

و همچنین ایستادگی میرزا شاهی و تعلق بنده بر تمام هوای اختصاص یافت و چهارم بود امیر حاجی سیف الدین زین که شده ازین دست شتافت و
 قتل هم صورت شوکت میرزا در عرش شکوه بجای آورد و آنقدر حرکت کرده قتل دیگر خصوصاً در صلابت از اعظام حکام باقیته در شکوه از ابریز که در گذشت
 شتوی برادست صاحبقران بخت صف همان سینه سعادت کف بران بخت سینه سکنه اساس حسدش شده بختا خورشاس در آن بخت
 بود پیش نشان بخت در بای آتش کوشش و از آنجانب قوش خان بفرود از آن نسبت بخت کاورد در او و پای بر او در او و ایندنی
 و عقب و همسر سپاه ایستادگان جوجی تراوشی شتور افغان و بیکت یارق افغان و ایقوش آوبیکت پولاد افغان و علی افغان و امرای شجاعت
 بناد مانند علی و سلیمان صوفی قهرات و افتاد و آقوت و دروس جوق قیامت عیسی بیکت و نوزده نفر است و حسن بیکت و سرای و گو که جوجی
 در بیلی بی جتیبی و قوشور بی اندر دستان لوس جوجی آراسته و شکم ساخته اعلام سنگبار بر فراخت شتوی علمای خانی بر آمد باوج محبت صلابت و داده
 بوج جانی داده این چه بسیاری غیر زده و چنگیز این پذیر زدیگت بیابان بفرود لشکری ز جوجی تراوشی هر سوسری همه دشت زادان درنده
 خوی بود و شیران دنده کوی همه زده و دشمنان دیراشتی برشته شتند بنداشتی و چون قوش خان با آن لشکر بکران اطراف آن سپاه
 فرو گرفت امیر تویز فایت شجاعت و شتور اشارت فرمود تا تمام سپاه نظر انجام فرود آمد به جام غضب کردند و با فروختن آتش و بختن آتش روی آورد
 و قوش خان که آنکال شاه فرود از بسیاری بکن و قلقت التفات آن لشکر صف شکن شد بیکت محبت بدندان گرفت و معان در دشت و
 و جرت صف آرای کشته بباد حمله ابطال جبال آتش قبال اشتعال پذیرفت و در وقتی که خون از تمام تیغ بلند سهام باران از جوف تیغ فرو بیاید و
 سردی سرودن در فضای صحرای کوی در میدان چکان بر طرف میگردید صاحبقران پاکت افتاد از مرکب سرکشی فرود آمده و در دکت ناکه کرد
 روی نیار بر خاک بستگانت بود و بجان تفریح و ابتعال از درگاه مالکت ملک بخش تعالی شانه خرد بر تری سوال فرمود و بعد از فراغ از نماجات
 حاجات شتوی نشست از توبه بشت سینه بر آمد چو خور بر سپهر بنده گرفته کف تیغ مانا گذار همان یافت سوی صف کارزار و در آن زمین
 لرزه بجهت بخت و شجاعت و قوت امیر سید بر که از شایخ عظام جام افتاد و خاندان باایت دو لایت خواجه صیبا الدین و سیف و شیخ شهاب الدین
 اسمعیل سر برهنه کرده و دستها بدعا بر آورده از قناع اعلام شوکت صاحبقران کنی ستان و آنخاض بایات عظمت قوش خان از حضرت عزت مشت
 نمودند و عالیجناب سعادت قیاب روی بکنر و کامیاب آورده گفت تو چه بخت شتت فاکت مضور و افتاده بخت سینه قادراندار میدان
 و مار میت از دست و لکن تقدیر علی من الصلوٰۃ التماما و انما با فرموده شتی سنگ ریزه بجانب اعدا پاشید و کلر شاست الوجوه بزبان الهام سپاس
 کند ایندنگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه و میرزا امیر شاه و دیگر شاه زادگان و امرای نظریا به جنای جلالت آخته بمرعت باد صحر بر باد
 و از آن نظر خاستند و ایشان تمام همه و محاطه در آمده در زلزله زمین و زمان از خستند از شغل نشان پر دلان خرمن جان جوانان بوخت و زنده
 حمله چهلان آتش کینه دلیران بر فروخت از سلطان خون فضا صحرای با موم نمونه آمویر و چون کشت و از خود کشته اند شت بلند کشته از کوه لوندور کند
 نظم جان کشت بجوی پر خون ناب در کشته سر با سان جناب شاد کشته در به طرف پشته بر پشته افتاد سر کشته از الامر میدان موگت
 سپاه بضر استند و بیوف مصروف لشکر دشت را در هم شکسته و قوش خان معاومت با صاحبقران کردون قدمت در جیر گنشت خویش ندیده بر شاه
 ناده و فرموده شیخ با در حمله کرد و این غیر پشته بچون کوه پای بر جا بود بر هم کران سنگ و شیشه آتش آبنگت مخالفان ماندار گردانید و قوش
 خان از آنجانب نیز همان بر یافته بر سر هر د پاسله در شتافت و تیر باران کرده آنجاعت را در پیش برداشت و در پیش لشکر قیامت اثر با جمعی کثیر از فرودان
 و لا در صف کشته و چکه تواری بخت صاحبقران نظروا که که بچکان را نجات مینوه تا خسته بجز بر عرض رسانید و متعاقب یکر قاصدی از پیش امیر
 را در عرش آمده همه همان صلحت کوکت طلبید تا برین امیر تیر بود کومکان با قاضی سپاهی که ملازم رکاب حضرت استاب بودند بیکبار بر قوش خان
 حمله کرده پای فرار جثات خان را مشاهده حرکت آن خدیو در شت نشان از جای منته روی بودی فرار آورد نسبت رسیدند آن دشمنان و لیر چنگیز
 رو بر زمین شیر و لاجب بخت چو خورشید در شان بر آرد و علم سپاه کواکب بریزد هم و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب تانیه شامل حال
 قوش خان کشته مضمون و لکن کفر تم آن عدلی لشکر بختی با گامیده بسیاری از لشکر دشت به تیغ میدویج کشته کشته خواهی سبیزم المبح و بو تون آید

و جیبی او و
 او تون

و کالی شده و دست خورشید
 بختی تون او تون

بر صیحه او باز در بجان مشیت کردید و صورت این فرستاد که هزار طواعت سلاطین کامیاب تواند بود و در روز و شبانه پانزدهم در جنب نه نشست و در ششین شب
روی نمود و صاحب جفران نظر او را در محکمه حد بر سر بر کاهرا نی نشسته شایر ادا کان و امر از بان با او استیلت و دعای دوام خست و حضرت کردان ساخت و در
غایت انعام و عنایت آنحضرت منقوش و سرافراز شده. رایات مهابات بر افراختند و حضرت صاحب جفران مراسم محامه جناب جلال سبحانی بجای آورد و در
آن موبست درم و در بنای بسیار کرد و از تاجی لشکر از برده نرفت نغز بر کردید بجاییشی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از
اداشتا نقره زد و یک با سیائل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از کجکان بر تیغ بیدیدند که زانید تا در بجان مادر پیش تیر بار آتشبار غرض من زندگانی میبوخت
و از پیش آب خود از شعله حیات فرو می نشاند غیبی سیل خشم و آتش قدرت چو زهر قاتل است در میان آب آتش زندگانی مشکل است و قوتش خان با
اندک مرد می دانان کرد اب بلا سبب نجات رسیده تمامی حیوان اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور که کان بخشش
تا توحی او در تو بهشتان قد و بیت و شش روز علم اقامت افزایند و او پیش و کارانی داد غیبی ز بس عیش و نشاط و کارانی جهان را مانده شد و روز
جوانی ذکر مراجعت صاحب جفران سعادت مند به دار السلطنت سمرقند و بیان بعضی احوال علی سلسل الاحبال
چون تیمور قشش خان و او در بجان برنج دلخواه از هم گذشت و غنایم بود و اموال منصور در محکمه حضرت اثنی عشر گشت امیر تیمور که کان قرین اقبال سعادت
بجانب مستقر سر بر خلافت معاودت فرمود و لشکر منصور در غایت هجرت و سرور کران تا کران دشت و بیابان فرو کرد که کامیاب و کاران صلح
مسافت میکردند و منزل منزل فرم و خوشدل با هم بوده و از کم نشاط و شادمانی بجای می آوردند و از جمله مواجیش و عشرت که سپاه خضر پناه و مان سخر
عیسیر گشته بود یکی خوک که در زمست که در وقت آن حال آنرا از هم نیکشانید و بر کرد و بنا بسته به طرف بخوابید میبردند بنا بران هر یک از عقینان در هم
چنان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی مقصد داشت و بکام دل بست بر پیغام لذات نفسانی میکاشت و بعد از عبور از آب تن صاحب جفران
ظفر قرین صندل اخق زجهده امیر حاجی سیف الدین گذاشته نفس نفس خجای به جمال روانند و در زجهده نشسته در سخنان دولت و اقبال با تبار رسیده
و اناب چون عبور فرموده سمرقند فرودس مانند تحمل نزل ایامیون گردانید و بعد از چند روز که بسط بساط نشاط پر داشت امیر زاده میر انشا در کجا
خواسان روان ساخت و خود بنا شکست شافیه طرح قشلاق انداخت در محرم سنه اربع و ستصین و بجای امیر حاجی سیف الدین با تاجی سپاه ظفر قرین بیان
رسید و چون امیر تیمور کورگان نشستند در آنوقت با بیان رسانید مانند خسرو خاوری بر تو اتفات به بیت اشرف خویش انگند و بجای سمرقند
شده محرمی آقازهار مو اکب فیروزی شاد شکیار گشت و در آن منزل امیر زاده پیر محمد جاگیر بایات ولایات زابلستان سرافراز شده با قوی تر
امراد نوینیان بدایهت شافت و صاحب جفران کسی ستان بعد از نزل در سمرقند باز در آن بعضی از شاهزادهگان عالی پرتو اخته چند روز بساط عیش و سرور
و نشاط و سرور بسط ساخت و چون از آن امر خارج گشت رایات ظفر آیت بزم بوش چناب از بر افراخت ببت سعادت قرین توین بخت رام حرم
ظفر جلوس صبح و شام کشتار در بیان پوشش چناب که صاحب جفران بهجت اعلیم و مختصان یافتن با صنایع پادشاهی
که ملک اوست قدیم جمید خوشبید که او ز ملک فیروزه رنگ سپهرند غرت و جلالت اوست تا هر صباح از آفتی مشرق بجای سبب حضرت
تا شب غلظت اندوز جهانیان با بر زجهده بخت فرود خواند رسانید و ماه عالیجا که مو اکب بلند مراتب کو اکب خیل و سپاه اوست تا هر شب بجای غلظت
ساخت و بسط غلظت منج نه پیاید جلالت ذات ناقص خود را بدی کامل نمودند که در ایند فتوی خود که مسند چرخ چارم ساخت هر سحر رایت سمرقند
تا نورش جهان غلظتی گشت همچون بهشت نورانی ماه عالم بود تا هر شب نهند پای در طریق طلب زبده شخصیت بیج و بال نرسد سوی عالیجا
تقریب این تشبیه آنکه چون صاحب جفران آفاق بعد از مراجعت از پورش دشت قشاق چند روزی در سمرقند عیش و نشاط بگذرانید غرم غرم فرمود که گشت
دیگر ولایات ایران بودند و هر کس را که در غیبت موکب بجایون پای از حد خود فراتر نمانده باشد بسیر به غضب تا دیب فراید بنا بران فرمان
خصایر بران شرف نفاذ یافت که تو همیان جا بلیشکران رسانند که استعدا دیورش چناب که کرده در سایه علم بلند پای جمع شوند و بعد از غیبت سپاه
براق خدام در گاه در روز جمعه پانزدهم در جنب سنه اربع و ستصین و بجای مواجیشی بل حضرت بهایون اتفاق افتاد و در یکشنبه غرضشان خراج اشرف
از پنج اعتدال انحراف دست داد و تا یکشنبه منصف ماه مذکور عرض است و یافته در شب بر آه همین مداوا و اطباء مسی نفس بلکه بعضی غایت حکیم شفا

جزوه پنجم جلد ششم

شفا بخش تعالی و تقدس برات محبت از دیوان و اذاعت فوشین گرفت است شد روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان از منزل حبی نذکره داخل ولایت
 بغداد است و در اوقات عرض این اتفاق افتاده بود پادشاه عالی که کوچ فرمود و خود فرمودی همچنان مسا کسارت و اقبال ملازم غفر اعلام از
 آب آموچ بود نموده و منازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم نوال حوالی استرآباد محسکر اقبال نال گشت و در میان رود مرتضی ممالک اسلام یک
 که پیش ازین برسم ساله زدا و لاد سید قوام الدین رفته بود با نایب حیات الدین و لاد سید محالی الدین را با بارگاه جهان پناه رسانید و چون سید محالی
 الدین خود از ملازمت تقاضا نموده بود ایش غضب امیر تمپور کورگان استحال یافته باز در آن شافت و چنانچه مذکور شد قطعه با نایب سررا که در حیا فرستی ایل
 و محل محسن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را با جوار و التفرست و انگاه عنان غریب بجانب جرجان یافته و بر سیم محرم الحرام شمس مستین
 و بجای منزل شامسان از فرزند اول صاحب جرجان که از آن هجرت افغانی مسان شد و ولایت ساری را بجهت نگارن فرود کرد و ایند و اول با سکنه شیخی ولد
 از سیاب جلای سلم داشت و در روز پنجشنبه سبت و چهارم صفر از کجا کوچ فرمود از راه دامن و مسان بری رفت و حکمها یون شرف نفاذ یافت
 که شاه زادگان عالیکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد انبار امیرزاده جاگیر سپاه منقلای را سر کرده پیشتر عراق روزه و ایشان بقرون و سلطان
 رفته و کلرد آن مملکت را از غارتیان محسدان پاکت ساخته از سلطانیه برگردان شافتند و بدفع شرف قاطع اطریق آن کوستان قیام نموده در
 از آنوا ضعیف علی بهادر بجزب کار و کردی که بخیر بود از عالم حلت فرمود و شاه زادگان را با امیر بر سیم شاه که حاکم کردستان بود صورت مصفا
 روی نموده عنان بکران بلازمت حضرت صاحب جرجان انعطاف دادند در خلال این حوال پادشاه ستوده جمال شود که ملک عمر الدین والی لرستان
 حقوق را به حقوق سبدل ساخته و در دی مخالفت سلوک نماید بنا بر این چنین مایون متوجه وضع او گشت و بعد از نزول در حرم آباد ملک عمر الدین دست
 از ملک و مال باز داشته روی بصوب کرزینا و آنحضرت از لرستان شکر شکر کشیده و در چهارشنبه بیستم ربیع الاخر مذکوره نایب چهارم
 جور نمود و نایب بر سر در میان گلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر منقلای در آن منزل بوبکب بجایون پوسینه آنگاه پاد
 عالیجا بصوب شیراز فرامید و بوجبی که در قرآنی ازین مجله مذکور شد شاه منصور انخلوب بلکه مقبول گردانید متارن حضرت و از آن پیشتر رفت و کاش
 حکام آل مظفر در آن بلده بلازمت بمادرت نموده بعد از چند روز مواخذه گشتند و حکومت شیراز نقل بامیرزاده عمر شیخ گرفته لواء کشور گشته
 روز جمعه ۱۲ جمادی الاخری بجانب همچنان در حرکت آمد و در موضع قوشه یا به بسیار فرمان شهربا کما کما اقبال آل مظفر است نفاذ پذیرفت و روز شنبه
 ششم رجب الحکام عالیجا مقبل سیدند و امیر صاحب جرجان به نیت شمس ساری بلا و فرم بقیه سال اقبال اصحاب عناد از آنجا هجرت فرمودند
 چیشینه و هم در همچنان نزول نمود بیت روان با جرجان با حال عا دشته بنوز غزوه خوزیزه بار بر سر جنگ ذکر توجه امیر تمپور کورگان
 بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد چون در آن اوان که امیر تمپور کورگان نفع بلاد عراق دادند
 با بجان و عا دس لرستان قیام نمود سلطان احمد جلایر از دولت سلام بغداد فاصدی بدرگاه عالیها فرستاد و آنها را طاعت و انقیاد مکره آنحضرت
 کند بیت بلند بر تخریر عراق خوب انداخته در سبت و ششم ماه رجب شمس بقصد و نو پونج از اصحاب بصوب جرجان در حرکت آمد و چون در همچنان حمایت
 همین میان جنبای و گشای آنوقت سید و چند و لوطی با پیش و نشاء انبساط داده زمام حکومت ممالک از با بجان روی در سبند با کور با توابع
 و لواحق و بقصد امیر شاه زاده کامکار سوز الدین میر شاه نهاد و در روز سه شنبه ۱۳ شهریابان از جرجان هجرت فرموده در آشار راه چندگاه نشاء
 صید و شکار هر دو را و ایل ماه مبارک رمضان بدشت قزاقی شافت با سارق محمد زکمان چشم او کعبا طیبی شخص جنبه بودند پکار فرموده
 را که در انهم ساختم و غنیمت بینهایت گرفته شیخ تمپور بهادر که نیکان را مقابله نموده و همگی کثیر از ایشان گشته بوبکب بجایون پوست و روز یکشنبه
 و هم همچنان صاحب جرجان کیتی مسان از دشت قزاقی باز گشته باق طلاق شافت و بقیه آن ماه سا و مان مکان بیابان رسانید و در یکشنبه غزوه نوال با
 شرایط و لوازم روز صید قیام نمود و بعد از دور روز شیخ عبدالرحمن امیرینی که از اعظم مشایخ روز کار بود از زو سلطان محمد برسم ساله تشریف برد
 و امیر تمپور کورگان خطیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام فرمود و شیخ پنجم والی و از سلامت سلام را بسیار تی لاین آو کرد و پیشگی که آورده بود فرود
 و چون سلطان احمد طرم خطبه و سکه گشته بود در پایا و کتف او نظره نظر قبول امیر تمپور کورگان گشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسپ و زنده نوار

برکت حضرت
 نشان جیب
 سعاد شادان نام
 جزوه پنجم جلد ششم
 و اسلام

یافته چنان غریت بموجب و از سلام العظافه داد و آنکه نه چندان بوجوب فرمان جادیشکران رسانیدند که مصلحت بود از جمله برکت و شایع
رتیب نمایند و در فرجه شهرت احوال موافق قوی میل منصفت جایون آنان بلاق اتفاق افتاد و مویکالی شش روز علی مسافت کرده بزرگ شکر شایع
که غنچه ابراهیم بگفت مشهور است رسیده و خبر و ما بجمعا هند مجاوران آن غنچه لازم الاحترام چنان معلوم کرد که منبیا ان خبر بود سلطان احمد جلایر کبوتر
بطرف بغداد در اینده گنجیت آمدن آنحضرت را مکتوب کرد و اینده بنابر ان فرمود که همان کس که آن نامه را نوشته بود در قهوه دیگر در علم آورد و مضمون آن کس
که با سپاه امیر تیمور تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرا نشینانند که از لشکر جنجالی به پدیدین حدود پناه آورده اند و آن نامه
جیت بستند بر بال مرغی دیگر که بغدادیان را شود نامه بر سلطان احمد بعد از مطالعه در قهوه اول مضطرب گشته اعمال و افعال مانند جمله بگذرانید
از دیدن آن حقیقتی منظم کردید و بر جانب غربی در جلایر بود و استاده نظار میکشید و از این جانب صاحب جفران کیتی ستان الجبار فرموده بیک شخصیت
و سه فرسخ مسافت علی کرد و بنا بر جیت و نهم شوال نظم رسید آن جها بخوبی جم افتد از بغداد با لشکری بیستار همان پر شد از بانک نامی و غیر
بدید نهم سپهر پیش سر اسیم گشتند بغدادیان به بستند بجم جمبت میان و سلطان احمد جبر بریده و کشتیها را فرقی کرده بطرف حله گریخت
و محمد آزاد با جوجی از سپاه مانند صبح بر روی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها با غنچه بدین جانب آورد و اما لشکرکشان با غنچه آنفات
نگرند و بیان برق و باد اندو جمله بگشتند و امیر تیمور کورکان در کشتی خاصه سلطان احمد که شمشیر داشت نشسته از آب عبور نموده و او عبور داشت
که بجنس خویش او را محافظت نماید و امر ایدر خواست بسیار آنحضرت را باز کرد و اینده بجا عیشی باغی روان شدند و سلطان احمد از غایت محبت
نامه و در نقایس اجناس که بر شتران بار کرده بود و همراه میرد و در راه گذاشته بسرعت علی مسافت میکرد و در آن اموال با تصرف نمودند
می ستانند و دست که بلا اینچ او غلان و امیر جلایر حمید و امیر عثمان عباس کوشچ اسلان با قرب چهل مرتب نفرند بیان بوی سسیده و سلطان
با دو دست مرد جلایر چنان بگوش نوتیان یافته ایشان از اسپ فرود آمدند و دست تیر و کمان برده شبیه کردند بگیت زبیکان چنان شش افرو
که بر حرکت بر خاک سوختند که در کور تیر انداز بهما چنان که با و در خم زلف سیمین تمان و امیر عثمان را حیا لغان نمی بردست زده بان و سپهر
جان بیکت با بیرون برنده امر مظفر حضور با خاتم غیر محمود مراجعت فرموده بشرف طواف غنچه کعبه احترام حضرت امام عالی مقام ابی عبد
حسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهها مشرف گشتند و بدگاه عالیه شاه شافیه بنوایش بکران مخصوص شدند بگیت زخاک در شش چهر
در استند همه باخته انچه بخواستند و صاحب جفران کاران مرتب دو ماه در داد استلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانید و او همیش و
نشانه داده جا جمای می از خوانی از دست سابقان سیمین سابق و کشید نظم وقت صحیح است و لب و جمله انقاس بیار ای سپهرستی می
باشط بغداد بیار و جمله غریبیت زودمانه خوش میکند و سا چایم کرانای بخت گذار و ذکر شمع قلعه نگریت همین دولت
صاحب جفران عالی حسب و بیان باخت بعضی دیگر از بلاد عرب چون بغداد بجزه تصرف فرمائید برای بلاد و عبادت در آنجا
از تجار بوقصد عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست نگریت نام بغایت حصانت موصوف و نهایت مناسبت محروف و جمعی از فرزندان
مصدق و سفدان مسترد آن را پناه ساخته اند و همواره بطبع طریق و نوب اموال سالکان مسالکت تحقیق اقدام نمایند و در تیسرت که هیچ صاحب
دولتی بر بجا عت مستولی گردیده و گنبد بگیت آن حسن حصین را شکر نگردانید صاحب جفران کوشکشی بعد از استماع این سخن خیال فرستاد آنقله شهر
و قل صاحب بنی و ضلال بر خاطر گذرانید در بیست و چهارم ذی حجه سنه خمس و سیمین سبعمائة در استلام بغداد چنان غریت بد آنطرف انقله
و در روز یکشنبه چهارم محرم سنه پنجاه و شصت بگذر قلعه نگریت رسیده مسا که حضرت آثار آغاز محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی آنقله
شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند و چون او زده و وصول مویکب خضر قرین و خوف یافت برادر خود را خود را بدگاه عالیه شاه فرستاد و اخبار طاعت
و بندگی نمود و صاحب جفران پوزش پذیرا و در او نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگویی که از قلعه بیرون آمده فاشیه خدمتگاه می برد و من گبر و تا باصناف
الطاف حسروانه اختصاص یابد و او بتکریت با گشته آنچه دیده بود و شنیده بعضی رسانید تا امیر حسن از غایت رعیب و براس از قلعه بیرون
نماند و دفع و منع سپاه مظفر شاه مشغول گردید از آنرا نهم بجزر شعله غضب جهان نوز بر فرخته دلا و مان قلعه کشتی اما طرف و جوانب جنگ

جنگ و داداخته و قلعه بیرون در آن ساخته امیر حسن با اتباع کبک دارد و آن کربخت و نواچیان هم برآمده است و چون حکم عالی اطراف قلعه را طاب زده بود
 و در کان دولت قیمت نمودند تا بچشمیان بر کار داشته بر وجه آنکه در امبکت سازند در اینجا است بجهت بر چه تا قمر بدان کار استخالف نمودند
 و بعضی نگریست در ایسان عیان سوداخ سوداخ کردند امیر حسن از شش پانزده بچیان است که هم عالی از اسکاکی لاچرم مادر و بر اور خود را متحاب پیوست
 فرستادند تا بچشمیان که بر میزد و کشتند تا تا فایده بر آن آمد شد مرتب نیافتند و امیر تیرگور کان جو ابداد که اگر او خود بجلازمت شتابه افان بماند
 و الا آنچه مکتب است بطور خواهد پوست و این پنجام با میر حسن بسینه کربکای در دامن هم بر و شکیبانی عهد و بر مخالفت امر او و سه راه نصرت تا
 یکبار از اطراف و جوانب آنکسار آمده و شب چهارشنبه ششم محرم سال تسبیح تو منجانی که در زبرد بر وجه قلعه بر فراشته بودند در آن چو بهاسوخته اکثر
 دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار اهل حصا را بنظر آزار رسانید و فریاد الا مان بایوان گویان رسانیدند و چون تصریح ایشان حکم میمان با این داشت
 در جدول نیافت و عساکر نصرت ماژر زور و دوشنبه ششم ماه مذکور تمام جلالت پیش نهاد که کبک را بدادند و امیر حسن را کردن سببه پای پیوست
 آوردند و عایا بچکان مان باقیته کاهی سپاهیان گریست قتل متبانشانند و آنچه چیان از برای اعتبار نظامند و اسلحه و اسلحه و اسلحه و اسلحه
 و اکثر عمارت و بیوتات ایشان را بیدار خستند و در شب ششم خمر الخمر هم با غیر و انظر صا حقران و الا که از ظاهر گریست هم نصرت بر فراخته ام
 زاده محمد سلطان همی کشید از امالی ایشان را با اطراف و جوانب عراق و بر سر سادات و با قلع و قمع قطع الطرق و اهل قلعه و فساد بردانند و اما اقتدار
 در آن دیار ظاهر سازند ایشان تا بصبره دو واسطه شاقه بر کس قدم انقیاد پیش آید حاج بر کرده نش نهادند و از هر کس که شمشاد پدید آوردند آنرا
 کتاف و زنده سالها تا ماراجت نموده در منزل حربی بوکب بجا یون پیوستند ذکر نصرت لواء کشور کشا بجانب دیار بگر و
 روحا و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن ولایات حقران سعادت است با بعد از فرعی خاطر استخراق عربی قبضای روح صوابها مان
 و بیکر شد و خواج مسعود سبزواری را با محافظت بغداد فرستاده با سالت در عایا و تنظیم سادات و نقبا وصیت فرمود و چون با جمیع طوفان کفر کتا
 قطع کرد و کت رسید بای حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه بر هم میوه حال تعلق با میر یار علی موصلی گرفت و صاحب حقران در پارال اند
 متوجه رو داشته داشتند راه سپاه خفیه را با تاخت اموال آنرا که قرقی بلوق فرستاده و با مخالفت با حصول مقصود سعادت نمودند و موکت علی بینه
 علی مناسبت نظر کرده عارسیه و کنایه که حاکم آنند یا بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از عایا بکوهی بلند گریخت و با بعضی از بهترین خیر و کشور گیر کران آید و
 زمره از عساکر منصوره ارسال نمود تا آتش شب و در جاد و ذبیت و اموال ایشان زنده و نفس نفس در راه منزل کرید بگویند که آن شهر را بنا با از
 و تا مدت هجرت آن را در سنگ تراشید و حرب کردانید اند و قضیه لغاء برسیم حلیل صلوات الله الرحمن علیه و داتش اینجا و قوج باقیه بود و چشمه
 ابلی که از این مقدم حلیل الرحمن در میان بیزان جاری شده بود زانی است و اما رسوا داتش در نواحی آن چشمه چشم در می آید و قلعه امیر تیرگور کواکان بدست
 بیست روز در آن شهر حبس و نشاط پر داشته در آن ایام جنید زکمان و حاکم حسن کیف شرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحب حقران کردن
 انعام بهرور کردید و در این چشمه نسبت و ششم ریح الاول لواء کشور گشایند و ما بصوب باردین در حرکت آمد و بعد از وصول بهت فسخی افطه در
 اینجا سلطان عیسی در زور شبیه نسبت ششم ماه مذکوره با اصناف کتف و بدایا بسته سدره تا شاقفت و با انعام خلعت خاص اختصاص یافت
 تا بعد از آنکه حصار آن طلب ایان به باردین رفتند چیان بوضوح پوست که سلطان عیسی بقبوقتان قلعه مواضع کرده که تا فوانند ز نام اختیار
 حصار کبکی ز بند باران فرمان و در جاد الا دهان با خند و قید سلطان عیسی صدور یافت و باران که در وقت آخر نشان بود و خلف در جاد
 باردین پیدایش شد تا با حصار معنوی توان کرد امیر صاحب حقران چنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم بکشت از الدین انعام
 خلاف معهود تا ختم فرموده او را بگریزید و در اهل بهار بار بیکر بصوب باردین شاقفت و بعد از قوج محاصره و محاربه هم بجای آید
 انولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت ذکر شهادت امیر شایخ بهادر و ولادت امیرزا النعم بکیت کور
 کان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران چون امیرزا عمر شایخ بکوشش ولایت فارس بهر افرایش در
 دارالملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داد اگر توایح و صفاعات آن ملک را بعبیه صنایع و تجرید آورده در وقتی که امیر تیرگور کان

ایالت

بجای

از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بوجوب فرمان و احب الامان با سپاهی جلالت نشان متوجه اردوی کبیرا که پیش از آن گشته و از کورگان کورگان رسید و اندک مدتی در آن حصار ساکن بودند و فلز بسیار داشتند شاه زاد و جمعی فرستادند ایشان را طلبیدند
 ساکنان آن قلعه کورگان آنجناب را نومیه بازگردانیدند و امیر زاد و پیش از آنکه بر پیشانی برآید تا بنیاد سبب فتح کبیر بر دوازده ماه از دست قضا
 تیری هم در ساکنان یافته بشیران آن شیرزبان رسید و فی الحال مرغ و جنس متوجه ایشان عالم بالا کردید و تقم پیوسته بقصد این دست بکشادگان
 کس قضا شدت کس جان زنجاری او برده تیرش همه بر نشان جزوه طازمان موکب حضور شاهزاده مغفور همان لحظه قلعه را گرفته با خاک میده کبیر
 ساختند و هرگز انجا نماندند پیوسته تا که کس شیرزاده پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیر زاد و پسر محمد که مصوب پدید آمدن باقی
 احوال کورگان دولت نفس مغفرت ماب را بشیرزاده برسم امانت بجاکت سپردند و بعد از چند کاچه تخته الحضره کس نقل کردند چون خبر شاهزاده امیر
 امیر تیمور کورگان رسید زبان چشبه بیان بگفتند و انانایه را چون بکشادگان نام ایالت فارس را در قصبه درایت و لهار شد شاه زاد و مردم امیر
 پیر محمد بنام و شهادت امیر زاد و فرسخ در او اسطوخودوس لاول سینه است و حسین و پیاده روی نمود و بنا بر آنکه سلطنت سینه قاده مختار عالی شاه بنام و پسر
 که در دینا بر مانی اموری در عقب باشد و هرالی را سرور می تعاقب در روز کشیدند و در هم جادوی اولی جان سال از آنجای جاده و جلال اخری کورگان
 طلوع فرمود یعنی در قلعه سلطانیه که در آنوقت موصح اقامت خوانین و اغانیان مردم سرزمین امیر تیمور کورگان بود امیر زاد و شاه نوح را پسر می نمود
 منظر تو که گشت و این بشارت در ظاهر بار دین سیم شریف صاحبقران ظفر قرین رسید از غایت فرح و انبساط از سر جریه بالی انقلعه در گذشت
 و آن فرزند سعادت سندر را محمد فرغای نام نهاد و بالغ بکیت لقب داد و آنکجا زیارت ظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در ان شهر راه بود
 پیوست که متوطنان قلعه آمد که آن را حاکم نیز کورگین بستانت حضور فرورد گشته و در سر کبیر اطاعت در نمی آورند بنا بر آن حضرت صاحبقران در
 روز دوشنبه بیست و نهم جادوی الاقر سینه مذکوره عنان غریت بدان طرف یافت و بعد از حصول عساکر ظفر اثر انقلعه را که بواسطه کمال ستانت شاه
 حصار کردن از تخمین حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ نیز پر از و هم و حیال بر شرفا نشان صعود می توانست نمود و مرکز در در میان گرفته
 و او از نظیر و سوزن کبوش کورگان حصار محکم رسانیده کوس و کور که فرو کوفتند و آن قلعه را که بر و است ظفر نام در مدت سه چهار هزار سال هیچ
 افریده نبوت و غلبه فتح کرده بود و در روز چهارم سحر سحر ساختند و آنس نوب و تاراج در اندزده رایت نصبت بصورت باقی بر افراختند
 و در ان شهر راه بدفع شرفی انانایه و در باب بناد پر داخته منظر و حضور غم و سرور علی مسافت میفرمود و در هر منزل از حکام و لایات عراقین
 و از بایگان صاحب سعادت بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی شرف گشته پیشکش میکردند و با لطاف پادشاهان اختصاص یافته کلاه کوش
 افشار با وج خلعت دوازده سینه از جمله در اوج کلیسا الاق و الی از بجان همرن بدگاه جنر و صف لشکر رسید و پیشین و ایم سر سلطنت محظوظ
 پایه و سرافراز گردید و تبرکات لایحه کشید و در سلک خاص بارگاه پسر شهاب نظام یافت مقارن کمال خیال تعمیر قلعه و بنیک که در تحت تصرف
 حضور و فرمود ترکمان بود در هر حضرت صاحبقران افتاد و روز سه شنبه شانزدهم شعبان سینه مذکور با وجود تائید الهی و عساکر توفیق یافتند بی بد
 نصبت فرمود و تاراج روز پنجشنبه چیدم همان ماه در ظاهر او بنیک قبه بارگاه عالینا با وج هر دو ماه بر افراشت و سپاه منصور طبعک و انگاه
 قلعه زیرین را سحر ساختند و مصر تا اتباع قلعه بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون کردند و دعوی مساوات میکرد و در ستانت سینه سکندری
 نظردینی آورد ستانت و روز جمعه نوزدهم همان ماه پسر جود را که شش ساله بود با یکی از اواب بیرون فرستاد و پیشکشهای باقی ارسال داشت و پنجاه
 داد که بنده را در مقام دست اندام سینه سده مرتب نیست اما از غایت هراس بیرون نمیوانم آمد اما سینه که چند روزی مان باجم تا محکم گشته
 بلازمت شتابم امیر تیمور کورگان ایشان را نوزدهم نموده و خلعت بخشید فرمود که از سر بر بصره گذشتیم باید که بی در غم بلازمت آید و هیچ نشانه
 بخاطر نگذارد چون پسر و مایب سحر با کشته آنچه شوده بودند کبوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن یافت و مدت محاصره و محاصره محتمله شده
 روز فردا تا مقدر سپاه حضرت شکار و اما مات مجز و محاصر و مصر تا اتباع او پیشتر میکشید و مصر و سه نوبت دیگر میسر و ما در بعضی از مردان
 خود را بیرون فرستاد و انحاس مان و مراجعت موکب ظفر نشان نمود و انجائی زبیده و بالاخره هم و یگانا میاید که مردم او از غایت چاکر کی خود را

اندو و در قلمرو می انداختند و خاک در گاه عالمینا تو بیامی دیده امید می ساخته مصر چون حال بران موالید در غرضه دوم شوال سال مذکور
 شمشیر بر دست کلین در کردی از قلعه بر آمد و با آنها با میرزا محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس نمود که خون او از صاحبقران منظر
 در خواست نماید شاه زاده محمد اتمالت داده بسیار گاه پسر شتابه بر دو تو قیام نمود که غایت ماطفت پادشاه گناه او را بجزود و عافیت مخابل سازد
 و امیر تیمور کورگان خون صحرای شامیر از کجشید تا بهمدان و لاکم بیاون صد و ریافت که او را در صحبت سلطان حبیبی حاکم ماردین که مقید بود بسلبط
 بر بند حبیبی با مدان قلعه محبوس داشته مصر را بفرستد و فرمان بران بر انجوب عمل نموده ذکر بعضی از وقایع آن ایام و بار آمدن
 سلطان احمد جلایر بدار السلام صاحبقران کرده ان مقام چون از فتح او نیکت باز پرداخت انقلعه را با میر تمس سپرده زود بختیتم
 شوال ایات مراجعت ارتع ساخت و در جمعه ششم امیر حاجی سیف الدین از بمر قنده رسید به شرف بساط بوسی فایز کردید و بهمدان ایام طریق با نوع توان
 و انعام مخصوص کشته در پنج موش با آنها بیاون حاصل نموده روی باو نگاهوش آورد و مغان آنحال امیر یزید عالم طعه آیدین بخدمت حضور روی زمین
 رسید و انحضرت او را بجنوف هوا بسب و عطایا خوش دل گردانید و ولایت آیدین را بومی بخشید گاه صاحبقران دین پناه بگرستان شافیه
 در آن ملک لشکران حضرت نشان هر جا که با اهل کفر و کار و دو چار بخوردند بچار میکردند و مرا هم قتل و عارت بجای می آوردند و بدست خود در ان
 موقوفات از جمله سعادات برومند روی می نمود از جمله آنکه در روز شنبه بیست و ششم ماه مذکور و باب شکور در منزل تار من امیر زاده شایخ را و که
 سعادت آنها گرامت فرمود و این بشارت با سعادت علی امیر تیمور کورگان رسید بغایت متعج و مسرور گردید و مذت بیست و یکروز در آن منزل
 فیروز بخش و سور جشن و مسرور گذرانید آن بود و عاقبت محمود را با بر اسم سلطان بوسوم گردانید بعد از آن از قاصص کوچ فرموده غیاث کمال
 محل نزول قبول بیاون گشت و در روز سه شنبه ششم و بیست و یک کول در حرکت آمد بر سر عقیده زوال جلال واقع شد و در روز جمعه بیست
 فرمان واجب الاذعان شرفا ز یافت که امیر زاده شایخ بمر قنده رده و بجنوب آن ملک قیام نماید و شاه زاده بوجب فرموده عمل نموده حضرت
 صاحبقران شکار کنان بکوبستان کرجستان در آمد و در آن ولایت نوبت دیگر لشکر ظفر از کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانید و در نواحی شکی خیز رسید
 که طایفه از پناه دشت قحاق از در بند که شته بجزیب حدود شروان بشتعال دارند بنابر ان مایات حضرت نشان بجا بسب شروان متوجه گردید
 و لشکر توتمش خان که سر کرده ایشان علی او غلان و الیاس افغان و حبیبی بیگ و یعلی بی بود جزو توجیه موبک بیاون شونده مراجعت نمودند و صاحبقران
 و الازاد بجمود آباد شافیه آن رستان بدان مکان در محل اقامت انداخت و بساط پیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد
 جلایر چنان بود که چون در کابل از منصب سپاه نظر او فرار نمود بکلب شافیه و چند گاهی در آن ولایت بعیش و طرب گذرانید از طلب عشق
 رفت و از آنجا عیان غایت بطرف مصر تاخت و چون نزدیک تقابره مغرب رسید حاکم آن دیار ملک برفوق موبک با سلطان را استقبال نمود
 غایت التفات و عنایت بجهت رسانید و صدوسی بر اسپ تازی ترا دوسی و سه جامه طلا دور می پیشکش کرده قریب برو دنیل منزل ختین
 فرمود و سلطان احمد تبرکات لایق و متوقفات مایه مصر بیاون داده بعد از انقضای ایام صیافت و همان داری در سمر بجام مسور ملک فرقه
 مسورت در میان انداختند و در ایها بران قرار گرفت که سلطان احمد با فوج از سپاه مصر توجیه طلب کرد و در ملک برفوق حاکم بعد از برفوق
 جان موبک کسل گردانید چون سلطان احمد بکلب رسید شنید که امیر تیمور کورگان از کرجستان مراجعت نموده عازم دشت قحاق است بنابر ان
 با باز گردانید و بانوکران خاصه خویش روی بنیاد نهاد و خود را بجمعه بنوادی نهاد و در آن کشته بطرف شافیه رفت و سلطان احمد در شهر سته
 بار دیگر بر بند سلطنت و از سلامت کلین یافت ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور کورگان کرت دیگر بر سر توتمش خان چون عساکر
 برو دت کازرستان بواسطه طمس و آثار اقتدار سلطان به بار از قضای دشت و مرغزار منظم گردید و خود فیروز می دنا ری عین و از بار از
 اعتدال هوای اشجار در انهر زاده همان بوسی صحرای کو بسار منقطع گردانید عشوی سلطان به با از بکل آراست سپاه بسوز کل برخواست
 بمرگ کشت لاله زو نیمه کوه و دشت لاله را می کشور کشامی صاحبقران مالک ارای جان تقصا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر دشت
 قحاق کشته بدست اقتدار توتمش خان و سپاه قحاق را محمد ذاکو شمالی و به دستار رخ روز کیشینه بجمعه جادی الادی شمس و تسن و سناه علام آنها

اینکه

اشراق برافراختند و پرت سلساق مانند در بند شروان گشت و افواج حاکم خضرانمانند امواج دریا در حرکت آمده کردیم و در پایان از یوان کورکان
 در گذشت نظم بجنبید از جای صاحبقران بلزیم خود و زمین در زمان نهان گشتند از کرد لشکر سپهر توگفتی که معدوم شدند و مهر و چون چنان
 قران حضور بکنایه سمور رسیدنس الدین العالی که جنه تمید بساط مصالحت از همو آباد نزد قوش خان رفته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم درین
 پس فاشه خان را بر عرض رسانید و نیارنگه در آن رفته چنان خوشنویس نگیز فرمود بودیج بر اشدت سلطان صاحبقران و بر عرض سپاه حکم فرمود
 بر حسب فرمان واجب الاذعان نظم کشیدند بروش مردان کار ندای او می زند کار نشسته بر تازیان فرج فرج عیضا تهور در راه موج
 علمای بر آید بچرخ بلند سدا ز شتاب هر دو مرده بند امیران شهزادگان بی درنگ کشیدند صحنایانین جنک ز کوشکشان خود هر چه
 مقرر نویسد شمشیر و کنار آت سمور که عرضه گاه آن سپاه موفور بود در دامن البرز کوه واقف است و از آنجا تادیبای قلم خنجر مسافت با
 و قتل دست چپ و لیران صاحب شکوه اگر بزرگ بود و قتل دست راست ساحل دریای قلم و کثرت و آراستگی آن جنود نامحدود و بشاید بود که گیس
 نشان میداد که هرگز لشکری بآن عده و عدد در یک موضع نباشد نظم زنجی سواران و پادشاه ز البرز تا قلم آمد بچوش بیکوه در آمد در آن خنجر
 گاه بمقدار یک شب یا بان سپاه و صاحبقران هم اقتدار مخوف چون همانیت کرد که در برابرش را بجا آورد گشته از بنایست عیضا تهور فواید
 و سیار تا هنگام ظهور و شانی شکست و قار تاجی بهاداران قتل و جوانان و بر تار و منظر نظرات کتب کرد و آیند و بر فرج که میرسد سردار جنگ
 را نوزده و لو از مدها و شایبای آورد و اسپ کشید و چون از آن کار فرما جناب حاصل گشت صاحبقران عادل آن سپاه پر دل سنانل و مراحل
 پیوده در اثناء راه بر فرج از بجا آوردان تو قوش خان و دو چایم خوردند و قتل و غارت لغت میر کردند و قوش خان بر همین حال و خوف یافته با
 سپاه بیکران افزون از تخمین چند سان حساب دان تو جو میدان ندیم گشت و در کنار آب توری تباری شنبه سبت و دوم جمادی الثانی آن
 دو سالک طریق جانبانی در برابر یکدیگر رسیده زول نمودند و آن شب تا صبح پاس داشته در ابراق جنک و تلاش نام و ننگ بودند نظم
 و لشکر در اندیشه داری که بخت که فردا کند باوری ستاره که بر سر افروزند که آسمان خستور در بند گفتار در بیان محاربه
 امیر تیمور کورکان با تو قوش خان و ظفر باقی بعد از سعی و کوشش و استقامت در باب گشش روز دیگر خنجر و خاور کرد
 اینک لشکر خنجر علم ز کار ساخت بلند شورش اندر میان خلق افکند گشت و دشمن ز برق تیغش دشت جیل انجم از و کورگان گشت
 صاحبقران کتیبتان بزم بزم تو قوش خان بر توانعاست بر جنبه و شو سپاه انداخته بدست اول بخت قول کل ساخت و قول بزرگ با خنجر
 محمد سلطان سپرد و حسن کا یون با سبت و بخت قشون از یلان دلاور و پر دلالان جلالت اثر در عقب لشکر ظفر سپهر بر افراخت نظم ز شهزادگان
 چنگاه سپاه جهان گشت در چشم مردم سپاه علم در پس صف نردان سرفراز پس صف بود جای شطرنج باز و از آنجا سب تو قوش خان با تعلق شای
 زادگان جوی زاد و امرا و خنجر نهاد و صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بغضای میدان رسیدند بیاد خورد و بخار پند از آن چشم کین
 تیر گردانیدند نظم وزان سوی خان قیامت شکوه با پادشاه در یار از دست کوه ز دستم گمانان پادشاه و دانه بصرای قیاق جوش و
 نیزان قنار با دلاور ابطال حال اشغال یافته ناکا بهیج صاحبقران ظفر نیاه رسید که کونجر اعلان و سبک با برق افغان واقعا و داد و صوفی و خنجر
 از مرداران سپاه تو قوش خان از جانب بر تار و جوانان لشکر ظفر شاران خنجر اند و صدای کپره در افغان حرب و کار در نظم طاق کشیدند و
 انداخته آنحضرت با قشونهای خاصه چنان بجه و میره یافته مخالفان ز صولت بهاداران موکب با یون پشت دادند و از آن سبت سبت
 قشون جوی ایشان در تعاقب آورده که کجکان چون ببول رسیدند چنان باز گردانیدند و همرا که مستور جمعی با کشته طایفه با امیر تیمور کورکان
 رسانیدند و جمیعیت شوناست پرسیانی تبدیل یافته لشکر تو قوش خان بی کاشی بر آنحضرت محلا آورده و زود یکت بود که چشم زخمی رسد در آن
 شیر شیشه و خا امیر نور الدین سار بوفاجان فدای می نیست کرده با پانچا هزاره در اندامان کستم از فرود آمده و دست به تیر و کمان برده خنجر
 دیده و در آنجا افغان در بر جای باز داشت بلکه نسبت هر تیر که شصت آورده گذشت یکی با نور پهلوان کشته گشت و محمد آقا و پادشاه علی شاه
 و قتل باورچی بر یکت از آنجا کمانها و گرفته و پیش امیر تیمور کورکان آورده فاشه جسر بر هم بستند و متعاقب افتاد با قشون و فادار پند

بعد رسیده فی الحال از اسب پیاده شده و در پهلوی سیم نورالدین تا نوزدهمین شب خاند کرد و قشون قتل نیز در ایشان نویسنده که خدای بر میان بستند
 و دست با خدا سخن خندگت دلورده بکشادند و هر چند بهادران دشت متعاقب و تواتر حمله نموده نهایت مردانگی ظهور رسانیدند ایشان را در
 جامی بر توانستند داشت و خداداد حسبی که حقیقت دست چپ سپاه صاحبقرانی بود در غنیمت خود کوچه افغان در گذشته از پس پشت افتاد که در برابر
 میورد کورگان استاده جنگ بگردانده و امیرزاده محمد سلطان نیز ششیده بیکبار در این نبرد مشار دست راست مخالفان را در هم شکستند و
 حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه جاکو نیز محسبی بی و پنجشی خواهر را که از جوانان مخالف برایشان حمله آورده بودند ششیده کرده منهدم گردانیدند نسبت زوجه
 خندگت آتش افروز خسته و زان جان بسیار کس بوختند و در اثناء جوش و خروش مبارزه ان جوشن پوسن غلیبی بی که از مقر بان تو قشون خان بود بیدان
 ساخته و زبان بلاغ و کراف گشاده امیر عثمان عباس بسیار دست خوانده امیر عثمان بر و تاخته امده جلاوات اظهار نمود که غلیبی بی پشت بصر کرده
 روی بفرار آورده این معنی موجب دلشنگی سپاه دشت گشته مبارزان اوس خجای مانند شیران مردم بای روی باور بجان آورده و بضر بصر
 شجاعت محسبی کثیر از ایشان را بیکدم مجروح و پروج کردند نظم سردو جوانان پر خاشجوی بسیدان بگردید پهاشند کوی تن نازنین پری چرکان بیعت
 بر خاک ره ناتوان آخر الامر مغرور برتری در جانب لشکر تیموری باکل جوی غا هر گشته تو قشون خان دانست که کار نوعی دیگر است و قبح و نصرت موقوف
 بصیانت کار فرمانی قصاص و قهر با تفاق شاه زادگان و نویشان عنان او با بصوب دادی فرار انصاف داد و بسیاری از کور کجگان بر خم سان و کجگان
 لشکر نصرت نشان بر خاک پاک افتادند نسبت بگشته قتاده هزاران بجن ن تا بوقت بی نوحه کرنی کنن و صاحبقران عالمی تمام از باره خوشترام
 فرود آمد و بشکر آن فتح و فروری روی نیاز بر خاک سو و در زبان نوازش امر او بهادران کشته در باره ایشان انعامات فرموده و از آن منزل دور
 آمده و در کنار آب قرانی ششیده با گاه با وج صهر ماه بر افراشت و امیر ششج نورالدین که همچنان جان سپاری کرده بود نیز بد غنایت و تربیت انصاف
 داده پایه قدر و منزلتش را با یوان کویان رسانید و اسب و جامه نذر دوزی و کمر مرصع اندانی در شسته صد هزار دنیا کیکی انعام فرموده و بخندگت
 ذکر تاخت بعضی از مواضع و قلاع دشت قباچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق صاحبقران و الا که بعد از مشاهده بکر
 فتح و مغرور تا کنار آب ایل رعقب و دشمنان خاکسار شتافته در آن مقام بر توالتفات بروجات حال تویری حاق افغان که سپهر اوس خان بود انداخت
 و اسباب غنیمتس امرت ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بجنبه ایل اوس مملکت موروث اقدام فرماید و تویری حاق از عبور تو که گشته در دشت
 قباچاق لوا شوکت و عظمت بر افراخت و تو قشون خان عروس ملک را دواع کرد با چند کور کجگان بورد راه و لشکر فروری اثر درین نوبت نیز در دشت
 قباچاق دست بعارت و تاراج بر آورده تا نزدیک ظلمات رفتند و مغرور منصور با غنایم همسوار بر روی بجایون بوستند نگاه صاحبقران مغرور
 دست راست اوس جوجی خان را تاخت فرموده بیکت یارق افغان و نورخواجه افغان افتاد که در آن طرف بودند بگریزیدند و تمامی اموال و چاه
 احشام آنگذودند و بجهت ضبط آورده عثمان سمنده جهان نوزد بجانب روس تافت و اولایات را نیز بر نوزد بر کردانیده دختران ماه پیکر و سپهران کور
 منظر بدست سپاه مغرور افتاد و بعد از فراغ ایل اوس و قتل عارت اوس صاحبقران با موس بالشکر قیامت اثر عثمان فرس بجانب قوم چرکس تافته صدای
 قتل عارت در اولایت نیز انداختند و از آنجا عنان باره پر شکوه بصوب البرز کوه مطوف ساختند که اشتهار صاحبقران جهجاه بواسطه همین
 که نسبت با امیر عثمان عباس گفتند آن بهادر مدیم المشال را بسیار رسانید و چون سپاه پر خاشجوی بالبرز کوه رسیدند ساکنان موضع را نیز از شر
 اتقام جرفه چنانیدند و غنم کولاد و اوس را که در سردار عظیم الشان بودند قهر خسر اگر قهر برد و منفعتی از اجت الثری فرستادند و غنم کولاد و جسر
 نیز تخریر نمود و خوشگت اندیدار با تلس غضب در هم خستند و موضع بوغاز قمر رفته آن رستان آنجا که زانیدند و در طلب شتا که معصوم
 و برنا جان بود صاحبقران مغرور امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده امیر جهان شاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر ارجمت آیین را در غرق بجایون
 گذاشته بعضی نفس بجانب حاجی ترخان و سزای شافت و نخت بجای خورفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت بسیاری اضطراب اسم انصافان بجایون
 و امیر تیمور کورگان او را در خدمت امیر جهان شاه و فوجی از ایدر او سپاه بسزای فرستاد و ایشان موضع و بران ساخته در وقت مراجعت که از آب
 ایل بر روی سیم بگشتند محمدی را نیز بر سر نختند نگاه خسرو افغان متوطنان حاجی ترخان را که چایند بکافات بخیر سزای که او را نختند

در پس

سوخته بودند آنش در آن بلده نزد بچیدت شلاق برگشت و در اول بهار سنه ثمان و شصین و سیاه موافق بچیان نزل صاحبقران سعادتند از چورت
براه مدینه متوجه شروان گردید و در آن راه چند قطعه دیگر مفتوح و فتح ساخته سمرقند را منگوب کرد و ایند چون از شامی گذشت در لیباب کرد
اجلال فرمود امیر تیمور بزم شروانی که در آن سفر طغر کرد در طلام موکب حضرت شکار بود طوقی عظیم ترتیب کرده بکیشهای لایق کشید و صاحبقران
نوبه تجدید او را با انعام عظمت خاص و کرم صبح بلند پایه و سرافراز ساخته شرف حضرت اندازی داشت و لوامی کشور کشای از آنجا در حرکت آمده منزل
اقام حضرت بنیام مساگر سپهر شام گشت و از اقامت میرزا امیرانشاه را بولایاتی که تعلق بومی گرفته بود فرستاد و بعد از انصاف و محبت فرمود و خدای
بافزاید بجان شتافته دست راست سپاهش در قراباغ و پنجوان ماونیک بورت ساختند و دست چپ در سوق بلایق و در کرین تا بهمدان طلام
افزشتند و امیر تیمور گورکان از اقامت سلطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان حسین حاکم ماردین که از مدت سه سال باز در آن قطعه محبوس
بود ترحم فرمود و او را از حبس نجات داده و طاعت عفو و اغماض پوشانید بخواهش ایالت ماردین سرافراز کرد و ایند و بر پنج جهان مطلع از رانی داشتند
فرمود و در آن اثنا بسامع جاه و جلال سید که در غیبت موکب بجایون دار و غنما و نذامیر برید بر لاس یکی از نوکران حق شناس بطلون نام تحمل رسانید
و آن بلده را ضبط کرده بگورن از خون محمودیت بچیده بنابران فرمان واجب الادغان شرف نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و خاندان
باجمعی کثیر از ساکنان ممالک پهلوانی بر جناح استیصال بجایب نماندند و ان شدند و صاحبقران کیستی شان نیز متعاقب ایشان به جنوب انگشت نزل
رسیدن موکب بجایون میرزا سلطان حسین و امر آنها و نذر اسخر گردانیده اتباع بطلول را به پنج بیدریغ بگذرانیدند و او را در شمس از آنجا بفرستادند
قران کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسید و در آن عظمت و استغلال باوج فلاکت برافراشت و ماه مبارک رمضان در آن خصایص
فریادیان رسانید ذکر توجه صاحبقران سعادت مندر بهمدان بجایب دار الملک سمرقند پادشاه عالیجاه صاحب
ماتید بهمدان باو اب فرائض و سنن روز عید قیام نموده امیرزاده محمد سلطان بابا امیرجلال حمید و امیرشاه ملک و امیرزادن شاه احتاج بجایب
فارس فرستاد و فرمود تا هر چه برود و فای سوا حل و کرمیرات بر تخلص گردانند و صاحبقران بی مجال در یازدهم شوال سال هفتصد و نود و هشت تمام
ماورد و انهر در حرکت آمده بهر دیار که میرسد بکعبت سلوک حکام میرسد و ظلمه را تا و سب نموده داروغه کان عادل را با انعام و احسان خوش
و بهر سو میگردانید و چون بولایت خراسان در آمد و الی بر آن میرفت و با قیامت مراد هم بجمال استیصال نموده بشرف بساط بوسی استعلا یافت و بکیشهای
لایق کشید و بفر خود شتافت و صاحبقران کردن غلام سعادت تمام علی منازلی فرمود و کشتی از آب مویه بگذشت و حضرات عالیات سلطان کتبت
بیکم و ستر ملکیت خانم و تو مان غا و دیگر خواتین بختین بین با امیرزاده شایخ فاقده استیصال معنی داشته سعادت ملاقات در یافتند و شمار با کرده
لوادم بنای بجای آوردند و صاحبقران حمیده آثار از غزاکش رفتند بزار شمس العین کلاره دیگر شایخ آمدند بشارت شریف برده در باره خطاط و مجاوران
آن خدات انعامات کرد و روزی چند بجزئی و شاد کامی که زانینده از آنجا بفرستند و بعد از در یافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر بساط
عیش و نشاط مسوط گردانید و خراج سه ساله بر جای بخشید و بعضی از ستمگاران و ظلمه را که برده حریف کرده بودند بسیار است رسانید و آن نشان در غایت
دولت و اقبال در آن بلده جنت شمال بر برده در اول فصل با بصرای شمال تعمیر فرمود و بعد از تمام آن مقام همتهای جزوانه ترتیب نمود و نظم
حسروان بچس تخت نشین شاه دادا سپاه هم آیین چند روزی بفرستاد شمال در کمال سعادت و اقبال بگذرانید در نشاط و سرور کرده
عدل ملک جمهور ذکر توجه امیرزاده شاه رخ سلطنت مملکت خراسان و سایر شدن حضرت صاحبقران
بمصاحبت و خضر خواجه او غلان چون امیرزاده شایخ خلاصه دو دمان قراچار نو بان و خاوه خاندان حضرت صاحبقران
بود در شهر و شایسته عنایت بدر بزرگوار شامل حال جنبه مالش کشته ایالت ممالک خراسان تا فرورد کوه می تعلق بومی گرفت و شاهزاده در آن
سغبان سنه مذکور موافق او و نسل آنجا مویه که شته بجایب برهه توجه فرمود و در آخر همان ماه در انگل که در استان نزل اجلال نموده و جنبه و آثار
برافراخت و با شاعت عدل و انصاف در دفع رسوم جور و استیصال پرداخته ماه مبارک رمضان بجایب پادشاه رسانید آنکه در رمضان سعادت
حسین نشان باغ زرافان را بنشین بجای خرمایون حال ساخت و در شب جمعه ۲۱ ذی القعدة مذکور آنحضرت ما و له می شد و گوید که شته موسوم با بسفر

واقعه

او فلان

بیاینگر که دید امیر تیمور کورگان بد جان ماه که امیرزاده شاه جرج را بجانب خراسان فرستاد از سر قندهار و نیت شهر سمرقند و اود ماه مبارک
 رمضان در آن شهر گذرانیده از آنجا به سیلان سلطان ارتق رفت و در آن مقام امیرزاده محمد سلطان که از پسران بکسب فارس و سواحل دریای بحر خزر بوده
 بسیاری ارتقا را بر سر کرده اند و مخالفان بیخ بندید بیخ بکنند اینده مظهر حضور با خنایم منصور بعبادت طاعت رسید و بر سر پیشکش تبرکات لایحه و تنوع
 راقیه بشرف عرض رسانید و در آن شانخانی وصلت با دختر خضر خواجه او فلان در سوادیه می دماغ صاحبقران کاران پیدا شده جمال حال سپهر خضر خواجه
 شمع جان با که در استان اقبال ایشان بسیر سپرد با نوار عواطف حسروانه فرود نیت داده محو بیخات الدین ترخان نزد پدشاه روان ساخت تا محض
 از محضات بلستان عالی خطبه نمود و بجزم سزای صاحبقرانی رسانید و جنس مبارک از سیلان سلطان ارتق کوچ فرموده بر خوارگان کل فرامید و در پانزده
 جان سال یعنی شش و پنجاه باغ و گلستان تعمیر فرموده آن منزل فرودس و ش فرود دختر خضر خواجه او فلان شد آنگاه امیر عالیها تا شکست رفت
 و ناکب چون گذشته زدیک فریچیناس اساس قشلاق طرح انداخت و در آن نستان بر سر فراد فیض الاوار خواجه احمد بسوی خراسان که از اولاد
 محمد بن حنیفه است رضی الله عنه عمارت عالی ساخت و در درخت چنبره غره برج اول شد تا خانه امیر حیث الدین ترخان از مغلستان با آینه دختر خضر
 خواجه او فلان با که کل خانم نام داشت زینب و نیت تمام و کل سرون از حیدر اوبام بار دومی بمایون رسانید و صاحبقران کردون غلام تبرقی
 فرمان فرموده باین شرح سلطان پری پیکر را در عهده از دواج منتظم گردانید و چند روز پیش و سرور گذرانید و چون خبر و سپهر بود نکش آفتاب آهنگ
 بیت الشرف خویش کرد و آنحضرت نیز روی توجه بصوب سمرقند فرودس مانند آورد و خطابه ای در عین نزول ارتحال کنیان و عارض تائیدات نامتای
 در همه احوال موبک جاوه و جلالت اظباس مصرع امید تازه و دولت قوی و بخت جوان گفتار در بیان توجه صاحبقران کیستی
 ستان بجانب ممالک هندوستان ریح اعلام جهاد و توتیت دین و دفع شرک افکار و تتر دین بموجب بعضی کلام و قضای احادیث حضرت
 رسالت نباهی که عاجلا فریغ عالی را با جاوه و علاست و اجلاس صلح عمل بدرجات آمانی و آمل بنابر علی بد صاحبقران مظهر لو ابارج ماه رجب
 خانایه موافق پارس نیت خزا و جهاد و قتال کل کفر و عناد با سپاهی از افکار عطار زباید و لشکری جامع اصحاب شرف و ساد روی بصوب هندوستان
 نهاد و امیرزاده عمر ولد امیرزاده شاه را در سمرقند ب حکومت باز داشته و از آمویه گذشته عثمان بکران بر اه انداب انطاف داد و نظم بجهت
 بعالم قناد بعالم چنین جنبشی کم نشاد زبانک و بل و هم نغمه پای فلک کشد از نغمه گرنای و چون موضع اندراب خضر خنایم درین مقام حضور
 عالیها بکشت طایفه از مردم آنجانی برسم داد خواهی بدگاه پادشاهی آمد عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان بر سال از مال کما
 ستانده و بر کس که در ادای خرج اندکی اجمال بنمایند عیان از اطفالش بسیری بسزند بیت زمان را پس از کشتن که خدای بر ندوزند آتش اندر سر
 از شنیدن این سخن عرق مصیبت و حیرت غصبت حسروانه در حرکت آمد و اعراق زدگانه با بعضی از لشکر منصور بجانب آن کفار ایغار کرد و موافق
 و طاع مین باجماعت بی دین با برجم نیرو و دین در خیر تفریح کشیده بسیاری از ایشان را برین جهاد بکند باینده اموال و جهات بل ضلال را عرصه نوب و نواح
 بیت پس از کشتن اهل بی بی و ضلال نصیب سپه کشت بسیار مال و فانیان سعادت مند بر قلعه کوچی بلیند از ترس نامبارکشان از غزوه بی دین که بر کشته
 منصور حقیقی تعالی شان فرود می آوردند منار بار افراختند و حکایت آن غزوه را که در ماه مبارک رمضان شده مذکور و وقوع یافته تم ایغار بسنگی نیت
 ساختند چون امیر تیمور کورگان از وضع شرف قوم بد اختر فرجه ان حاصل کرد باوق بمایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از حصول آن سرزمین بنید
 در عهده اردو درین قسبه بارگاه با و حج سپهر برین بر افراشت و در چهارشنبه غزه ذی الحجه مذکوره از آن منزل با می مبارک آمد که حاجت
 اختاب آورده در روز چهارشنبه بواجی قندهار یا با رسید و در باب تعمیر انحصار انجام فرموده در عرض چهارده روز از آن امر فراغت روی نمود
 و صباح جمعه بخدمت ماه مذکور صاحبقران مؤید حضور بر اسی بود که آن را تحت روان میگفتند سوار شده کرده میبکشت و چون بجاذبی در واره رسید
 از روزنه بالا غایت پشت در واره سیری بجهت حضرت انداختند و از آنکه شستن تیر اسپا رسید تا که ندی آن خبر و سعادت شنید و نایره
 خشم پادشاهانه بر افروخته و از در واره دیگر تعلقه شتافتند با خد موسی اصفانی و اتباع او که مقدم قبیله کرکس و سرور آنحصار بود فرمانداد و در
 بران در ساعت آنجماعت را مقصد و حلول کرده بینه و بخت بی سعادت که تیر کجانب کشته و کشته بود و از آنجا حارب نمودند و چند کس

زخمی یافتند و خرام کورکی سببانی آنجا رفت در وقت که در چاشت همان روز موسی با دوستی نغز از بیاع قتل سپید و حکومت ایریاب بکلیت محمد نامی
 که برادرش بر تیغ سید موسی کشته گشته بود و صلی گرفت و در روز نهم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب انبار یا سیکر فرموده و زینب شهنشاه و از او بجم
 الهام شده احدی و ثنائی بود و قتل پسر نسل از آب منجه بود و کتبا بیابان چرد که بچول حلالی مشهور است محل نزول سپاه صورت گشت و در بیان کوه بر آب
 طالع سعود در آن منزل بدگاه هالینا آمده مرهم کشیدن و شکرش کبابی آورده و شکر بیطال گذاری و خدمت کاری قبول کردند و بنوارش امیر صاحبقران
 منظر گشته خوشدل مستطرا جازت آنطرف یافتند در روز چهارشنبه سیزدهم حرمه مؤید حضور از آب چول چورد فرموده و در پنجشنبه چهاردهم امیر
 نورالدین با با فوجی از سپاه جلالت امین بدفع شهر شهاب الدین مبارک گشته امینی که دانی جزیره بود که در کنار آب احمد واقع است ارسال فرموده و خود نیز
 مستاقب بدجناب حضرت نمود و شهاب الدین بعد از چهار بر پنج نورالدین و محمل صاحبقران نغز قرین کرخیه گشتی در آمد و تمامت جهات و متعلق نشانی
 بدست عساکر حضرت مازا فساد و اکثر لشکر او رخت هستی با دشمنان و بعد از آن صاحبقران کیتی نشان بجا نیت هستی کچی فرموده و در شنبه هفدهم حضرت احدی
 و ثنائی جوانی آنحضرا ضرب خیام عسکر فروردی گشت و ابالی آنجا تقدم اطاعت و از خان سپردن آمده مال بان قبول نمودند و محصلان تبه تحصیل آن وجه
 بشهر رفته در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور با ذوق فرمان بمایون نهاد یافت که بر کس بر جا فله باید بر دار دو باین جهان می که در دفع نما
 از غلبه با ذوق بودیم بر آید بود شکر باین طبعی شافقت و طوفان بلا بالا گرفته آتش سنب و تاراج در شهر زدند چنانچه خبر از سادات و علما کسی از آن
 بلید نجات نیافتند و در روز شنبه ششم حضرت امیر نغز از اقمی حضرت نمود و عساکر حضرت ماز در آتار راه حضرت کوکری را که با دو هزار کس از
 هندیان جهالت نشان در کنار کوئی عظیم ایستاده بخوابست که دست بردی نماید بنرم کرد ایندند و بسیاری از اتباع او کشته هر چه یافتند بجا
 نیندند و علام حضرت علام بصدر طی مسائل مراحل بر تو وصول بکنای آب بیاه انداخت و در آن مقام امیر زاده پیر محمد جهانگیر کوکب نغز نشان
 از نور طلعت بمایون صاحبقران ربع سکون روشنی دیده حاصل ساخت گفتار در وصول امیر زاده پیر محمد جهانگیر کوکب صاحبقران
 کرد و در سر رو بیان قسح طعنه نظیر و قتل ابالی آنجا اصغیر و کبیر چنانچه سابقا غایب لطائف میر در رسالت مکرر نظام داد
 صاحبقران کتو و حکومت مملکت قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندبادر اشاه زاده و قسح معذرا پیر محمد جهانگیر اندانی داشته بود و شانه
 چون نواست را بجهت صند در آورده و غم تنجیر دیگر بلاد و اصحاب فرمودند از آب منجه که شهنشاه از آب منجه گرفت و بظاہر طمان شافقت علام محاصره و حاکم
 بر فراخت و در آن وقت حاکم آنجا سارنگت بود و در طو خان و سارنگت و طو در سلکت امیر سلطان خیر و شاه نظام داشتند و بعد از فوت آن
 پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک هندوستان شده بودند لقصه چون مدت محاصره شهاب کشید ابالی مولتان از خط و فلاقت آمده گشت
 ترک جنگ داد و از سر ضطرار بای از شهر سرون نهادیم پیر محمد را فتح میسر گشته بدرون مولتان فرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان محمود است
 بر کمال عظیم روی نمود و اگر شهبان لشکر تلف شد و حکام آنکند و همچنین را دانسته شاعر خلاف اظهار کردند و مخالفان در شهر آه هر چه می یافتند
 و مردم شاه زاده بسبب کثرت کل ولای و دولت تواران با دپای بدفع ایشان قیام نمی توانستند بود لاجرم در نهایت حیرت اوقات میگذرانیدند که
 ناگاه ما بچرخه آیات حضرت آیات صاحبقران مجسمه سات از افق دیار هند طالع کردید و آفتاب طلعت یافت و از آنجا بظاہر روشن ساختید بخت بدختر
 از شاه بدحال تیره شد و خاش صفت در پنجه لمان خریدند امیر زاده پیر محمد از خیش دشت نجات یافت و بجانب اردوی بمایون شافقت روز جمعه ۱۲
 صفر در کنار آب بیاه بلا زمت جد بر کوار رسید و طوطی من شفقت و ماطفت کردید و در روز شنبه پانزدهم لواء ظفر سپاه از آب بیاه جو بر نموده
 سایه قبال بمنزل خجیان انداخت و چهار شب از توقف آنجا اتفاق افتاد و در آن ایام امیر زاده پیر محمد صاحبقران عالی مقام را طوی و آه و شکرش
 کشید و آنحضرت سی هزار اسپ بوی بخشید آنگاه پادشاه کشور کیر عام طعنه نظیر گشته در روز چهارشنبه ۲۰ صفر لشکر قیامت از آنحضرا در میان
 از شاه بی قلاع هند است و زده در افشاده و اطراف آن بیابان است و آب آن کو لیست که بر در شهر از بنگال بر میشود و حاکم آن قلع را و
 دو پلین میکنند و او بلغت هند بهادر را کوبند و او دو پلین انصافیت سر تا بعین صبح پادشاهی فرود نیارده بود و آینه و در و نه باج شاه
 پنج جری از شهر او این بود لقصه چون سپاه ظفر سپاه در نواحی آنطرحه علام اقمه بر افراختند از افغان سورن و او از کرامی در روز هفتم در آن
 در آنجا

و غیره

انداختند و پسندیدان بخت بقدم حمار پیش آمد پس از آنکه کمال تسلط نمود سپاه میر تیمور شاه به نود ندامان طلبیدند و رحمت پادشاهان شاهی
ایشان شده و در فوج ۲۰ صفر را و در ولایت با شایخ سعد اجماعی بخلافت حضرت صاحبقرانی شافت و نیز سباط جوسی استعدایافته ستانوار اسپ تازی با
زلفهای نازنین پیش کرده خدات او شرف قبول پذیرفته بانعام جا بر نودوزی و کرم صبح و افسرند کار سرافراز گشت معادن انحال صبی از ابالی و پاپیو که
پیش ازین از با شایخ پیر محمد مسافر کابلی را با بزرگس شمشیر مذکشته بود و نیز شیخ انتقام سپاه حضرت فرجام مغلول شدند و بخشی موجب براس مردم بطریق گشته راد
را و در ولایت کمال الدین و سپاه و در سلخ ضرر در روز با بر کشیدند و شکار خلاف ظاهر کردند و نیندند لاجرم راه دو ولایت مجتهد شده سپاه ظفر قرین روی شمشیر
آورند و نوبت دیگر ابالی قلعه انان طلبیده کلید در و ب از سال داشتند و غزه ماه ربیع الاول امیر شیخ نوزاد الدین و امیر الله را و در حبه کھتیل مال این
بهر در آمده و این کدوای مال بجای نمودند لاجرم ایش قهر حرم ایش شغال یافته مجموع سپاه جهان مور قلعه بطریق در آمدند و میان ایشان و پسندیدان جنگی صعب
روی نموده اخرا لا نسیم فتح و ظفر بر پرسم علم اهل اسلام دیده و در هزار کعبه تیغ جفا گشته ایش سب و تاراج در خانان ایشان افتاد و تاجی عمارت آن
اشترای ایش غضب محرق شده در آن دیار نه و در مانده دیار و لحد ملکت الفتار ذکر محلی از حال طوکت هندوستان و انتقال
حکومت آن بلدان سلطان محمود و طو خان و بیان وصول شیران پیشه یکدی بعد از طی منازل بدار الملکت و طلی
چنانچه در جمله نانی سن ذکر یافت سلطنت ملکت حسلی شهور سن ۷۰۰ و سیصد و سی و هفت سلطان علاء الدین میداشت و چون بواسطه طول اهل آن
پادشاه عدالت این علم غنیمت محبوب عالم آخرت بر افراشت قاضی ملکه تقدیر عروس ملکت و بی در سلطان محمد تعلق شاه عقد بست و بعد از وی
پسرش سلطان محمد شاه بر سر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه پنجاه و ششگری جمعه کرده کند بهمت بر فتح کجوات تا زخت و آن ولایات
ماکنار در بار در خیر شمشیر کشیده می نمود ساخت و او پادشاهی کریم صاحب سعادت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شرفا اهتمام تمام می نمود
و مولانا جمال الدین بن حسام بجای بنده رسیده و نصیبه در مع پادشاه در سلکت نظم کشیده که مطلعش نیست شرفا آتی تا جهان باشد نگردد از این
بان با محمد شاه تعلق شاه سلطان ابن سلطان را جناب خصلت شامی مولانا حسین الدین محمد سمرقانی در تاریخ برآه آورده است که چون بن حسام بن
مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهد اهل تمامی ابیات این نصیبه بیرون نیتوانم آگاه مولانا را در مجلس نشاند
و اشانت کرد که خاندان هر بای زربیا و زنده و در کرد مولانا چنینند تا با سرش برابر شود و ایشان با وجب فرموده علمنده چون نزد مولانا جمال الدین
بلند شد بر خاست و بایستاد و این حرکت سلطان محمد را خوش انگفت که دیگر زنده آورند و بر کرد روی چسبند تا با قاش بر برگشت مصرع چنین
گفته بر کان چو کرد باید کار و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی القعدة سنه هجری پنجاه و سه در وقتی که انجوات بند میرفت اتفاق افتاد و در
بیت و چهارم محرم سنه هجری پنجاه و سه از اس سلطان فرزند شاه تا یم تمام گشته روی بطرف دلی نهاد و در او اخر جمله الاغری شده که در
بدان بلده در آمد سلطنت بر روی قرار گرفت و جناب شوب و فتن بهمت آرام و سنگین پذیرفت و بعد از آنکه سلطان فرزند شاه ناند کار بر در خضای
او سلطان محمود را بر سر ریالت نشاند و طو خان کادامیان امر او سلطان فرزند شاه بزرگ قدر از اعتبار داشت صاحب اختیار ملک و مال ملکت
و چون سلطان محمود و طو خان از توجه موبک ظفر نشان امیر صاحبقران خبر یافته با شطرا سپاه بسیار و اعتماد عدت و ایهت پشمار مستعد جنگ و پیکار
گشته پامی ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کاکنار زخماد و استبکبار لغوم واقف شده بعد از فتح بطریق جهان بانه کردن میسکاب
دلی انصاف داد و در شان راه بر طبه و نصیبه که میر سید جان و خانان کاه و مخالفان را با ایش غضب موخته حیال و اطفال اهل ضلال با شایخ
میکرفت و بعد از طی آن مسافت پراقت و عبور از این راه و مجاری بسیار محافظت در روز و شب بهت و نهم ربیع الاول سنه ۷۰۰ و شصت و پنج
و متوجه خلف از حصار لونی گشته و همان روز بطریق قلعه رسیده می شومی که موسوم بمیون بود موبک با یون در بقدم استقبال نمود و شیخ را شاد
عقل و در پس هر بقی را در شاه سلوک داشته خود را بسته علیه صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از رعایت شقاوت و نادانی سپهر مخالفت بردگان
کشیدند و لشکران اطراف قلعه زغیب زده در عرض دو ساعت گشته بخیر بر شرفات آن انداختند و کتاه از مسلمانان جدا کرده و قشر تیغ جفا
ساختند و غزه ماه ربیع الاخر صاحبقران عالی ماز از حصار لونی بلب آب چون رفته در برابر جهان نامی فرود آمد و جهان نامی عمارت از عمارتی

تیره های

خسین

که سلطان فیروز شاه در دو فرسخی دلی بر بالای کوهی ساخته و آب چون از او منهدن چیل میگردد و در دیکر ای صوابنای صاحبقران گشودن کشتی های نیل
نماشای قصرهای نامی شده با هفتصد سوار از آن نامی چون صوب شافت و آن منزل راحت افزا را نظاره کرده نظر اسکان در آن دشت و پیمان گریست
و ملاحظه فرمود که چندی بعد که بکار که ام موضع لایق راست معادن انحال توخان با چهار هزار سوار چون پون نیزه کذا و پنج هزار پیاده هزار و بیست و هشت
فیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون فرامیده نزدیکت رسیده پادشاه صاحب تانید از آب عبور نمود و مسکری با یون شافت و فراولان سپاه
نشان سده خواجو و بشهر سوار با سیصد نفر از مردان جلالت اثر بقابل و معاندی نظامی مخالفان قیام نموده عرب کمان تا کنار آب آمده و در موضع
نایزده قتال التهاب یافته امیر تیمور کورکان بکوت جهاد روانه داد و در اولان روان گردانید و ایشان چون اناب گذشته بر خم پیکان چنان گشت
در صندوق سینه بسیار می زایل گسینه انداختند و مخالفان پامی روادی که زیناوه در وقت انزام بکشت پل کوه پیکر که بهنگام بیکار شیر فلک
و تو از روی در خطر بود و جیتاد و سقط شد و در باب کیاست از قوج این صورت نفع و نصرت و اثنی گشته هم دیگر ابشارت دادند و در همه تیمور
برج اثنای تو کتب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گردید و در آن موضع شاه زادگان کاسکار و امراد نامدار و اعیان سپاه و اشرف در گاه در جمع
و با ساق و دیاساق سلاطین با تحقیق کلمات خردمندانه بزبان آورد و شرطی از موم میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری بسیار بی این
و تقریری لایق بیان کرد و نسبت زبرد قری گشته گفته شد ز هر کج که بر می نغشته شد در خلال این مجال شاه زادگان سوده و خصال عبرت آن نقطه دایره
و جلالت ساینده که از کنار آب سینه تا باین مرحله زیاده بر صد هزار نفر از بندیان کافر اسیر شده اند و حالا در روی بجایون مجتمع اند و یک کوه در وقت
مصاف با بالی در می سل نموده گشته اند و این سخن باز مشاهده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل ساخته و هر کس که در
این مجال اجمالی یاد آور باشند لاجرم تیغ جانانی آغاز فرشتائی کرده بر و است اقل صد هزار بندگی گشته شد و مولانا ناصر الدین عمر که در سلکت ارباب عالم
انتظام داشت با آنکه بر کوه سفندی بیخ مکرده بود در روز پانزده کافر بندگی طعمه شمشیر و اساخت و در چهار روز لوامی فرقه فرسای انا بجا
و علی در حرکت آمد و کنار آب چون محل نزول سپاه در بار گشت و در دیکر صاحبقران بجز بر مانده با اناب گذشته از طرف رود چون مسکری نصرت
تاب شد و میساقیتان بوجب فرمان واجب الاذعان جبه رعایت فرم در کردار دومی بجایون خندق کنند و از شاخهای درخت و چیر صهارکی
مرتب ساخته در پیش خندق کاوشان را بیکدیگر بستند و چنانم افزاینه نظر جنگ و پیکار بنشستند گفتار و در میان حمار بجهت و ظفر و
با و الی سب و سلطان محمود صباح در شبانه بستم برج اثنای که خسرو و اکب اسمانی از مطلع تائیدات بجای اطلاع شد و تیغ فتح و روزی بر شب
سلب را عهدیخت و با تف چینی با لغای فخری ابشارت نمود ای آن الله بکیت الذین یقاتلون فی سبیل صفحا کاتهم بنیان بر صومع مجادان میدان خود جت
غروب و مخصوص ساخت را می اقباب ستران صاحب قران افاق پر توالتفات بر کا ندر بند یان تیره رای افکنده بر باره بنده شوند بر آید
سپاه نصرت شمارد با میرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیر خراب و امیر بادی کار بر لاس و قماری سیا و ل تیمور خواجه
سهره جوان خارا از صولت امیرزاده سلطان محسو و خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده عیسی سلطان و امیر جهان شاه و شیخ
محبوبه و حکم کرد و در هر اول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و الله و در مقرر گشت در ایست ظفر است فاصد حضرت در عقب سپاه از یوان کیوان
در گذشت جت تطلب سپه شاه نصرت قرین بر فراخت رایت بجز برین عنان تاب شد جانب های بند شمشیر کین ملک پیری بند
ز سومی دیکر خسرو دبلوی عیان ساخت این کهنه روی و خود با تفاق توخان در عقب لشکر استیاد و همینه را بکات حسین الدین ملک باقی
داد و صند میسره را در عهد طغای خان و میر علی موجود کرد و با ده هزار سوار شمشیر کذا و بیست هزار با چهل هزار پیاده هزار و دوی سیدان قتال آورد
و ماده اعقاد و عهد اعتقاد بند یان فیلان کوه پیکر که شمر بود که عدد و انها بعد و بیست میر سید و در ظفر نامه چهل هزار گنوب است و در مطلع سعیدین
بیست هزار و از صلیب تلمت آن اعیان جبال مثال اسپان ابطال جبال میر سید و امراد کشور بندوستان فیلان کوه توان با یکم و سلاح آراسته بود
و بر پشت پشت ناند آنها تختها و صند و قما حکم ساخته و در بر تخت و در بر صندوق چند تا کت کهن و تخش انداخته شده در حد اندازان در دبلوی
صف پیلان ماده قتال و جبال استاده جت صف زنده پیلان پولاد پوش می کرد خسرو سراز از جوش و اگر چه لشکر قیامت از جت باقی

همین دولت صاحبقران کشور کشای صغای پادشاهان قومی برپیم گشته بودند و عهد با بی جهات کلی سیر گشته جلالت از بیم گشته تا چون پیش از آن جنگ
 پل دیده بودند و در باب محاببت دیدار و صلابت کردند آن جانوران فرابت اذنا و با آنها شنیدند اندیشه عظیم داشتند و مخلوق مصلحت اقبال را از محبت
 محالاتی نپنداشتند و غذای شیراز و اکابر این جبهه بنا بود که در وقت تعیین موضع متحینان چون حضرت صاحبقران از علماء و عالیشان
 و فضلا و مستالی مکان پرسید که جای بنا کجا خواهد بود خواجده فضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبد الجبار سپهر قاضی نقی الدین خوارزمی جواب دادند که
 جای مناسبیست که عودات اینجا میباشد آری بخت کرد بود بهرام را در دل بپوش مهر با سپید را سازد و لباس بناه علی بد صاحبقران مظهر نور
 که از این خار با بی خشک بزرگ ساختند و وقت آنکه ایشان پایادگان و کوب حضرت نشان نهادند و راه پریشان سازند و چون نهایت از نی در
 جمیع احوال شامل بود کار آن مؤتید جمیده آثار بود پیش از آنکه احتیاج بنا خشک شود سپاه نصرت بزرگ را کف دست و فیروز می در زمین اقبال
 و دیده آمل آمل از طلوع مظهر و کارانی روشنی پذیرفت بخت بیکر فتح و مظهر شد جلوه کرد و در اقبال آمد بار و در کیفیت حال بر پیل اقبال آنکه بماند
 نشاء و صفتین و تعار ب طرفین صاحبقران پاکت افتاد به سوز سوز و از باره عالم نوز و فرود آمده از روی پیاز و در کعبت نماز گذارد و چنین اعلان
 بر خاک راه سوده از کرم مطا بحسن مظهر و نصرت مسالت نمود و اثر حاجت دعا بر پیغمبر صوابنا ظاهر گشته بدلی قومی فیسیج پای مبارک در رکاب
 سعادت انستانت آورد و معی سلطان توابعی و التون بخشی و سپهر موسی و کمال را با چند قشون از ابطال جان با دوا و افراد و بر اول فرستاد و حال آنکه ایشان را
 در ظاهر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقرانی جمعی از سالکان مسالکت هبلو اتی نمود و فرستاد ملامت فتح و فیروز می باشد لاجرم چون آنجا عت بدیشان
 پیوستند مظهر قومی ظاهر گشته سوخت با در و سینه و از کسب علی بهادر و انداد و حضرت قناری و جمعی دیگر از ایشان بشیبه کاندازی و کینه گشته
 و چندانی صبر نمودند که منغلی دشمن از ایشان گذشته آنگاه تیغ جلالت آخته از آن کین سپردن آفتند و در حمله اول مرتب با نصند کس بر خاک جلاکت
 انداختند و از بر افکار میرزا و پیر محمد بر جوانان و اطفال و خاندان آخته شمشیر فصل رسانید و ظفای خان را که در برابرش بود منورم کرد اندید و فیروزه همین دولت
 قاهره شاه زاده خلیل سلطان و امیرزا و سلطان حسین و امیر جهان شاه و حیثا شاد الدین ترخان همینکه ختم را که تکبیر ملک امر الدین و ملک تالی بسا
 گو آهین استوار می نمودند هم گشتند و سایر امرا و ایلان بر صف سپلان زده بر خیم تیر و نیزه خرطوم اژده با صفت آن جانوران جمیع بخت و مخرج ساخته
 و پلایان را از قتل آن حیوان بر خاک انداختند بخت بگریزی یکی کرد پسلی بزبون پشیر و کرسلیا از انگون و شاه زاده خلیل سلطان با آنکه درین تیر زده
 ساکی بود چلی قومی بنیاد سپهر کرد مظهر شاه که در آورده و طلعه حضرت از طلوع اقبال صاحبقران توده حاصل رخ نموده فرزند اجداد با دفاخت و سر
 پیادگان جل هند و سیم اسپان تازی را فرود نموده گشته سواران ایشان روی کریم کجانب شهر نهادند جهت کرزان سپان آنان استخیر بود رسم
 هندوستانی گریز و سپاه حضور است اقتدار فرار خسته فیلان بنمیدان مانده شتران قربانی در غلاد اسپه گشته اند و سبب باری از لشکر سلطان محمود
 و طوخان را بر تیغ بدید رخ گذاریدند نظم سپان هند از بسیار و بین فنادند چون سپاه بر زمین سر سینه یان زیر پالخت تخت فرود نیجه جویز
 بنده درخت زترکان صفت پیل اند بپرس بیخ آمد تا کجا و حراس سلطان محمود و طوخان در شهر سخن نموده صاحبقران کیتی ستان گمانه
 حوض خاص با شرف نزول بجایون اختصاص داده و حوض خاص ساخته و پرورداخته پادشاه در یاد اول سلطان فیروز شاه است و مقدار وسعت در راه
 که تیر تیر بر از کطرف آن بدیکر جانب پرور می نمودند که در آن خدیو در دو سوم پر کمال از آب باران پر شده نامی سال بالای دینی از آن آب می آشامند
 و کاندان پیوسته در اینجا با میثویند العقیده چون کنار حوض خاص محل نصب سرواوقات سلطنت گشت شاه زادگان و امرا و نوئیان بخدمت
 شافتند رسم شینت بجای آوردند و آثار شجاعت و عزای بسیار که بفر دولت قاهره از بر کس که بظهور آمده بود عرض کردند و آنحضرت از نور
 نعم الهی که شامل روزگار طار زمان بهستان پادشاهی شد بود آب در چشم گردانید و رفت نمود و زبان بختین امر جلالت این کشور در
 باره ایشان انعامات فرمود ذکر فرار سلطان محمود و طوخان و وقوع هتیب و تاراج بد از ملکات هندوستان
 چون همه جمعیت حکام علی از هم کجینت و بر یکت از لشکران بگریزی که کجیت سلطان محمود و طوخان بشهر در آمد و طریق شورت سلوک داشته فرود
 چاره نداشتند و در بهمان شب که مانده با حقن کفر مخره تیره و همچون ظاهر سپاه رنگت بود شهر باز گذاشته باریت کریم را فرار گشته و تیشیب

چند گون

امیر تیمور که کان از فرار خاندان خیز یافته جمعی از بهادران آن معتبر که بکمان فرستاد و ایشان بسیاری از خاندان پاکشده غنیمت بینا بخت گرفته و در سپهر تو
خان که یکی سبغ نام داشت و بملکت اشرف مشهور بود و دیگری خداید و امیر کرده بار دو آورده و صبح چهارشنبه ششم ربیع الآخر که برقی زندگانه خیز
نوابت و سیار بر بام این حصا منسوب گردانیدند صاحبقران کیتی نشان بدو از میدان شتافته در عید گاه سرز پرده و خوکاه بر افراشت و سواد
و قصات و اکابر اشرف دینی بفرساده بوسی رسیدند فضل قدی که نایب توخان بود با اهل دیوان بجلالت مبارک است او در حضور عین جنات
مردان کشته بجان مان یافت نگاه بود و کشورگشا و تقارهای بلند آوازه را پیشت در روانه بر آورده صدای بشارت در غم حلق نیکوئی گردید
اندختند و صد و بیست و یکم که پیکر حضرت منظر که تحت تصرف لشکر خوار آورده بود و بظهور صاحبقران و الا که در آورده و آنها مانند کسانی
که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد زدند و در جمع دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر با تقی محمود اعیان حضرت بهر دو آمده خطبه بانام
و القاب صاحب سدر کیتی نشان و دیوبند حضرت میرزا محمد سلطان زبیب و زینت دادند بیت شاد نام او قدیر غنیمت زالقاب
اوروی نذر چینه و چون بتاریخ این بیت باری دولت بیای حضرت شاه بسال خار کل نشخ بند شد بویا صاحبقران منظر لو ایزم
عیش و طرب آمانه لوی نشاط و حوی بشیرخانه نایب در ساینده و در زینت کادستی کامی جاها می می از خوانی در کشید در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه
شازده جم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام با تقی جمع از نیکوین عظام برورد و آوازه نشسته توجیه مال امان مشغول بود چند هزار سوار پاد
حضرت شایسته تحصیل قنیه و غله بدی در آمدند و جمعی دیگر از نوکران آقایان و نویشیان بهانه پیدا کرده در شهر بختند و دست بسید و بشارت
و قیام بر آورده و امر ابر حیدر در صبح آمدند فایده نهاد و چون امیر تیمور کورگان حج برسم فریدون و آیین کی در بزم سرود و می نشسته
بود و کسی بدینجا نمیتوانست رفت که کیفیت حال عرضده دارد آتش در دینی اشغال یافت و بنده جان جوق جوق اموال و اطفال را در آتش
انداخته بنابر جنک و جدالی می نگینند و تیموریان بزیم شمشیر آید خون ایشان را چون می در قح می بختند و امر او را در روز باراستند تا کامی سپاه
بشهر در نیانید و قرب پانزده هزار کس از ناسلام تا صبح نهب و تاراج مشغول بودند و دیگر که بعد هم ماه بود سپرو نیان خود را در شهر آید
عادت عام دست داد و روز بیستم نیز همان مشغله جهان سوز در شتغال بود و هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتب از صد نفر تا سیست نفر
بند و اسیر کرده برده گرفته و از انواع لای و جواهر و اونی زدن و نقره و نفوس سنج و سفید نهدار بدست سپاه قیامت آتاز قناد که حج
و حش کشید و در بیان حشرش نیاید در قلم و هر سه شهر دبی که بکلیه بکمال اتصال داشت و یکی با سیر می دیگر تا دبی گفته و تیموم جهان نپا میگفتند در تاریخ
و تالان بخت مساوات گرفت و شرح انجیل مباح جا و جلال سیده فرمان واجب الاقتال صد و ریافت که در باب حرفت و صناعات را
از امیران جدا ساخته در میان شاه زادگان تقسیم نمایند تا بولامات خویش بر بند و شک تراشان با جده خاصه بهایون منبسط دارند تا در طاعت
موجب عالی بهر قدر رفته در مسجد جامع که آنجا ساخته خواهد شد کا گینند ذکر بعضی دیگر از فتوحات از جنبند و بازگشتن
امیر تیمور کورگان بجانب سمرقند ما بچقوق کسی فرزند بعد از آنکه پانزده روز افق دینی را منزل قامت ساخت عازم و دیگر مواضع و موا
شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع الآخر از ظاهر جهان نپا بخت بهایون اتفاق افتاد و چون بر حله وزیر آباد مسکرماد و شاه
جلالت نهاد گشت اطمینان به او نهاد که حاکم لایبور بود بخدمت رسید و در طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه ما از زمان و مجلس طریقت
بند و ستان بخنوزی و شیرین کوی سیکردند بظرفان شاه باز قلعه معالی ساینده و آن قلعه که امی بفر قوتل آقران یافته بایت منصور انایب
عبور نموده در موضع کته بهادر نهاد و با سپر خود قناتش بشرف بساط بوسی سرافراز شده بشکیشهای شایسته گذاینده با صنایع لطاف خیز
مخصوص کردید امیر تیمور کورگان از منزل کشید و ولت آباد که محمودترین ولایت بند بود تشریف برد و در روز توقف کرده از سوی بجانب
سیرت که از شایسته قلاع بند است آورد و در آن زمان مولانا محمد تهاذ سیری و صعی که صاحب الطقه بودند و اطاعت فرمان واجب الاقتال
نی نمودند و از راه ربیع الآخر صاحبقران عالی تأثیر به بخار سید عسا که منصور آواز جنک کردند و در اقسرا تشریف را گرفته صعی که برده در حین قتال
بزم حج آباد بار البوار فرستادند و پسرش را با آتش که میبیرستید بوختند بیت اگر صد سال کبر آتش فرودد جو یکدم اندر و اخته بود

غزه ماه جمادی الاول کشته گردانان حصار بدست سپهسالار اسلام کشته شد بر وجه صلح با منتهای خاک راه هموار شد انگاه پادشاه عالیجاه به
 نیت خشنود و جهاد و کفار به اعتقاد بخار و دریای گنگت رفت چند نوبت کبکسردن بی ایمان مقابلت و محنت آمد نمود بسیار بی ایشانی
 بر ساحل آن آب و دره کوپه باقی بماند فرستاده اعلام اسلام بر فراخت و بعد از آن غزه غم مراحت جرم کرده تا پنجشنبه ششم جمادی الاول از کنار آن
 گنگت به سوی بحر فرودس نماند پای مبارکت در کاب سعادت اغساب آورده و بر راه کوه سواکت که مسکن بسیاری از پندیان کافر پیشه بود
 روانه چون بدان حیره رسید از پانزدهم جمادی الاول تا شانزدهم جمادی الاخری در میان کوه سواکت و جبل کوپه اوقات گذرانید و نمازت زیاده بر
 غزه میان سپاه صاحبقران کامران و کبران روی نمود و در جمیع آن فرزات بر طبق کرمه آن چند نامم العالیین مجاهدان وین سپین نظر یافتند و از مشرکان
 بعضی غلبی کشیدند و ساینده انقدر غنیمت گرفتند که حساب هم از غنم کسیت آن بجز حضور اعراف میبود و در شانزدهم جمادی الاخری نوای قلعه بایده مسکن
 ببا یون کشته شد آن مراد العلیان شاه اسکندر و والی کشمیر سیاه پسر سلطنت میسر رسیدند و انظار اطاعت و خدمتگاری کرده بودند و یافته و در پانزدهم
 ماه مذکور در کوه ساخوان با کشته شد و در چهارشنبه نوزدهم نوای قلعه بایده مسکن و در آنجا کوه خنود حضرت درود در غم کشته
 تقدیم رسانیدند و در جمعه بیست و یکم امیر کشمیر که جمعی از بهادران موکب ببا یون در اجته قتل و غارت مایه نمود و اینجاست او که در مواضع حسین کشته بود
 باز داشت و غنم غنم طلسم دولت و اقبال از آب جمجمه فرمود و سندیان کافر پیشه آن شبیه را در شیرین زبان عالی تصور نموده از مواضع اختتام آن آید
 بیرون آمدند و آنجا محنت فرست سینه شکره از کینکاه برایشان یافتند و کاراکتر بر طبق دلخواه ساختند و دولت نمود توای حسین ملک و چون راه
 جمود که زخم زار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و شکنجه کرده به کاه عالیشان رسانیدند و مایه زود و حیدر و تهدید بسیار زبان بگفته و حیدر کوپه را دیده با گل
 گوشت کاه که در کیش او حرام بود مبارک است و در شریف و اخوان حضور سرافراشته طاعت سینه اختیار کرد و در روز دوشنبه بیست و چهارم لوای
 جهان کشای از آب خیار بود و جمعی از بجز غنم غنم کشته شدند و در پنجشنبه بیست و پنجم محض پادشاهی محفوف با لطف آبی بر زبانی منزل کرده و در آن پور
 فرغانه واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاه زادگان و نوینیان و سمران سپاه بر یک اندام معین روی بسکن آید و از ملوک و اعیان محاکمت شد
 طایفه که ظفر کردار غلام موکب شهر بایه جاندار بودند بخلغ غامزه و بر پنج ببا یون مشرف گشته حضرت انصاف حاصل کردند و حضرت خان که از بند سلطنت کشته
 در آن اوان در استمان اقبال ایشان بسیر میسر منظور نظر حضرت پادشاهان شد حکومت طمان قتل بوی گرفت انگاه صاحبقران پنج بخش پنج سان
 ضبط اردوی ببا یون را در عهد امراء عظام کرده بخش در روز یکشنبه سی و چهارم جمادی الاخری بر جناح و شوال منوچه در کسلطنت و اطلاق گشت و در روز پنجشنبه
 پنجم جمادی الاخری غلام ببا یون طراوت خرج بوقلمون گرفت و چهار روز از آنجا ایور فرمود و شب کنا آب جوین محل نزول حسا که اقبال آنرا کشته و یکشنبه
 آن بجز معدلت و احسان گشتی داده آب بگذشت و در آن مقام در می برج سلطنت و نامه اری امیرزاده الفی بیکت و امیرزاده امیر سلطنت و محمد
 تن عصمت و شهر باری با جمیع اعیان و اشراف با و اورا و انهر بر یک استقبال پیش آمده سعادت طاعت شنبه منصفات در یافتند و بان محبت و سواد
 بسیار یک و غنیمت حضرت صاحبقرانی بکشاوند و در جوهر بسیار بصورت نیاز ساد نمود و در روز یکشنبه و دوشنبه در زند و قضا اتفاق افتاده خانرا در
 طایفه ملک که محنت انقباش بخانان رسالت از محنت شته بر بود آنحضرت را طوی و او که پیشای بای کشته و در روز سه شنبه ۲۲ از زند که کوچ کرده
 روز یکشنبه ۲۲ موضع دور ببا یون مسکن فرزند گشت و در آن مراد امیرزاده شاه رخ از وزارت سلطنت همراه و امیرزاده طراز و از ملک سمرقند بلازت صاحب
 قران سعادت مند رسید منظور نظر اشفاق و مهرانی شدند و در روز شنبه سی و دوم در باغ قران که گنگت جهان نامی از طلعت عالم آرامی رشک افزای گلستان ارم گشت
 آمد و در روز شنبه چهارم ماه شعبان آیات حضرتشان از شهر سمرقند حرکت آمده در کنا آب رودکت جنبه بارگاه با و ج مهر و ماه رسید و چهارشنبه
 پانزدهم انانجا نیز کوچ تو فرج انجا میسر و در شنبه چهارم در باغ قران که گنگت جهان نامی از طلعت عالم آرامی رشک افزای گلستان ارم گشت
 در روز دوشنبه پنجم ماه چاشکاه باغ دلگشا رسید و در روز سه شنبه ۲۴ فخر روح که بکالبد آید نفس شهر سمرقند با وجود شریف مشرف گردانید و بعد از
 اقامت مراسم طواف فرزات و انعام صلوات و صدقات با باب عاجات بساط مجلس و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در حایت فرج و در
 و نهایت محبت و حضور تهنیت بجزیم و عشرت پرداخت و چون از آن کار طالت روی نمود بهمت عالی امنت تمسکات امور مملکت و تقویت ارکان

و معجز

باز در پنجم جمادی
 شعبان از قتلگاه
 و نعلی مشکین
 رسید و در جمعه از
 انجا نیز حضرت
 کرده و در طی شکر
 در محل حرکت
 کبابی آورده شد
 شنبه

دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شایخ یا کاتب دولت سلطنته همراه فرستاده و تعیین مہم سعادت ابدی چندی سان جو منند با جہاد کتب
 جامع سمرقند فرمادند و الحمد للہ موفق الاتمام و الصلوٰۃ والسلام علی سید الانام محمد وآلہ الکریم العظام ذکر ششم از حال امیرزادہ امیرزادہ
 معز الدین میرانشاہ و بیان اسباب پورشہنت سالہ صاحبقران عالیجاہ در پانزہنہ شان و ستین و سیجائہ شاہانہ
 جلالت پناہ میرزا میرانشاہ کہ مقتدی منصب مملکت بلاکوخان بود بفرست صید و شکار بر بند باد و شمار سوار شد و در صحرای مریدجر کہ ہم
 در جوار غار پیر خجیر بان بود و خجیر اوان مجتمع گردید و امیرزادہ متمکن در انا تا سخن و صید مذاخن فرج کوی بارندہ کہ شہ پورچین زمین رسانید و صید صید
 و اسب ریدہ آن شہوار شیرکازہ پشت پین امیر کردن بر روی زمین افشا و در صوبت نکالت پیش کشتہ بگذردہ فی کہ اندک تا قتی دست داد و از
 شدہ مصلحتی خاص بد باغ چشم و جراح و دوران بخوری راہ یا قنہ طبعی کہ در صدد و معالجه در آید بسوا بعد در علاج خطا کرد و پریشانی و باغ شاہانہ را زیادہ شدہ
 اوان عالی کہ سخن مردم اشرف و عادل لاین مجال سلطانین کامل بود و از وی بطور سید کاہی بگردانی تو بی خون بکینا ہی بفرست و اجیانا برہ اسراف و اتلاف
 کجی غیر مستحق می بخشید و در اوایل فصل تابستان کہ بود سطر حرارت جو جو شش در بر مبارزان و تان می آفتابی تفریحی عنان بجانب بغداد و اقامت و از غایت
 سرعت دو منزل یکی کرد و سلطان احمد جلایر چون میدانست کہ در آن فصل کاہرہ و از تسلیم شکل تمام در دو پای در و امان بکن و ثبات کشیدہ و پور
 حرکت فرمود و امیرزادہ امیرانشاہ بظاہر و از تسلیم بعد اورسیدہ دوران انا سوار و متعاقب لیلیان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند کہ
 طایفہ اشرف و اعیان تبریز یا یکدیگر جہد بستہ داعیہ مذری دارند بنابر ان شاہ زادہ عالیجان بعد از دو روز کہ در ظاہر بعد بود و بصوب تبریز جا
 فرمود و ابل غنہ فساور کہ یکی از آنجہ منصب خطبہ تبریز اشغال است معروض تیج سیاست گردانید و چون کہ بیان سیدین از احتمال و باغ شاہ زادہ
 آئین و خوف یافتند قدم تورد حسارت پیش نهادہ بنکام فرصتیکہ از تفریح و مقببات آذربایجان را عارت نمود و امیرزادہ امیرانشاہ تا می اوقات
 بیست و عشرت و طرب و شرب خمر و لہو و لعب مصروف داشتہ از تفریح امور مملکت غفلت میوزید و در ان اشاعرم محرم خویش شمار از دہجی تمت آیت
 گفت و آن بونی عظمی از شوہر بخجیدہ از تبریز سمرقند رفت و در وقتی کہ امیر تیمور کورکان از پورشہنت بند و ستان بازگشتہ در باغ چنار اقامت داشت بہ
 سعادت ملاقات یافت کردید و حال ضعف و باغ میرزا امیرانشاہ را عرض فرمودہ گفت اگر دین اوان با چہ ریاست نصرت آیت پر تو و مولی بجا کشت
 آذربایجان بنیداز و احتمال قریب دارد کہ شاہ زادہ سلوک طریق مخالفت را پیش نهادہ بہت سادہ بنابرین جہات صاحبقران بسندیدہ صفات
 بجمع لشکر و فرمان فرمودہ با سجد و پورشہنت سالہ حکم کرد و در ان باب قدغن نمود گفتار دہد ذکر بخصنت صاحبقران کرت و دیگر از
 با بران و بیان معذور شدن نواب و معزبان امیرانشاہ کورکان بنا بر اسباب مذکور و حالات مطور پیشان کہ امیر
 تیمور کورکان از غنمت پورشہنت بند و ستان بیاید و پنج شش می و دست فرسودہ دولت و اقبال ہمیشہ با عیش و نشاط کاہی غرم بود پورشہنت سالہ محرم
 کرد و از غایت غلو بہت روی با ستادان خیم خجیر آورد و از امیرزادہ شایخ و سید خواجه شیخ علی بہادر و جهان ملک و میر محمد پولاد را بہرہ
 فرستاد و فرمان داد کہ آن قرۃ العین سلطنت را گویند کہ بالشکرای خراسان حازم آذربایجان شود و امیرسلطان شاہ را پیشتر با تسلطہ تبریز فرستد
 شاہ زادہ بوجہ فرمودہ کار بند شدہ چون بجا بر رسید توکل فرزند از صاحبقران مظفر و اخبار سابقہ لشکر خراسان باید کہ براہ ستان و
 قطع مسافت نمایند کہ اردوی عالی از طریق سجام و دامغان متوجہ است لاجرم میرزا شایخ عنان بجانب ستان یافت و امیر تیمور کورکان بعد از ہم
 فرست میرزا محمد سلطان را در دولت مملکت سمرقند جہہ منصب مملکت نوزان باز داشت و امیرزادہ اسکندہ ولد میرزا محمد شیخ را بکوست اند جان بعین
 نمود و چہار ہفتہ ششم محرم سالہ کہ اول روز پانزہم مطابق تو شقان نیل صاحبقران بعدیل عظم برای صواب و بصدق دست با بنگت
 میان کردہ چست و ماورد باورد کاب سمند شدہ ان اثاب سعادت بلند قد فرخست از ہر طرف راہی خزان زہر و سوجی فامتی و ماہیت
 نصرت عالی قرین سعادت و اقبال از چہون چہر نمودہ و نمازل مراحل مہودہ چون بولایت جام سید بوجیب حکم بجا بود امیرزادہ سیم متوجہ تبریز گرد
 تا با تفاق بر او بزرگتر خویش امیرزادہ پیر محمد بعد اورود و امیر سوکات باوہ ہزار سوار در جلالت شاہ زادہ روان کشت انکا صاحبقران حضور از
 خیشا پر سجام شافت و از سجام بخوار می رفتہ از انجا حازم قرظی ابونکشت گشت و در آن مرحلہ امیرزادہ شاہ رخ کہ امیرسلطان شاہ را حسب حکم پیشتر
 فرستادہ بود

بر کتب
چون

عبرانی فرستاده خود از راه مانده اند و متوجه شده و امیر سلیمان شاه چون بدی بسید و کیفیت جنود باغ میرزا امیر شاه نزد تحقیق انجامید و هم نموده به تبریز
 و بعد از شناساندن فرار گرفت و امیرزاده ابا بکر ولد میرزا امیر شاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمان شاه فرستاده او را به تبریز طلبیدند و جناب
 بپیدان بلده رفته بعد از دو روز میرزا امیر شاه را با مسعودی از نوکران بجایب اردلی همایون روان کرد و چون موکب کردون احتشام از دیار
 اردلی بگذشت میرزا امیر شاه باستان خجالت نیاید و صا جعفران عالیجا به روز اول او را بارند و روز دوم اگر چه شاهزاده را طلبیدند در غوش
 کشید تا بنظر القعات درونی نگرست و متور خواجه جعفران و جلال الاسلام حاجه تحقیق معاتش به تبریز ارسال داشت و ایشان نواب و کارکنان میرزا
 امیر شاه اگر فتنه کردند و فرهارا ملاحظه نموده دو دنگت مال چند ساله را که تعلق بخزانة عامه میداشت و شاهزاده بر طبق مدعی خود بر کس
 بخشیده بود اسیر را نمودند و چون در آن ایام بکرات صاحبقران مجتبه صفات شود که افزای میل میرزا امیر شاه بشرب بدم و محبت سابقان
 سیم اندام بسبب ترخیص یافتن از مردم ندیم پیشه و زمره از استادان سازنده بوده که پوسته مراقت شاهزاده اند نابر غضب صاحبقران بهر
 قدر اشتغال مانده حکم فرمود که نه مانوسان سازنده کان مجلس میرزا امیر شاه را برادر اعتبار کنند و بموجب فرموده مولانا محمد کاظمی که با وجود فقر در علوم معقول
 و معقول مدینه نظم و شعر و جده بزل از فضیلهای زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین ثانی و حبیب عودی و عبدالمومن کوبنده که هر یک در فن سنجی
 و ادوار در زیر کسب و در شجره و نظیرند اشته ذکر شاکستند و چون ایشان را بسای دیار بردند مولانا محمد کاظمی بسپیل مطایبه روی ایشان و قطب آمدند
 گفت خدمت استادی پوستینه پرورش قدم ما بوده اند باید که حالانیر زمان هر قهر معنی دارند قطب الدین گفت چه عمل بزل و فراغت و جلا دخت
 زمینان و نای قطب کاظمی انداخته او را برادر کشیدند و نوبت مولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید نظم پایان کار و آخر عراست محمد
 که بایست و کردند دست خستیا نیست مردانه دار که بزندت بسای دیار مردانه پای دار جهان باید آریست و همان سخن سایر
 رفیقان ایشان را نیز از همان شربت چشایندند لا و لغضا و لا معقب لکمه ذکر قشلاق امیر متور کورکان در قرا باغ ازان
 و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران چون بایست صاحبقران افان پر تو حصول بر تمالک عراق انداخت چه قشلاق قرا
 باغ ازان را اختیار کرده روی توجه بان محبوب آورد و آزاب درین عبور فرموده حوالی قشور گشت که یورت عمر تابان بود بضر بنیام عسا کر سپهر افشا
 گشت و در آن زمان در اطراف جهان وقایع متور روی نموده اخبار بسیار با مع خدام دومی لاقته در سید اول انکه متور قشلاق افغان که بعد از
 گشت قشلق خان در اوس اوزبک باشا امیر متور کورکان بر سنده عالی نشسته بود و بجزان نعمت الله ام مینو و قشلاق و مرج با حوال داشت
 جتاق را میافته دیگر آنکه ملک ظاهر بوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت و دیعت حیات متخلصی اجل سپرده و در میان
 امر او ارکان دولت اختلاف پیدا آمد و دیگر آنکه امیرزاده قشور خان که پادشاه حساب بود در کفر و ضلالت طریق سفاقرت پیش گرفته و حال آن
 مملکت نیز اختلاف پذیرفته دیگر آنکه خان مغلستان خضر خواجه افغان نیز با معی رفته و راه لادین با هم در مقام خلافت آمد و دیگر آنکه امیرزاده اسکندر
 قوش خضر خواجه افغان لشکر بولایت مغلستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد آنقدر در مفتوح گردانیده و سالها حاکمانا با بده جان باز کرده و از سکا
 این اخبار صاحبقران بجایب متوج و مسرور گشت و با بعضی از سپاه مظفر لو اجمت بر اقامت مراسم جهاد و غزوات گماشته و قطب زمستان بجزایب شناسند
 و در درختها لواز مقل و عارت تجدیم رسانیده همشاکه حاکم کبر آن دره بود فرزند نمود و سکا که مستور آن در سنابل اوزده کلبسای شکرکان در آن
 ساختند و بعد از یکماه که در آن دیار کمال اقتدار ظاهر کردند روی بجایب یورت قشلاق آوردند و بگور و قالیق آن زمینستان آنکه چون امیرزاده
 رستم و امیر سوخت و در سبب از امیرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران ممالک ستان را در باب یورش اجنا و بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد
 با اتفاق بر او متوجه عراق حرب گشت و تا نونجان مغلستان رفته بجایب معنی که نداشت علم مراجعت بر افراشت و امیرزاده رستم بمواقت امیر
 سوخت چند موضع متبرزه ولایات سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و مخالفان را عارت و تاراج کرده بنیاد حیات معتمدان را برانداختند
 اما امیرزاده پیر محمد چون بشیر از مراجعت نمود با حوای جمعی از مردم تازیکت تازیکت دل خیال حاصل بد باغ ماه و او دومی قتل ترتیب کرد و هم از
 نوکران او جمعی کیفیت حال بابا امیر سعید بر لاس گشتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعه قندهار محبوس ساخته و درین باب مضمون بدگاه عالی پناه

استاد

آفتاب
مشرقی

بندگان

فرستاده و مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بر من بیاوون رسید بر پنج جان صلح صادر شد که امیر قنداد و امیر زرد و وزیر که شاه مانده باید نمودند
 نموده اند بسیار ساند و امیر زاده رسم بر بجای او حاکم فارس گردانند امیر قنداد چون بشیر زاده رسید غنچه و سید جراح در رسم خراسانی را که غیر از آن
 فتنه بودند کشته و ستونی فوجی را دست و پا بریده و مبارکت خواج و حجب مشربت در و شیخ زاده فرزند امیر قنداد را ایند و نشان حکومت شیراز
 از حجب امیر زاده رسم براق عرب ارسال داشت و در مندی آن نشان امیر زاده رسم رسیده شاه زاده غنان و نیت بصورت اسن اختلافه
 و امیر سوهنگت بجانب قراباغ روانه شده بار دوی بیاوون پیوست اما سلطان با محمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلا امیر زاده رسم را بر
 مندی و بعضی دیگر از حدود عراق عرب سینه منظر بی عظیم بوی راه یافت و در روز یاد بغداد را بسته مضمون کرد و ایند و مختار آن امانی از مایه
 عورت دولت قاهره در بغداد امری در غایت خواست روی نمود و شورش آنکه سابقا صاحبقران کشور کشتا حکومت خوزستان را بشیر و آن نایب
 داشته بود و او از متولان اولایت مال غنیمت حاصل نموده با هزار و آراشته بجدا و شافت و از سلطان احمد تربیت و رعایت یافت و در
 هزار و ارکان دولت سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته هر یکی را مبلغی گردانند زده هزار و نیار تا سیصد هزار و نیار بجای مخطوط ساخت و از
 عداوت و تعذیرات الهی محصل آن وجوه از دست نویسنده شردان بیرون رفتی کی از نو کران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاخ در باغ
 و پیش سلطان برود از ملاحظه آن نوشته نویسی که سلطان احمد از لشکر نظرات صاحبقران و الا که داشت یکی در هزار شده کوره بهادر که در آن
 محصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود کردند و در آن وقت شردان را با بعضی از امر مثل قطب الدین حمید و منصور
 ابروات فرستاده بود و بعد ازین واقعه یاد کار توچی را از او امر ارسال داشت و کیفیت عاوده اینجام نمود تا شردان را بقتل آوردند و
 سرش بجدا در روان کردند آنجا بطریق الجبل در عرض کهنه قریب دو هزار کس از ارکان دولت و معتربان خود را بکشت و در و جدا انداخت و آن
 قصه بروی خود بسته بکین با بنیداد و باور جیان آن خاصه را که هر روز بدر خانجی آورد و دیگر کسان می سپردند و با کیشند و چون سلطان احمد وقت
 میره چند روز بدین و میره بگذرانیدش نغز از همون را فرمود تا بهفت بار که از طویله خاص زمین کرده با بجانب و جله برود و نیم کشتی آنجا بگذرد
 و کین شش کس از شده متوجه ایل فرایوسف ترکان کشت و هیچ آفریده بر آنجا اطلاع نیافت و مدتی مطمینان آنش نچته بدرگاه سپردند و خانگیان
 آن استانبند دعوت ستونی بخوردند و چون سلطان احمد بفرایوسف پیوست او را بغارت بغداد و طرح انداخته برافت یکدیگر متوجه دارالاستاد
 کشتند تا بعد از وصول سلطان احمد از تاراج آن بلده پشیمان شده و آنقدر از نقد و اقمشه و اسلحه و اسبان نازی ترا و فرایوسف راه که از دوی را
 کشت داده و از سر نهانی و تا ما بهیج سلطان احمد و فرایوسف رسید که صاحبقران کردند و اساس غنیمت شش سو اس در و بنا بران اندیشند که
 اگر لشکر خضر از سجد و دروم و شام در آیند ترغیر ایشان مسند و کرد بغداد را بفرج نایب سپرده بر اه حلب غنیمت روم کردند و بعد از وصول
 ایل درم بازید که در آن زمان فرایوسف نایب آن مرز بود آن در همان جزیر منظر نظرت و احسان گردانید و جبهه ایشان بخرج بوجوب و نحوه
 معتین بود اصناف الطاف بقدیم رسانید ذکر غنیمت حضرت صاحبقران کیتی نشان از قراباغ ازان بجانب کرجستان
 چون امیر تیمور کورکان فصل رنشان در قراباغ ازان بیابان رسانید و موسم جولان کل اسمن بکین همین در رسیده قرطیای فرموده باهرای ملکات
 را می شورت نموده خاطر اقبال اثر بر جزو کرجستان و کمر نیب ولایت کرجیان بی ایمان قرار داد و باهرای مبارکت در رکاب خضر استاب آورد
 نخست لشکر چشم و کین بلا و ملک کر کین کشید و کر کین کر زیر برتیز اختیار کرد و سپاه خون بر قامت ملک دور ازیر و زبیر گردانید آنجا صاحب
 قران بجای بجانب دره جانی بیکت کرجی شافته جانی بیکت از خوف جان ایجا باستان دولت آشیان نمود و خازبان حضرت قرین در آن ولایت
 نیز آتش فرود کین را فروخته و غرض جمعیت اعداد برین را سوخته حصار زده نیت مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمع کثیر و شمر کلان بران دستند
 اشنا بوضع پیوست که ملک کر کین در حصن سوانیت نشسته است و در باب انقلبه با نماند ابواب سعادت بر روی خود بسته و امیر تیمور کورکان
 همان کیران بد نظرف اعطاف داد و چون کر کین بر توجیه شاه شمت آئین و خوف یافت سوانیت را باز گذاشته بود و می فرزند شافت و چون
 خضره و داد و نفاق بسیار می آید و نوکرانش را بقتل رسانیدند و کر کین نیم جانی بیرون برده و سخیل نایب را بدگاه عالینا فرستاد و امیر

مشیقات سابقه لوازم اختصار و اختصار بجای آورد و قبول نمود که من بعد بر جاوه زندگاری و طاعت گذاری و طبع و ماست قدم باشد و در تمام مشیقات
 خداوند پذیرفته سخت با یون بجا بیاورد که بی اتفاق افتاد و آنکه در نیز حکم سایر مواضع که چنان گرفته ام بر تو بود که کان همان مراجعت بصورت سکول
 اصطفا فواد و در آن منزل ایلیان حکام فرنگت بلاذست صاحب امر و او نکند سید قبل فرستگان خود اظهار خلاص و دو شوخی نمود
 و با صنف عواطف و مرهم امیدوار شده در خلال این احوال ایلامم بایزید که از قیام سره روم بزیه شوکت و کنت اعتبار تمام یافته بود بخار خود
 پسندید که با کج و دفع راه داده و بی پیش طرقت والی از بختان فرستاده بیغام داد که تو را بعد از این حال خراج بخواند عامه ما را سال بیاید داشت و آن
 از در یابی و خارجی فرجی از سپاه جزار بمان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار با وانی در آن دیار نکند از بد و طمسرتن صورت حال ایلام
 در گاه جاه و جلال عرضه داشت که چون بر تو شوخ صاحبقران منصور بر تخت و عرو و غیره آثار خاطر عالی مایه متغیر و متاثر گشته اند پیشه تو بجا بمان
 روم فرمود و کنت با یلامم بایزید صحبت نامه نوشته ارسال نمود اکنون مناسب چنان بنیاید که درین مقام شمه از بسا دی احوال بی عثمان تا درین
 رسیدن سلطنت روم با یلامم بایزید در خیر بیان آید نگاه خانه بدیع جنگا که تا شکیب نما حضرت صاحبقرانی زبان کشاید و من الا خانه و ایستاد
 کشتار و در بیان سلطنت آن ملکیت روم بی عثمان بن داود و ذکر جمعی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال
 ایلامم بایزید بدیدر خیر زمان فرمانی صعود فرمود از سافران بدان روم و متعظان احوال آن مرز و بوم را هم این سلطان
 معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد بن فرزند که آخرین سلاطین سلجوقیت را در نامی از آنکه در دست حق با به هزار خانه وار
 از تو بیج و لواحق بیسی از اسباب از وطن مالوف جدا شده بر آه گفته شود ولایت روم کشت و بعد از وصول مقصد موضعی مناسب اختیار کرده کل
 اقامت انداخت و چون دو سال اوقات فرخنده حال بفرجه اقبال گذرانیده روزی سلطان کیقباد در آنکند بر نواحی منزل او افتاده جسی کثیر شورش در آمد
 زبان بسوال کیفیت احوال ایشان بکشتار داد که بطلاقت لسان و کیاست فرادان سر آمد مثال اقران بود پس دوید به بطنون این مقال بر نم
 نمود بیت گندها و سر وقت کشتگان غمت هزار جان کرامی بندهای بر قدرت و بعد از ادای وظایف دعا و شاعر من کرد که مانند کان در دست
 صیت سعادت و سر فرادای و آوازه مکرمت و غریب نوازی ایستادگان با پیر سر سلطنت داشتند تا آنکه بدین ولایت آمده ایم و در
 خلال رحمت خادمان آستان خلافت آستان از تاب آفتاب حوادث آسوده ایم امید آنکه لحظه کلبه ایران نصیران زمین مقدم بیاویز خسرو کاران
 خیرت افزای روضه جوان کرد و تا شرایط اخلاص و عبودیت بر وجهیکه مستلزم صدق نیت و صفای طوبت تواند بود و ظهور بیوند کیقباد را
 استماع سخنان سنجیده و کشتار پسندیده و او دشمن نموده زوال اقبال فرمود و داود با اتفاق کائناتان قوم در حسن چش و کشیدن سادری و شکست
 لوازم اهتمام بجای آورده اسپان نامی نژاد و شتران کوه نهاد و ستران رکابی چند قطار و غلامان سر و قد کلهزار و افسانه نفیسه و نفود نامحدود
 حاضر گردانید و پسر ارشد خود عثمان را که آثار شده و اقبال و نجابت از جمال عاقل لایح بود و در میدان دلیری و فرود صیت کوی مسافت از بخت
 زمان می بود و بخت کیمیا از سلطانی رساییده داخل غلامان مشکبش کرد و کیقباد چون چشم بر روی عثمان بکشتار و نور فراست و دست که فرقیب
 کوکب طالعش بدیده دولت صعود خواهد نمود و لاجرم او را فرزند خواند و نامی تحت و تبرکاتی را که انقوم مشکبش کرده بودند بوی بخشید و فرمود که داود
 بنیاید در حدود او در بر سا که در آن او ان در تصرف کما فرنگت بود در حل اقامت اندازند و با رعایت و زراعت پرداخته آن ناحیه معلوم
 و آبادان سازند و داود حسب الفرموده بدی جانب شتافه عثمان محظیه را که سلطان باو عنایت فرمود بر جمعی از جوانان که در آن قبیل بوده خدمت
 نمود و برای نیکت بهم رساییده چند نوبت ولایات کنفاده اناخت کرد و لوازم منصب و قتل بجای آورد و سر و داران فرنگت از بیخ کنک آمده
 قاصد می نزد کیقباد فرستادند و زبان بکجایت عثمان کشتارند که کمر عداوت با بر میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که بین الجابین و قوج یافته بود
 لشکر بدین حد و یکسده و بر کس بیاید میکشد چون در آن زمان میان سلطان و فرنگان قواعد مصالحه استقام داشت جنگت با ابل فرنگت محلت
 ابل اسلام بود کیقباد و غضب ز قتیله اعلی طلب عثمان روان فرمود و قاصد در محلی که عثمان در کنار بود در خانه داود زوال نمود و داود از میان
 عثمان بگریه در باب انحصار عثمان اصداد یافته بود دانست که مزاج صاحب تخت قواج بر پسرش میخیز شده بنابر آن کس نزد پسر فرستاد و کیفیت

پیغام داد و اعلام کرد تا وقتی که من این محرم با اصلاح نمایم آه من تو بد بخواب صلح نیست و چون آن خبر بشنید رسید با خود اندیشید که چرا می گویند
 یافته بجهت تقویت اهل اسلام و حمایت حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام بوده و ظاهر آنست که این معنی موجب وفور غنیمت پادشاهان و پادشاهان
 شود و لاجرم نسبت آنست که بخدمت سلطان شتابم و بپوشه سفیدی که داشته باشم عرض داشت نمایم و این نسبت را محکم گردانیده بی توقف همان
 منزل پدرا مضطاف داد و بعد از وصول همی دیگر از نزد کعبه ابد بخار رسید و نشانی دیگر ساینده صنمون اگر عثمان بدستوری که سابقا گفته بودم پادشاه
 فرزندی دارد و باید که نجابت عنایت پادشاهی مشهور و مبارکی بوده بدو که عالمین آید تا خود الطاف و اشفاق را با بعضی تعیین مشابه نماید و
 در سال این نشان آن بود که چون محرم سلطان که ضعیفه فاطمه شریعت پرور بود بر کیفیت اخراج مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بشنید اطفال و
 بعضی رسانید که تفریح شخصی که در دیار کفار اتمعه از اقصای هند ساخته باشد لایق مجال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب است که همان بجهت قبول
 نظر عنایت و رحمت شود تا در غرور و جهاد و قلع بنال شوکت اهل کفر و ضلال شتر از شیر سی تواند نمود و این سخن محمول اشد و القصد چون ملک شاهی
 رسید قوی دل و ملین خاطر گشته متوجه عازت سلطان گردید و بعد از وصول اجناس اعطاف اختصاص یافته کعبه محمدیه که در شبستان حضرت
 با او در سلک از دروازه کشید و در وقت رحمت فرمود که بخوان در آید و آنچه خواهد بود در او عثمان آن خانه رفته زیورچ و تو شکی و شامیان و شمشیر
 بقبضه تصرف در آورد و بدیگر نفایس و نقره و جواهر نامحدود و التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کعبه و افتاده گفت این سپردار عیبه سلطنت دارد و
 آنچه از خزانه مستغرق گشته از جمله سباب پادشاهیست و عدم توجه او بقدر دیگر اشیاء غنیمت دلالت بر قلوبت او میکند آنگاه سخن کرد در آنوقت
 صاحب آن برفت و میان خداوند پناه هزار کس بود عنایت فرمود و عثمان در دست کام و بعضی المرام مراجعت نموده تجدید کرد و بر میان
 و در قلع و قمع کفار فرنگستان تمام کرده ابواب بنسب و تاراج بر روی روزگار ایشان بکشاد و حصار از نیکت را با چند قلعه محصور دیگر مفتوح ساخت
 لشکر بر سا کشید و حاکم آن بلده محض گشته عثمان آفازه محاصره کرده در آن نشا کعبه درخت بقا با و فنا داد و چون از وی خبر زد خبری که در جلاله
 عثمان بود فرزندی مانند تاجی مراد کان دولت با روی عثمان شتافته سپهر مطا عشق مد آورده و احکام او را گردن افتاد و بنامه بر سر
 اتفاق گردید مقارن آنحال عثمان بر من موت گرفتار شده و شمشیر کار و کارش درست رفته و خاطر بر حلول عاقبت ناگزیر قرار داده امر او را کان دوست
 را طلب نمود و وصیت فرمود که بعد از موت وی سپهرش از خان که بغیره و خرمی کعبه بود پادشاه دانند و روم و قوانین سلطنت و قواعد
 مستقر نمود و تا فایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده و آن را قانون عثمانی نام نهاده از آن تجاوز نفرمائید و بسالعه نمود که در بعضی متخص کفار بر سا
 کوشیده آن بلده را در سلک ملایر بلاد اهل اسلام منظم گردانند تا بحالت انکشت قبول بر دیده نهاده بعد از آن در سنه روز عثمان از جهان گذشت
 کرد و او را خان قایم مقام شده و را محاصره بر سا لوازم ایستام بجای آورد و چون بدین سپهر فتح و ظفر غایز گشت کلیسانی که مسجد فرکیان
 بود اهل اسلام آن مسجد ساخته بودند عثمان را در آن موضع دفن کرد و خطبه و سکه را او را خان با اسم و لقب خود فرین گردانید و در فتح سایر بلاد
 فرنگت مراسم ایستام بجای آورد و او را نیز بصره شمشیر نیز تخریب نمود و مدت بیست و هشت سال بر سر سلطنت و اقبال او قات گذرانید
 چون بد طبیعت او در شهر نشسته دست از شهنشاهت امور ملکت بدن گونا ماه ساخت و لدش سلطان مراد پامی بر بند ایالت نهاد و در زمان
 سانی و آن حصار و قلع حاصل اهل اسلام را سخر گشت و او بعد از آنکه شی محبت پادشاهی کرده در گذشت آنگاه ولدش فقیر صید ایلدرم بایزید گشت
 رایت جهانانی مرفح ساخته و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد در گذشته چندین نوبت بجای او مقاله کفار برداشت اعلام کفر ایشان را کون
 ساخت ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید کجانب ایلدرم بایزید و بیان طلوع ماه چرخه رایت ایش
 عظیبه از افق و یار سواس و قسطنطنیه چون میخردم ایلدرم بایزید بیعت ملکته سموری سپاهی در عنایت و کثرت جنل و چشم نور
 و خدمت ضرور شده از طرفین عالی و خراج طلبید کیفیت طینان او از عرض داشت و الی انزه بنان نزد حضرت صاحبقران محقق بنجامید بعد از تقدیم
 لوازم پشاره که ستاره خاطر عالی اثر بران هرگز یافت که فرمانفرمای مردم را بارشاد خضر علم از غلغات خلاف باب حیات وفاق رساند بنابر
 و پیری و من شمشیر طلبد و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلک تخریب کشید و آن کتب بر حصه بر این کلکه و ایند که رحم الله ان عرف قدره و اتمینه

نورانی

بمقدوره شخص مصنون آن نوشته اگر بعینایت الهی و حافظت شهنشاهی امروزه که محمود در بیج سکون در تخت مشرف بندگان استان قبائل ایشان است
 و ملوک و سلاطین ایران و توران ملوک طاعت طارمان در کاب نظر انساب مادر کوش کشیده اند و فاشیه متابعت است و کان و کان و کان
 بنیاد بر دوش گرفته چنانچه بر بنگران روشن است که سلسله نسبت تو تبریکان کشتی بان فتنی می شود پس انب است که در غینه غایت و عاقبت اندیشی نوشته
 بود بان جاست در ذوق مخالفت بر خیزانی ابساحل فراخت رسیده قاطم اسواج بحر غضب حسروانه امین کردی و چون درین مدت استماع میرفت که
 تو با قامت فرض جبار که احباب بسته ابواب غرور و جنک بر روی روزگار گرفتار فرنگ میکشانی تا غایت عنان تو تبه بد الصوب صبر و صفت کشت بر
 طاعت که سباده مقتضای آن الملوک اذاعه خلوا قریه امند و با ظاهر شده اند ترسا که فرزند ماور که دطالی بر چهره اهل اسلام نشسته طریقه آنکه از پیوسته
 و انچه از تجاوزه جایز نداری و ترک عناد و شکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری و السلام در این کتب مکتوب می نویسد
 بهوشند نظر ایلدیم بازید بر سجد چون بر نموش اطلاع یافت غضبناک شد و سخنان وحشت آمیز و کلمات خوشنیت دیگر بر زبان براند و گفت مدتی
 که مراد از عید مقاتله و محاربه با میر تقی میر و سوز سوادی مقاتله او در خاطر است و اکنون بغرور است روز از فرزند نظم برانم که در انم بسر صد خویش
 گزاه پیش از نیم خیمیش روم تا به بریزیل پیشتر نیم برکت خیزش پیشتر برم آنچنان فتنه بر سرش که تخم دهد با دهم انسرش و چون با طیبان
 بازگشته این پیغام بصاحبقران کردون غلام رسانیدند بر اشغله با سپاه قیامت براس قازم میواس شد و چون حدود او نیکت ضرب خیمام سر راه
 عزت و جلال کشت امیر الله داد که جبهه دفع فتنه امیر زاده و پیر محمد بشیر از رفته بود شاه زاده را معتقد بار دو سائید و امر از غلام در مقام پریشان
 بر خور شده امیر زاده پیر محمد را چو با ساق زدند و بند برداشته بگذر آشتند و شیخ زاده فرید و میدکت خواهر را که از جمله بد آموزان شاه زاده بودند
 بسیار رسانیدند و درایت حضرت آیت انانیا انصت نوزده در اندر روم امیر طهرقن جمعی کثیر از مردان مصنف شکن بر روی بجا یون پوست
 دو را و ایل محرم نه نشئت و ثمانه صاحب قران کامکار اطلاع فرموده تیج سوی شهر میواس آورد روی و بعد از وصول سپاه بکجوی در اطراف
 و جوانب آنقلعه بگنجین و عراده بر افراختند و در برابر دروازه عراق طوره ساختند نسبت بسیار می خلق جوش سپاه نواحی میواس شد
 حشرگاه و میواس را که بنا کرده علاء الدله کعبه سلجوقیت بارونی بود بقیامت مهنوط و از اساس تا کنکر یکنگهای بزرگ تراشیده مربوط و بیست
 که ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر که معسکر بجا یون بود و فتنه زدن میسیری پذیرفت و در زمان
 دیگر لقب پیش میرفت و مصطفی نامی از امرای شیر با چهار هزار صحر در درون آن بلده اقامت داشت و او بقا بکجه و معارضه جریک حضور در
 مدت پیروزه روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و باره میواس بزخم شک افتال پذیرفت فقیهان نگه یوار غله را خوف ساخته بر سر
 چوب کردند و در حیرت بکاخ ذاب مصطفی مالار نته بیای مجرور صفا پرورن آمد و با سادات و علما و ارباب علمایم غایت و بایم بد که کایت شیخ
 شافعه اظهار تقیاد نمودند و حضرت صاحبقران فرمان داد که امر او یو ابیان از مسلمانان ببال ان قناعت نمایند و نصاری و بی دین از انب
 و تاراج فرمایند و آن توکران ایلدیم بازید چهار هزار کس را که جنگ بالات جنگ برده بودند و زمره از ایشان جدا شدند در چاهها افکندند
 خاک بر سر ایشان بریزند و حصار میواس را با زمین هموار سازند و فرمان بران بر انوجب تجدیم رسانیدند از اجنبیه عالیله اثر نگذاشتند بعد از آن
 صاحبقران حضرت عطیه ولایت استان و عطیه را آخته و قلاع آنحد و در امشوح ساخته طهرقن را اجازت مراجعت بکاتب اندر بنگان آورد
 داشت و زمام ایالت عطیه و نواح و مصنفات را در غنیه افتد از امیر قزق عثمان ترکمان نهاد و درایت مراجعت بر افراشت کشتار
 در ذکر سلب توجه صاحبقران سپهر احشام بکاتب محاکت شام و بیان فتح قلعه همستی و غنای همین استقام
 سپاه بهرام اشقام بعد از تیغز دبا عرب در سنه خمس و ستین و سبعمائة پرتو کورکان شیخ ساوه که بعلو نسب و توحسب انصاف داشت
 بر سالت نزد سلطان هر و شام ملک بر فوق فرستاده بود و سخنان بجهیده و کلمات پندیده پیغام داده و ملک بر فوق بخلاف قاعده
 پادشاهان هر و مندج که بر ایلی کشتن و بند نیست شیخ و فغان او ما بقره تادات رسانید و بدان او ان که صاحبقران کیتی سالیان دروشت
 بچاق بیاورد و متعلقه قش خان شوشی سینه و میان فرا بوسف ترکمان و کو تو ال صده لعنیک با انکس قوچین محاربه اتفاق افتاد و بحسب

تغذیر اقلش را جس کرده این معنی را همین بر پیشه سابق گردانید و بدان اتم که طایفه و استخوان در غیر تخیل طایفه نایستان دولت آستان در آید ایچیا
نخندان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش بر وفق فرمانفرمای مصر و شام گشته بود از سال داشت و در نوحه و و حیدر کن مانده تا شمس با طلب نمود
و فرج بر پنج اطوار بد عمل نموده همچنان در محبوس و معتد ساخت و چون تخیل سبب صاحبقران و الا که رسید بجایت غنناک کردید فرج بلا درنگ
از غنناخت تغذیر ولی در آنست غننان ابرش کردون مرام بصورت ابلت شام لطافت داد و تخت بظاهر طقه هستی رسیده معتدل نامی بد بر فرمای
که از قبل فرج کو تو ال آنحضار بود بجهانت طقه مغرور گشت و در مقام مقابله و مقابلت سپاه غنناخت شام شام قدم نموده از جانبین دست
بایداختن تبر و سنگ بر آورده همچنان درین جنگ باندک زمانی بروج طقه را مانده خانه خود بگرفت ساختند و بر تو بنا کردند و در وقت
کیشیکه غنناخت غنناخت و ثمانخانه آتش دهان تو بنار زده بر جهان مانده بنا و دولت معتدل آغاز افتادن کرد و سلطان رعب و براس اساس و قار سایر
ساکنان حصار را انداس داده سادات و قضاات و علمای از بهستی بیرون آمدند و بدرگاه عالمینا شناخته آنچه توانستند و مناسب داشتند
پشکیش که دند و شاه نوح میرزا بر زبان شفاعت گنا معتدل مانده خواست نمود و پادشاه پوزش پذیر رقم حضور بر جریه جرمیه آن غلام کم بها کشیده و نه
بهستی غننان کیران بجایب غنناخت مکتوف گردانید و چون در آن بلده غیر از بهستی کسی نبودنی از کتاب جنگ و حرب نسخ تفسیر پذیرفت و در طای
ردای اطاعت بردوش گرفته کلمای آمانی در چین کاروانی بگفت ذکر فتح شهر و قلعه طلب بضر ب تیغ و نشان سپاه ظفر
سلب در آن ایام که صاحبقران کامیاب بجد و بهستی و غنناخت منزل کرید خوف و در تخیل سبب بر زمین نمودنش که از قبل سلطان مصر حکومت و دولت
طلب قیام می نمود سبب بافت و نامه بی استعاضه و معنی بر استعانت زو ملک فرج ارسال فرمود بکام اطراف و بایر شام گشتند که خود را
حد و کلب روند و در مساعدت و معاضدت تور تاش از خود تغذیر را معنی نمودند بموجب فرمان سلطان شدند که ملک لاهرا و دمشق بود و ج
در آید بجایب رعب در طلب و برین قیاس عبت ز کفغان و از نطر و از کرک رسیدند که در کنگان یکت بیکت و در آن بلده آنقدر سپاه
جز از هیچ گشت که در آن زمانه سابقه مثل آن جمعی وقوع نیافته بود آنگاه تور تاش که از قبل و عز دهره تمام داشت با شدون و سایر امراد بلا درنگ
فرقه مشورت در میان انداخته گفت نظم با این کس که ما را بود اداری نباشد با اداری سرسری بلند آخری آسمان هو لیتیت
نیاست شکوی قوی دولتیت نماند بیکر طوک بجم قوی ز بود از فریدون و جم و چنانچه تحقیق پوسته باندک زمانی لشکرهای عظیم باشکسته
و سلاطین ایران و توران و هند و هند و دشت تهاق و منوستان مغلوب و مغرور گردانید و حالانکه هم خرد در نفع این ممالک رسانید
عبت بهمان بر که با او مدارا کنیم همه بندگی اسکارا کنیم سادات و علمای و مشایخ را که در نظر عالی اثرش و معنی تمام دارند شفاعت بیرون فرستند
و پشکیش مناسب از سال فرمایم عبت با این جید شاید که این بر تیز بصحاری دیگر شود و از راه ریز و جان و عرض ما بسلامت مانده و رعایا قان
باید جمعی که از کیا ست نصیبی داشتند رای هو انجای تور تاش را سخن شمر زنده معنی از جهان حال مثال شده و دیگر احوال سبب است آل از
موتال آن سخن عرض نموده بر زبان آورده نظم که جنل تور تاش آسمان نیستند بدیو و بد تو امان نیستند ز سنگ و از آبن بنید استوار
برایشان کند تیر و شمشیر رعب و براس بجای طراه نباید داد و معنی قوی و ادنی شمس خاطر بر مقابله و مقابلت باید بنا و بعد از گفت و شنید
بسیار هم بران قرار یافت که پشت اعتماد و استوار بدیو از حصار باز بماند و تاوانند نام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار
احرار می نمودند کار بد و در ادای انجام میدادند از جانب صاحبقران عالیجناب از غنناخت و منزل شتاب علی فرمود و چون بکشتن شامیان
مطلق گشت غننان باره جهان نوزد کشیده داشتند هر روز نیم فرسخ راه میرفت و هرگاه خرد می آمد میفرمود که اگر مسکرها بویون خند می میکنند
علبیا که بر لطایف حمل پادشاه کردون محل اطلاع نداشتند آن خرم و تانی را علامت صفت و معنی پنداشتند بتباران و دیگر کشته با پای
جبارت از شهر بیرون فرامیدند و لولو جنگ و جدالی مرتفع گردانیدند و روز پنجمه نیم بیج اولی سنه ثلث و ثمانه مار چهل و اوامی کشور
کشمای بر تو وصولی بر نود می طلب انداخت و پادشاه صاحب بد پر دور و در جنگ ناخبر کرده عبت سیم روز کین شمس و سپهر بر آورد
از آتش کینه هر بتجلیه سپاه پر داختن غنناخت را با تمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاه نوح و امیرسلطان شاه و دیگر امراد غنناخت

بجز نیاوردند که داشتند و در آنجا سلطان محمود خان و امیر جهان شاه و دیگر فرقیان بلند مکان و احوال عالیشان باید بدشت و قول با از گشت
 بجا یون زینبند نیستند و معنی از فیال حیان مثال که از ملکیت و بی باکی و در مسکن خفاژ بود و بد با استکی هر چه تا متر برین مصوف لشکر فرستاد
 و آنجا نینبند مباد این سبب و دلا و مان حرب عقب و جنابین آراسته خاطر از جنین و خوف پیراسته در برابر صاحبقران و الا که صفها است کرده
 و روی جلادت و تهور و بیباکی و بکرمی کلندار آوردند نظم و لشکر میباید که آهنگد بخون بخون کسیند خواه آهنگد زهر و طرف مودن
 انداختند بر بریزند بر یکدیگر خنند و خنند از خنند بر خنند با بکرمی کلندار میرا ده با بکرمی کلندار میرا ده با بکرمی کلندار میرا ده
 روز حیات بسیار می آید ایشان در شام تمامت تبدیل ساختند و دلاوران قول لبان میل از فرزند کوه با پیلان صاحب شکوه بر شدند و تهور تا ش
 حله کرده سیکبا طیبیان با پیش برداشتن و غضب و تیغ تیز نوک بنان خور زینبند بر افشا و اعدام اهل شام کما شتند و شدون و تهور تا ش
 بد مزه نماند تا با انداده در دوازده موقوفه بفر کوشه خاتمه دیگر از کوشه کلان روی بشق بنادند و فوجی از نهادن لشکر فریدی از ایشان با کاشی
 نموده همزمان از پای در آورده و در کربکیت با بیرون برده زنده بشق رسیده خبر آن بد شقیان در ساینده از لشکر حرب جماعتی که بر
 میگر خنند بود اسطر از جماعتی که در آن راه واقع بودند توانستند که پیوسته علی مسافت نمایند و از آنک پتیر خنان زینبند شتافته هر که میریدند
 به تیغ انتقام میکنند میندند و طیبیان از خوف جان خود را در خنند می انداختند لاجرم امعدار از ایشان بریزند بر یکدیگر افشاده جان داده که خنند
 پر شد قیت جان حرب خنند در خون و خاک زینبند ترکان بگر چاک چاک و همان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر طیب خنند
 شدند و تهور تا ش جلعه که خنند و سپاه پر خنند روی روی بیخبر آنکسار که رعایت استوار می بود آوردند و خنند خنند از آغاز کار کرده در عرض دو هفته
 بروج آنرا خنند مثال سورج سورج ساخته و چون زینبند بآن رسید که صورت قح و غمزه آینه در آینه جلوه گراید شده و تهور تا ش با مایه
 و انکسار در جنات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و همیان منوعات و تبرکات پر داشته از حصا بیرون میندند
 بساحت بارگاه خلک استیلا شتافته روی نیاز و افتخار بر زمین نهادند و مخالفین دروب و ذمیان بدست تو اب دیوانگی
 دادند و شدون و تهور تا ش با هزار کس از اهل بر خاش عقیده گشته غنیمت انظلمه که بنیاییت بود و در میان طاران سده سده در منزلت تقسیم یافت
 و فرمان واجب الادان سمیت نفاذ پذیرفت که شرفات طلعه را بیستین هزار بالای بروج بر زمین کلندند و صاحبقران سعادت مندین بجا
 دو انداده که از جمله سپهران بود پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که شدون و تهور تا ش در بیجا نب ایسر و شکیرند و فرج ایشان موقوف فرج
 رسیدن تمسک است بیاید که علی اسرج الحال اعدا بفرستند تا ما نیز اسپران ایشان را مطلق العنان کردیم بعد از آن صاحبقران کشتی شان اعز و برادر
 گذاشته سید بدر الدین بزرگ بر جری و شاه شاهان سیستانی و موسی فرج فرج را بجا حفظ انحصار چنین نمود و بعد از آن پانزده روز در طلب بقیت نمود
 خویش قح دیگر ولایات شام فرمود و طلعه جمعی و جللیک را بمصلحه گرفته سایه لغات بر مغاری سوتقلان آن بلدان گسترده آنکه قرین
 قح و ظفر روی توجیه بجانب دارالملک شام آورد کشار در میان زفتن صاحبقران صفت شکن بجانب دشمن و سلوک
 طاعت فرج در طریق مکر و حیله و ذکر که خنند سلطان مصر و شام بعد از فرج جنگ و جدل صاحبقران خنند کنون
 نه ختم بعلیقت فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاولی همان غنیمت بصوب دشمن نخت و حال آنکه از زمان ملک فرج بوجیب به عالی شتافته
 با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان پیش آمده بود و بجنبه شهر و قلعه و مرتسب برج و باره قیام و اقدام نموده چون جوانی دشمنی از غنای سیم سنده جان
 بیامشک پسر گشت پادشاه شخصی از اهل شید و ندق را با دو جاسل فدائی بر سیم مسالت پیش آن هر سپهر کوشاکی فرستاد و در برکت را خنند زینبند
 او داد و داد ساق نموده نهاد و جنگام او را پیغام فدی می اندیشند و چون بداند ایشان بوجوب حضرت نشان چو بستند با اگر چند نوبت
 صاحبقران بلند مرتبت را طاعت نمودند از جهالت مجلس با یون کار می از پیش توانستند بر دو کونون خنند ایشان نزد خواجوه و سنائی که با ما
 مسند یون مورد یونانی بود و با بگوشه خنند زینبند از ساق موز با می آن جان با بلان بیرون آورد که کیفیت حال با میر میورد که در کان عرض کرد خنند
 خنند شتاق فرزند او را در فدائی اگوش و پنی بریده بدشت با فرستاد آنکه در ظاهر شهر در او سیم بسته که بقتب سیم استیلا خنند کنون

و بکنند خندق اشارت فرموده اطراف لشکر کلاه بکشید و استوار گردانید و در آن روز جهان فرزانان مطابق و متعاقد دست و پا در میان
 انساب از ضرب حسام خون آشام صحنه کانی جمعی از اهل شام و ایشام بلاکت رسانیدند و فرجی از آنجا ایضا افسرد و متکبر گردانیدند و در آن
 بر تخت خون سیران شدند و تهور تاش و سایر بندهایان طلب فرزان فرمود و چون هر دو شهنشاهان در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
 با خودی جمعی از اهل فتنه و دشمنان از روی بجا یون کرختی مشهور مشق رفتن شامیان مقدم او را سبب طوع مشا و مانی از مصلح اهل آنجا دانستند و
 منظم و کریم و قیقه نامی نگذاشتند و بمان شب امیر تیمور کورگان این حرکت ناشایسته جز یافتند روز دیگر قیقه بسیار در صبر آمد و بجهت وی و هیچ که
 طرف گنجان بود روزی از اهل اهل فرمود و بعد از روز پادشاه توران را نزد ملک فرج فرستاد و پیغام داد که حکومت را بجزیب منصف و منصف
 بر صخره قارب و اجانب و صومعی تمام دارد و سلاطین را عرض اصلی از کشیدن لشکر و نوزم از کتاب خوف و خیر عایت ناموس نام است
 و کریم غمی روزی تمام است بکرات قاصد فرستاده اهلش را طلبه ششم فایده بران مرتب گشت گشت حمت عیال عیال عیال عیال عیال
 جانب کشید هم از ندادند که گشت اکنون مناسب بحال شماست که اهلش را ارسال نمایند و خطبه و سکه باسم و القاب بجا یون بسیار باشد تا بسای
 نزار و جدال مطوی کرده و تمهید قوا در مصالحه و جهاد بوقوع پیوندد و الا خون و مال متوطنان دمشق نماند سایر بلاد و شام در معرض تقبیح خواهد افتاد
 و دست قدرت ایزدی بدست میوه و اوج استیخ و فرزدی بر روی روز کار بجا یون آثار خواهد گشاده چون پادشاه توران بدمشق درآمد حرکت
 فرج کلاف گشته او را معرکه کرد داشته با جمعی از اصول و اعیان باستان اقبال اشیان با فرستاد و پیغام داد که ما از آنجا اقبال ساقی با
 و پیشان گشته ایم و تیغ روز دیگر اهلش را بجا رست میفرستیم امید آنکه کلمات ما با تمام صغور و اغراض مرقوم شود تا من بعد طریق خدمتکاری و افکار
 بتقدیم سایر امیر تیمور کورگان بچیان را تشریفات فخر بخشید و مواجید و لمبند کرده خوشدل و خرم باز گردانید و چون رایات حضرت بشام
 در روز در آن منزل توقف نمود و علف با تمام رسید از آنجا کوچ فرمود و بفرستاد اگر فوطه را محسوس بجا یون سازد و ملک فرج و دشمنان توجه بگویند
 نشان محبوب دمشق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جنتی از غایت ضعف و بددلی قرار میباید بنا بران فرصت غنیمت دانسته حشری
 عظیم و لشکری بتر از صمت و بم و بجم از شهر سر بران بچینند و از پس پشت سپاه منصور در آمد بجناب اراج و بیجا از مشیه غلبه و استیلا دست
 سیف و سنان و تیر و کمان یازیدند و امیر تیمور کورگان بر جبارت شامیان مطلع گشته دانست که روزی اقبال اشیان شب او را نزدیک بیست
 لاجرم همان مراجعت اصناف داد و بسیار ساجی بر آنجا و جوانان سپاه حضرت شام بر داختر روی بجزب بفرستاد و آن روز متعاقب رفتند
 که بهرام خون آشام بر قلعه ازرق تمام از جهات آن بر خود برزید و آفتاب نورانی از چشم وصول و حدفاصل کوزت و از آنجوم انگه دست
 زد گشته بر رسید نظم همان گشت از نخی آن مصاف تروت چو سیم رخ در کوه خاف سر نیزه بر دلان سلیمه سوز شده چاک شمشیر با نیزه روز
 اجل آمدند آسمان بیکان کبیر کرده در کوشهای بکمان پذیرفته بنیاد مردم خلل گشاده شده و نگاه اجل آخر الامر تا شمس صبح فرخ و نصرت
 مطلع دولت صاحبقران سکنه صولت و سپید گرفت و سپاه شام که بر برتیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان نهایت پذیرفت
 دوره آنها که فر میرزا سلطان حسین که مسیره و مشفقان از ما بچه علم او راسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شایخ اشاده و یلایق تو چوین که
 از خطه از آن موکب شایخ بود او را گرفته زوشاه زاده آورد و این خبر بر من صاحبقران و الا که رسیده فرمان بجا یون بجهت اطلاق یافت
 و بعد از چند نیزه شایخ شمشیر گشت و او را چوب با ساق زده بگذاشتند و او را زنده کرده و در آن شب ۱۹ جمادی الاول سده ششم تا خانه اشاده
 و بصارتان ملک فرج صحت جنک ندیده با امر او ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب بمباده پای و روانی بر بست نهاد و همان غنیمت بصورت
 مصر منصرف گردانید و امیر خاق از روی کرختی بجا رست میرزا شایخ رفت و کجینت حال با گفت و شاه زاده او را نزد صاحبقران منظر نمود و در آن
 داشت اشارت علیه بنجا و پوست او بر زاده ابا کرد و امیر زاده جهان شاه کرد شهر را فرود گرفته تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شایخ
 نورالدین و امیر شاه ملک و سوکلت به باور ملک فرج را خاق بنوده بیشتر از آن او را پیاده ساختند یا بر خاکت بلاکت انداختند
 و غنیمت فراوان گرفته بگذاشتند و روز دیگر صاحبقران و الا که با لشکر حضرت از نزد ملک دمشق رفتند و نظر طریق با که از محمد ناکت که با

حکمت ظاهر است مثل ذوق جانوران ساختن شاه نادگان و نوینان در مقامات ظاهر بر فرد آمدن سادات و قصبات و علماء و مشایخ و صلوات
 کشاند و بقیه اطاعت و فرمان برداری بعد گاه عالم پناه ساخته و پیشکش کشیده مال مالی قبول کردند و امیر شیخ خورشید و امیر شاه طاعت
 شداد و خواجه مسعود و سنانی و امیر علی اسلام بهر در آمده با تخلص مال و جنبه جبات فایبی پرده نشند و در جمعه و مسجد بی امیر خلیفه مایه گرام و
 جانوران نین ساخته تا بر دار کونوال درکت و مشق را مینویسد که در ایند بخیال جمال شیت پندار بجهانت آهنگار سوار باز نهاد و در ایران
 جلالت انام بکستور محمود آغا طعه گیری کرده بقیان دست بکار و کشتادند و با نکت زمانی بروج الطهره را بگوش ساخته و بر سر تو بنام
 آتش دران زدند و التهاب مشق غضب خرد و از غم و آفتاب بعضی از جبار حصار آغا زانندام کرده و بر دار نهادت عاجز گشته بای بجز
 هر دو آمد و مخالفه خزان و ذخایر زده صا جبران سوخته کافر فرستاد و چون او در زحل حلول اجل مقدر بود ازین اطاعت فایده روی نمود و در
 واجب الاذعان نفاذ یافته بسیار سید و جنیدیان آن حصار که همه ملامان ندر خرید و در میان شاه نادگان و نوینان نیت یافتند و بک
 سایر نوینان بکام امیر گرفته مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین بلعیب را با بعضی از مشایخ و پیشه در آن حساب بکرم بر قند کویا نیند و فیضان
 شاعر و کتاب برداشت آثار قیام حاکم نظام لطائف کار ساخته با طرف بلاد توران و ایران روان گردانیدند و کرامت بیلای
 و مشقیان بیلای سب و فخرت و مراجعت نمودن در آیت حضرت آیت ازلان و ولایت در آن ایام که بلند
 و مشق از غفلت صا جبران عالی منزلت مرتین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علماء بر زبان بیاورن که گشت که همیشه استماعی اما ذکر در
 زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عتره طاهره بوی بختیض حضرت ولایت پناه مرقومی علی الصلحی و علیه من الصلوه افضلها و من الصیات
 اکملها عدوت میوزیدند و آنچه ایشان را حیرت میزد از عرب و قتل مبارک آن زمره و اجتناب العظیم تقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان در
 احوال نمیداد و اعمال غیر حمیده موافق بودند و خارج ما سعادت و منظر اهرت بنموده اند و عقل انبغی با نجات مستعد بیشتر که طایفه که خود را از
 جمله امت بهترین بچیران دانند بیا من انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از تیره کفر کجاست یافته بهر حیرت معرفت رسیده باشند بچه تاویل جان
 اهل بیت او مانده و گزند و با مخالفان ایشان بهر استان کشته ستم و بیداد در باره اولاد و اجداد و اهل باور و دارند و نسی نه افضیت این سب
 و اکنون نزد باقی بجا رسیده که آن صورت واقع بوده و آنچه این خزان از انبوان من عمل سوای بجز با ایشان حواله رفتی و چون این باجرا از طریق
 بجز بر سر بر زود خاطر کار بر او صا خمر است کرده در در چهار شبته قره شبان سنه ثلث ثمانه آتش بلا بالا گرفت و تمامی مردوزن و خورده
 بزرگ و مشق امیر سر بجه تعدیر شدند و تملکات ایشان از اشته و اقمشه و زربو بر و اسپ و اشته ظنبت لشکر قیامت از گشت و کثر
 آن خنایم بر بنده سید که چهار پایان اردوی بان عظمت بکل آن دعا کرده بسیار می اندر مردم غنایین قشده و درخت مصری در روسی و قبرسی را که در او ایل
 حال گرفته بودند می انداختند و نفوذ و اوانی زترین و سیمین با نیک رفتند و چون فی الحقیقه آتش غضب آهی و آن دیار را فروخته بود و در بختین
 دوم شبان بی قصد و خستیا کسی آتش در شهر آتش و بنابر آنکه مردم از غایت سرسبکی پروای اطفا می آن نده شلند و سقف و عملات آنجا
 بیشتر خوب جی باشد بسیاری از مواضع سوخت و از بجامع بی امیر رسیده مناز مشرقی آن بقعه که از سنگ ساخته بودند سوخت خاکستر گشت
 و بعد از آنکه حال مشق باین مرتبه انجامید بر محمود کورگان با طلاق امیران شام فرمادند و در شبته چهارم شبان موافق او ایل نیلان نیلان
 مراجعت بر افراشت و در محوطه زوال احوال اتفاق افتاده اشارت علیه صد دریافت که نشان استان سلطنت ایشان با ستم امیر زاد و همه سلطان
 که در سر خد مشورست تا بود نشانی نوشته معنون نگه خدا و امینی و پردی بیکت سار جو غار با حفاظت آن سر عدان داشته متوجه در کاه عالم پنا
 کرد و که ایالت مملکت با کوفان با فردا دست و دانه خواجه با یصال آن مثال انموکشته موکب بیاورن از آنجا نضت فرمود و در آشاره
 شاه نادگان و اهره اشام و العدر ترا که گنایب فرات را فخته اسپ و شتر و کوه خند بنیابیت ابله کردند و چون ظاهر محمل غضب لواء
 کشت و کشتادانی بجا اظهار مخالفت نموده لشکران بیکت مو آن بلده را گرفته و نوینان با امیر کرده خان و در آن ایشان بکار و سب و نسی و در
 رفتند و بعد از آنکه بچه اعلام حضرت اعلام آتاب فرات میوزیدند و بر تو وصول بر قطعه بره انداخت حاکم آنجا با پیشکش بدر گاه خمر و همیشه شمش

مردمین جنایت پادشاهان شد و حکومت آن شهر متعلق بوی گرفته صرزی بر عاید از سیدانکها جعفران کامکار نشاند مکار فرزند امیر و لشکر
 پسر و زاده هر که انداختند و در هر شهر از این جنین هر که هم سیدمانا صفا حیوانات چندان سگای گنج اندک برکن از هر فرخ جانوری نیست
 بدست میگرفت و پیشتر میرزده انا کجا موبک بایون بر و عارفه بود ای قضای آن بلده از پرتو انوار پادشاهی حضرت تاج فرخ افرا گشت چون بکلی
 مشهور گام در وین سلطان عیسی در سفر شام بلا زمت صاحبقران کردند غلام مسادست نمودند و بیچک از برادران و فرزند ان خود را نیز فرستاد
 امیر تیمور کورگان کرت و دیگر فریب اورا پیش نهاد بهمت عالی امنت ساخت اعلام نفع اعلام بجانب مار وین بر فراخت و بعد از حصول اتمام
 بیرون شهر را سوخته و عراب ساخته امیر قرا عثمان با محاصره آنحضرت را داشت و غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
 جنایت حسودانه شاه حال ایشان گردید و در خلال این احوال فتح شد و بقیه بقیه باقیه بقیه باقیه بقیه باقیه بقیه باقیه بقیه باقیه بقیه باقیه بقیه باقیه بقیه
 بدست بیان این سخن آن که حصار انجمن حکم برین طلاع از این و در آن در حریقین و خاس و آفت با بیان است و اگر سخن آن اصلاح بکشد و غنیمت غنیمت
 تباران صاحبقران کلان مدت ده سال بوسیله عساکر آتیه محاصره آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان آن نهایت پذیرفته میسر کرد و در احوال
 بنوبت و غنیمت
 امیر پادشاه فرخ امیر فرزند شاه در ظاهر محضار نشسته بان هم پرداخته تا کار محصوران بجای رسید که حرم کنند و پوست حیوانات بچو شایندند
 رمق میساختند و آخر الامر از این هم نمی یافتند بنا بر این محدودی که در آنقلعه مانده بودند بیای اضطراب پیمان آمدند و امرار کونوال انجمن سید امیر
 و غنائی مانده کرده بعد که عالم بنا فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران دشمن بنور تقبلس حکم فرموده که کونوالی انقلعه را بکشد و بقیه بقیه
 ذکر فتح و از استلام و قتل فریق انام صاحبقران خضر فرین بعد از کوچ فرمودن از مار دین حکم کرد که سلطان محمود خان و امیر زاد و در شام
 و امیر پادشاه و امیر مضراب جا کور و در شام طایب بود و سوختن بهار در توکل بر این با جمعی کثیر از اراکین شجاعت اقتباس وی و تبریع پیدا آوردند
 و آنجا است بوجوب فرموده علمنوه در طرف جمله از استلام فرود آمدند و آواز محاصره کردند فرخ نامی از قوم جلایر که مستعدی حکومت آنکس بود
 کثیر از اراکین و اجلاف غلاب فرایم آورده در مقام دفع و دفع سپاه حضرت شهاب ثبات قدم نمود و در آن ایستاد زبان تقیر بر این منته
 بر کشاد که سلطان احمد با من فرار داده که اگر امیر تیمور کورگان نفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نامی و الا ابواب استلام بر روی بکشد گشایی و
 امر انجمن فرخ را عرضه داشت استاد کان پانیم بر علی کرده در موصول قاصد بار روی که میان پوی میسید و آنچه از فرخ شنیده بود و موعود می گردانید
 تا حرم پادشاه کوکب چشم خرم پوشش پیدا و جرم کرده فرموده تا از کشتی بر در جل جبری بستند و بیکت هفت تمام اردوی طگت احتشام از آب
 که نشسته اند راه لتون کورکت بظلمت استلام فرامیده مقابل قریه العفان شین بجای چتر فرقه فرسای کشت و قبه بارگاه انا شایان طوک
 سدره المنتهی در که کشت و در وقتی که نهیاندترین بال آفتاب سایه بر برج سرطان نکلند بود و در نهایت حرارت بود آب و جلده چون بکشد
 نفسان میجو و مبادان کوکب بایون اطراف و جوانب شهر را فرود گشتند و آفاذ جنگ کردند و همچنان آبنین چکات بی لبث و در نیک بود
 بکار خود آوردند و در انا اشتعال آتش محاربه و جدال ابطال جان محاصره و قتال دو چوبه تیر از شست تقدیر کشاد یا فستری کی مقتل خود را عاود
 مسعود و سنانی خود و دیگر می مسلکی خواجه مانده پای در آورده و در آن ایام فرخ شجاعت فرجام با جمعی از جابلان بکشت انجام دست از جان شیرین شست
 عدائی و از یکوشیدند و بعد از چند روز در مقابل و معاند نبودند و معلوم بود از مسمی و کوشش تقدیم میرسانیدند و چون فرخ را بقیه معلوم نبود که امیر تیمور
 کورگان خود بظلمت و رسیده است شخصی که آنحضرت را در شجاعت بزم مسالت ارسال داشت تا خبری بگفتن آورد و آن قاصد سارگاه
 عالم نهار داده بی واسطه سخن فرخ را بعرض رسانیدند نوازش یافت و باز گردید و آنچه دیده و شنیده بود با فرخ در میان نهاد و فرخ اندکی
 عناد و جاسوس را بکذب متهم داشته در مقام مقابل و مجادله ثبات قدم و زنده و چون مدت محاصره بجهل زد کشید و در شهر را محاصره و غلامان
 یافت مردم از فرخ بگزار شده گریان کشته خود را از باروی انداختند و کوکب بایون بوسیله فرخ فرج بعد از شدت میرسانیدند و روز
 بکشد بهت بگشود و بعد از میان در صورت آفتاب تا بنا بستاد و نیاورده بار و در حالی که نشسته بودند خود را با برادر چرخ

در پیش

چو بها بشنید کرده بجای خود داشته بودند سپاه حضرت پناه بیکبار روی پیش آورده و نزد بانها بر دیوار پانها نهد و طغیان بکنگر با استوار کرده چون
مورد هجوم نمودند پیش از همه کسی شایخ نورالدین خبیب را لایق آیت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امر او بهاداران برین برج برآمدند
از او از تقارن و غیره افتخار سوره و گرنای بیع زمین چون آسمان برخواست از جامی و لشکرمان رخسند در دیوار با انگنده از اطراف وجود است
در بندها و بختند و صورت فرخ اگر نبودار داشت همش شاید بعد از این کشت و از هر طرف که همان از پیشته بصوب فرار یافتند راه خلاص
بجات مسدود یافتند زیرا که خود ظفر در دو تاجی بحال مروج و در محل محفوظ و مصنوع ساخته بودند لاجرم نهره نعل الی مروج من سبیل از بندها و خلاصی بر
و بسیاری از با و سپایان خاکسار از هم شعله تیغ آتش خود در آب انداختند و از خوف از او با بی جانستان کوشت بدن را طعمه ننگان و جلد سگند
و فرج در آن شده با و خمر خود در کشتی نشسته بجانب بالاد آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه که آب زنده نوک پیکان آتش باید و مار از نوک پیکان
بر آوردند تا که از روی اضطرار خود را در جهل انگند و شعله حیاتش اطفال پذیرفت و چون جمعی از بقیان لشکر نصرت نشان و بسیاری از جانها در وقت
معاصره رخت همی بیاد افتاد و بودند هرمان قبل بقتل عام بعد از و قبیل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و برینج مطاع لغاذا یافت که بر نهر از طارنان
بیاد و دو سپاه کینه خواه سر بر خیزان حضرت صاحبقران عالیجاه بنماده که اجناد به دست انقیاد بر میان بسته بجهنم این مطالع از شاه
یکت اشاره و زنا بسر دویدن علم نموده پای تمام در طلب سر نهادند و لال اجل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک نوح می فروخت و در نایزه
مردوزن و غمی و غیره تفاوت میوخت بیت بسوخت آتش عشق تو جملت و خشک چنین بود چو در افتد بر غر از آتش از سادت و علما
و فضلا و صلی کبریا که توانست خود را بدرگاه خلائق پناه رسانده سالم ماند و عاطفت پادشاهان از بجا است را تا کول بلوس عنایت کرده مانعی
رساند و چون کار ساکنان در استلام تمام از هم بگذشت عمارت و مساکن بنهدم شده با خاک راه یکسان کشت کرده اس و خانی که از علم
مستثنی بود کسی در تخریب و اهدام آن سعی نمود و مضمون بایون و ان من قرئیه الا کمن جهلک و با قبل بویم العیاضه در شان بعد از بطور و وضوح انجا مید
با دینی نیازی بر آن دیار و زید و معتقاد قوامی و بیگانه الحش و النسل بطور رسانید و ذالکت تقدیر العزیز العظیم مع چاره کار چیست بر نسیم
ذکر مراجعت امیر مومنان کورگان از بعد از با و در با یکجان و تقریر شده از حال و زرا و نولیمان چون آب و جلد از خون کشتگان
لسان سزشت غمزدگان رنگش از غوان گرفت و بوی داد استلام بعد از از تن حریف مردگان مانده کشت نفاس خشکان سمت تعفن پذیرفت امیر
مومنان کورگان و داوایل می شجره نذکوزه را بیت نصرت با شبیه بریز برافراخت و در آستانه را بنجم مایه فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده
سی نفر از ایشان را بر درختهای بلوط معلوب ساخت و بعد از غمی منازل و قطع مراحل در سیلاب آق شده زوئی اجلال فرموده در آن مقام سادات
عظام و علما کرام و اشراف و اعیان تبریکه برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نوزد نسبت با نصرت
واجب العظیم بودم انواره اگر ام تقدیم رسانیده هر روز در پایه سر سلطنت مصیبت عظیم منقده میگشت و در آن محافل سخن تحقیق مسایل دینی
و تعقیب دلائل اقصی میگشت و از انجا تا پنجم را بیت کیتی فرزند پر تو وصول بر او جان مانده کشته کوشک غازی از فرزول صاحبقرانی غیرت انصافی
بروج آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام حبش و نشاط اوقات بگذرانیدم و هم در بهر بر زنده در دو لثانه فرود آمدند آن دران خواجه شرف
الدین علی سمنانی از براه و خواجه سیف الدین تونی از بسروار بدرگاه خلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بندها
شده بود این برود خواجه منصب شرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزیران نوبتیه بر امیر طلال الاسلام و دیگر وزرا عظام
تقریر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه سبیل خانی در عقیده و حسن انقادند و مسلحی کلی بر برکت کبیل شد محصلان جلال الاسلام
اقتدار غنیب و شکر نمودند که بی عمل شده کار دی بر خود زود تا چون کاری بود جراحان زخم را دوختند الیتام پذیرفت و امیر مومنان فرمود که او
سرور ما لشکرمان یکت بوده دیگر در عزم ما دخل نکند و عزم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنس که تسلیم نمود بر و دست بر است مطالع العیاضه فرود
و خواجه سبیل خانی در قرانم و ناموس با آب ندالت شست و شوی داده هر روز بر در دو لثانه می نشست و بدینوزده از مردم جزئی مطیبید و پنجم
از دست و دین می گرفت از خراج محصلان حاصل نمی آمد در آن اثنا صاحبقران کوشک شای از تبریز خادم پنجهان شده در منزل قرار تونه خواجه سبیل

کشته گشت

ذکر سلطنت امیر تیمور کورگان و قتلان فرعون در قریب باغ و آمدن سلطان
 احمد بجزا و فرار فرعون بادی پرتو داغ امیر تیمور کورگان بعد از آنکه کجاها در حدود کورگان کامیاب و کاروان اوقات گذرانیدند از کجا
 کورستان برادر ملک کرکین با پیشکش فرادان بدگاه عالی پناه رسیدند قتلان قریب فرموده از راه کجوه و برود سلطنت نمود و در راه با پیشکش
 شسته با پیشکشهای سالیانه محمول بر آن گشته قریب بارگاه حضور جماعتند و شاه زادگان کامکار باوج ملک و در آن فرار گشته شد و در آن زمان
 آمد که امیرزاده محمد سلطان که بوجوب فرمان واجب الاذعان از سرحد خوستان برافقت امیر حاجی سیف الدین مویزخان استقبال ایشان بود
 چون بدین شهر رسیدند جناب امارت بانی و دعوت حیات به معنی اجل سپرده و شاه زاد گشت آیین او را بخیر و تکلیفین کرده روی مقتضای
 حال از راه دپیل گذشته است و در اقیام منزل گزیده صاحبان جمید معنات از فوت امیر حاجی سیف الدین آسنا نموده از وصول امیرزاده محمد سلطان
 شاه زمان کشته شاه زادگان و نویشیان را با استقبال آن در ترویج دولت و اقبال باسور کرده اند و ایشان بوجوب سنه نموده عمل نموده در کنار
 آن قریب شرف ملاقاتی دست داد و از جانبین طریق شاد و پیشکش تقدیم رسید و با اتفاق عازم پایتخت خلافت امیر شدند چون امیرزاده محمد سلطان
 به پادشاه بزرگوار سرافراز گشت از نوزده تبرکات لایقه و منقولات رایت بگذرانید و صاحبان در بیان آن قره العین سلطنت را از
 صبر بانی کشیده بسط اشارت فرمود و چند روز بعین طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام در باره امیرزاده محمد سلطان بجای آورد و در
 نه تقوای سپهره خلعت مجموع قرین برین زمین بخشید و بعد از آن عزم شکار فرموده در انشای انگندن آهوی و کجوه نظر مبارکش بر نهری خراب افتاد که از
 آثار شهریاران کامکار یادگار مانده بود بنابراین بر خاطر حضرت حضور فرمود که چنانچه آثار پادشاهان گذشته را مشاهده می کنیم باید که بعد از ما
 نیز سلطان آثار خیرات را ملاحظه فرمایند و انبیا اس کجوه نهری فرمان داد و نوایان زمین برابر امانت کرده بدت بجای جوی کشیدند که ده فرسخ
 طول داشت و از انهر بلاس موسوم گردانید و چندین فرید و حصنات و باغات با آب آن جوی احداث یافتند و در آن زمان امیرزاده محمد سلطان
 احمد جلایر نوبت دیگر کجبال جهانبانی از دهم بجزا آمده و بهت بزرگداشت و عمارت آن خطه کاشته بنابراین صاحبان کامکار چهار فرسخ از شاه زادگان
 و نویشیان را مازاد با طرب فرمود و اشارت نمود که هر فرسخی برای تو بگشند و موازاتش سلطان احمد را از اولایات منقطع گردانند و حکم
 امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمان شاه و جهان ملک و پیر علی نازنده لرستان و خوزستان توجیه واسطه کشند و امیرزاده ابابکر و امیر جهان
 بصوب بجزا در روان شدند و امیرزاده غلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین برومی بعضی دیگر از اولایات عراق عرب آوردند و امیرزاده
 بن جهان شاه با فوجی از امرای جلالت پناه تاخت جزیره را پیش نهاد بخت کرد اما امیرزاده ابابکر و همه جهان شاه بیگت ناکا بجزا رسیدند
 سلطان احمد انقدر سر اسیر شد که مجال جابر پوشیدن نیافت و بوی پر این خود را در کشتی انداخت و با اتفاق سپهر خود سلطان را برود انطرف آب پیر
 با در شایرود کشته بطرف حله کر کشیدند امیر جهان شاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد میر را برید و بجانب جزیره خالد و مالک بیرون رفت
 و امیر جهان شاه خان با کشید و سایر پادگان و امرای هر جا رسیدند از مخالفان بر کس کس یافته بنامشیدند و سرکش از این تیغ بیدار بگذاشتند
 و آن زمان در عراق عرب پایان رسانیدند و در اقل بار در پهل خاص که در دوازده فرسخی بجزا است بهم پیوستند و از هر دو بیجا بون گشتند
 ذکر ستمه از جبارت ایطدرم با یزید و ایطچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب شایسته در آن هنگام که امیر تیمور کورگان در قریب
 شام لوازم ایتمام بجای می آورد و فیصله دوم ایطدرم با یزید بخرکت سلطان احمد جلایر و امیرزاده یوسف لشکر باز بجهان کشید آن بده را به فوج ساخت
 و شفاعت سلطان احمد از سر بر نهرین گذشته بار دیگر حکومت آن بجان بوی داد و آذین و فرزند او را برسم نوا با خود برد و در آن وقت که امیر تیمور
 کورگان از تبریز بکجوان خراسان بگذشت شافته کیفیت حال عرض کرد و بر زبان آورد که ظاهر امیرزاده جبارت نامم و پشیمان گشته بود
 دار و کوه ایطچی فرستاده زبان خنداره و استغفار بکنایه مع ذلک غایت محبت خسروانده باعث توجیه بجانب روم بود و در مجلس کبیری با چهار بانی
 الصمیر زبان انعام بیان گشود و خبر عزیمت آنحضرت در آن مرتبه بوجوه یافته بعضی از اصحاب شوق بجایات موافق ایطدرم با یزید بجهت بساطت
 ترغیب نمودند بنابراین تصمیمی از قضاة اولایات را به پیری جهنم آن هم در سال داشتند ایشان در قریب باغ اذعان باستان صاحبان کامران رسیده

کوه

امیر تیمور

رسیده نامیده روم با بریدید که از محمود آن رعایت طریق طاعت معلوم می کردید بر عرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون در میان پوستانه با کفار کفر
 جنگ میکنند من بطبع خرابان توجه بدانجا نباشم زیرا که میخواهم که از مردم مساکر منصور دیا را اسلام دیران شود و این منی موجب ثنات اصحاب کفر و ظلم
 کرد اما قریب سفا که شوش اوقات مسلمانانست از ضرب تیغ سپاه حضرت تاثر کردید اینها بعنصر برهمناسبت است که او را بکشید یا مقتدی بکشد
 فرستد و از فرمود خود اخراج کند تا بین الجابین سکاکی بنده بود و در وقت توجه فرزند کفار پر تو اما در جانات احوال مجاهدان روم باید بطیمان
 بقبول این سخنان زبان کشاده صاحبقران کاسکار بزم شکار سوار شده و بعد از فراغ از آن مهم ایشان را عفت و کلاه و کمر بخشید و اجازت مرحمت
 داده فرمود که من بر هلاکت میکویم که درین زمستان هم اینجا شلاق میکنم و اول بجای مسجد و دروم بیستایم که از پنجه فرزند تویم فقیر بجای آورد و هنوز مراد و آلائیست
 پس بیستم تا آسمان بلند کرد و در آنجا رفتند و صاحبقران با بریدیدید که رسالت محبوب الطمان کرد ایند تا بر عرض ایلدرم با بریدیدر سمانه که اگر چه
 قلب خیال اتفاق داری بیاید که هم قریب سفا را چنانچه گفتیم بفضل رسائی و یکی از خاص خود بدینجا بس فرسی تا قوا احد عمد و جان ناگید باید و شرف
 مخالفت و خدا در صفحات احوال بلاد و عبادت باید و التوفیق من الله العلی و التمام گفتار در بسیاران توجه صاحبقران
 عالی که بجانب حماکت مقصر سلاطین سایه پروردگارند که دشوار جهان آسان شمارند بود اطوار ایشان نوع دیگر نباشد
 کارشان غرض کشور مخالف که بود چون کوه خارا نکر و در اول ایشان مدارا بسان کوه کن مویش شایند زمیندان و درین کردن نتا
 بدام اهتمام و تیرند پیر کنندش صید چون آهو و چغیر نظیر این تقریر و بشیبه این بگری مال صاحبقران کشور گیر است که با وجود انواع اسفارشقت آثار
 و کوه و قله و پیکار که در آن چند تن شال شوار عساکر حضرت تاثر را پیش آید بود اصلا از وفود استعداد و کثرت اجناد ایلدرم با بریدیدید و بخلاف
 رای امر و صفت توکل برانید بکات ملک بخش عظم سلطانه کرده توجه ملکیت روم کردید و چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت مامولست تو
 اقتدار و روان دیار بر فراخت و تبرک استگت داده اسیر و شکر ساختن این احوال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان سردار مع و ثمانا نرینک
 بسیار رسیده و انجا و طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر کردید صاحبقران کامکار را جنای توجه بجانب روم بر خاطر خیره خوب
 و در بعضی از مجالس شمه ازین معنی اظهار فرمود امر اکبر بحسب باطن برین غرض انکار کرده با هم گفتند که روم مملکتی است در رعایت و صحت و ایلدرم
 با بریدید با وجود اسوده مستخدم و محاربت و ممانعت سه سالست که یورش می کنیم و پای در میدان قتال نمانده دشمن بیگشیم بصلح نزدیکه که شمش
 آید یعنی بر عرض رسانیم حضرت صاحبقران تا ازین را عید بگذرانیم آنگاه با اتفاق شمس الدین الملبغی را که واسطه گریست و سخنانی در مجلس صاحبقرانی زیاد
 سخن داشت بران آوردند که هنگام سخن عرض نماید که امر در اینجا دعوت روم مقل دارند و بخان بر این یورش را کرده و بسیارند و چون شش
 این سخن را بسامع جا و جلال رسانید صاحبقران شود و حال از وی پرسید که تو سخن اجل بگویم در آنجا میکوی شمس الدین از جواب عاجز شد و امر حلال
 الاسلام حرمت کرده فی الحال تا نوزده معروض داشت که ما این یورش را بخلاف رای امر استخوانا صاحب عقیم اختیار می کنیم و بصنایت الهی
 و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که قهر روم تیسریز پخته مقیر سیر و دیگر شود و صاحبقران شکر برفع دغدغه خاطر انور در ساعت مولانا شاک
 الدین بعد اقدسائی را که متقدائی فاضل حکما در دوران بود طلب فرمود و بسیار نامه تمام از اقتضای او ضایع کواکب استغفار نمود جناب مولوی
 جواب داد که بنده تقویم سال را نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روز افزون در رعایت تو شست و آخر شگفت دشمن در
 نهایت ضعف و چون در آن و ان دو دایره در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در آخر روز وقت غروب شفق از جانب جنوب میمورد و بعد از غروب
 بیکام صبح از طرف مشرق طلوع میمورد مولانا عبد القدکائی از تو لغات محیی الدین مغربی بگفتن با یون دره نخل طلا بر ساخت که طلور روز و در
 در برج حمل ولایت بر اگر لشکری از جانب مشرق آمد بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم که شمار کرد و لاجرم خاطر شرف اطیمان نام
 در روز کیشینه مقیم ما شهبان موافق اقل و نور روز جلای و مطا است بیل از فریبان ارمان توجه با بان شکوشت جبهت میان بست ترک نشین
 بجوم بخونیزه می و تاریخ روم بر جنبید و در جنبش آید جهان خاکت ساسی بر کلاه همان چون حوالی شکر از فرزند بایون شکست
 روخته خوان شد بر عرض رسید که درین حدود و حصا بست موسوم بر نوم و قرب و شکر از آنجا که جیان بی ایمان در آن تو قطن دارند فرمان

اینجکه بود

تغایر یافته عساکر نظیر آثار فی الحال بروی سنجین حصار آورده و دست خیزد به محاصره و محاربه برپا داشته و ششم فتح نصیر پذیرفت و مشرکان از ضرب
شمیر آید از غازیان باقیش و دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد از آن ملک ترمقوم سپاه بدرگاه عالمینا آورد و همچو پادشاهان از او را همان
امان بخشید و صاحبقران کشورسان از آنجا با وینک رفته خواتین و آغایان و شاه زادگان خود سالها بجانب سلطانیه بازگردانید و از آنکه
بما یون تغایر افتاد و چو امی اندر دم مضرب حیا مگر حضرت هجوم گشت شاهزادگان و نوینیان که بر اوق عرب شافیه بودند آن یورت کب
عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان گشت بمبت بر تخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست در هفت فرسخی از آنجا و از قایت رحمت و شفا
آن دیده فلک جبرانت و امیرزاده محمد سلطان سققل فتح انحصار شده با طایفه از امر او بهادران و فوجی از سپاه حضرت نشان بد آنجا
شافت و ایام محاصره و دوزخ روز آمد و یافته آنرا لامر شیران میشی پکار چون کبک کوبسار بر آن حصار استوار بالا دویدند آن چمن حسین را
از روی غلبه و قهر مسخر ساخته خیر فتح بصاحبقران عالی که فرستادند و آنحضرت پای مبارک در کاب آورده بد آنجا فرامید و آن قلعه را بنظر احتیاط
کو توالی آن را بهترین موقوف کرد و اینده و با آنچه اعلام کرد و آن محاسن از آنجا نیز در حرکت آمده چون بر توپصول بر ولایت یواس انداخته از یزید چپای ایچیک
که بر سم رسالت نزد ایلدرم یازید رفته بود با جمعی از ایلچیان مقیم باز آمد فرستادگان بوسیله امر ایلچیان غریب با طوسی و یافته چند جانور کما
و ده سز سبکیش گندانیدند و پیغامی که موافق بد عار صاحبقران کشور گشایند و بر من رسانیدند مزاج بما یون از استماع آن سخنان شیر گشت و بیلا
ار و کرده فرمود که چون سعادت مسامت نماید بصحت و بکوانی کسی با فایده ندهد ایلدرم یازید بدوم نخی میکوید و در غرض طریق مطلوبی میوید
اگر فرایوسف را منیر ستاد و قلعه کماخ را بکاشکان میداد آن مملکت بیلاستی می ماند آنکه نقد که بی منت او حصار کماخ مقبره بنیکان
این آستان در آن کنون روز بگوئید که چون سخن نشنیدی مردان و پاری ثبات استوار در آج من اینک رسیدم نگر در جای تو کمر نهفت
صاحبقران نظر عطیه بجانب مقبره انکوریه و نزدیک رسیدن مقبره بعقیه سپاه و لشکر صاحبقران بمقت کشور
در صحای یواس جبهه دیده فرستادگان مقیر را جازت مراجعت اندانی داشت آنگاه قلعه باروک را فتح کرده عنان غریب بصورت مقبره بر فرشت
و بعد از وصول رعایت رعیت آن بلده فرمود سپاه نظیر پاره را بر دو شستن ذخیره اشارت نموده از آنجا سه منزل بطرف انکوریه رفته روز چارگام
را غنی شهر محسک حضرت بهر گشت و در آن مرحله از قزاقل خبر آمد که سپاهی سپاه ایلدرم یازید نمودار کرده دید لاجرم فرمان واجب الاذعان تغایر
لشکر یان روی سوی دشمن بوزه فرود آمدند و طریق حرم مرغی داشته کردار و در حندق گنند و بچهره مند و حکم گردانیدند و رایت حضرت آیت
از آنجا پیش حرکت آمده چون سایه وصول بر مقبره انداخته یعقوب نامی که کو توالی انحصار بود برج و بارگاه بنود ساخت و در دوازده فرسخت یواس
عنا و بازگشاد و با آن نظیر شارد روی جلالت بحصار آورده و آغایان از ختن سنگ و تیر و تفکات کردند و آن انا جز رسید که ایلدرم یازید
بچار فرسخی اردوی عالی منزل کریده بنا بر اشارت علیه سپاه دست از جنگ بکشد باز داشته بکشد سپاه تا ختن پیش رفتند و آب را در هفت گذار
بوزه فرود آمدند و در آن شب لشکر مسعود از هجوم سپاه روم و غنقه تمام داشتند و از وقت جو لان پیش در فضای سپهر تازان طلوع ترک روم
روز نقش حیا لات عجب بر لوح خاطر عینکاشند چو ایلدرم یازید لشکری داشت در قایت کشت و استعداد و بجکی اوقات ایشان مصروف غزا
و جهاد و سپاه امیر تیمور کورکان از مدت سه سال با لای تقطع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست در کرده شهر و کشور میکشودند و صاحبقران
سقاقرین مشیر شب را بفرج و زاری گندایند از حضرت باری باری میطلبید و در بنا شیر صبح صادق که رایت نگاری آفتاب مشرقی آفتاب
در فضای پهن نگاری بلند کردید میان بر قصد بد خواهیست و بر باره کو پیکر نشسته بتقیم جنود فیروزی اثر مشغولی فرمود و دلاوران جوشن پیش
و مبارزان پر جوش و خروش فرج فرج صحیح چو دیای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند از شفا شده دیده در دشمنان فلک حیره شده و از میان
گرد و غبار آفتاب تیره گشت پشت شهاب بر تقاسم سپاه حضرت شازار صولت میرزا شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و در
سوار میر سلیمان شاه و امیرزاده کاران خودی در رسم خطایو فادوسو جنگ بهادر و دولت تیمور مواد اعتقاد است تصاعف پذیرفت و قبیل
میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان نواحی دومی و تو مو غار و دیوار انضام لشکر فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار امیرزاده شاه پدرو و هموار

هر دو ماه رسید و بیرونی بجای امیر شیخ نورالدین و امیر بندق و علی سلطان و حسین و حسن و طهرت و حاجی عبدالقاس و سلطان بنجر و حاجی سیف الدین
 و بان و شیخ برادیم شروانی بجانب رازیه گننت بخشید و جنیل ایشان امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه و امیر قرا عثمان و توکل براس و پیر علی سلطه و زبیر
 و باجه را بیت خورشید پر تو صاحبقران کو اکب و اکب و اطلح قول اطلح بنود و جمعی کثیر از عالم عثمان جنگجوی و اکابر ایران برام حوی سیاه چترهایون
 عالی استظلال حقیقت بدست شد آراسته قلب محشر بنیب زینر عنانان همین یکب و هر اول قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و در
 امیرزاده سکندر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه طاعت و الیاس و ابوجده شیخ علی بهادر و زمره دیگر از ابل تهور قرار گرفتند و امیر تهور صاحبقران جنیل
 آراسته پیش خویش باز داشت تا که در هر طرف کجاست احتیاج افتد فوجی از پرولان باید بجانب فرستند و چند بجزیر قتل شکوه مند پستون مانند
 که از قایم که ایم خنایم هندوستان بود و کیم انداخته و با سلو و اسباب ندم مکتل ساخته بر بالای برکت فوجی از اسباب بقصد که خنک ایشان بسا
 تیقتنا بر کز خانشده می دهد و متبا گشتند مقدم بر صفوف خود و خرد و دبا یستادند العقبه عقیده طارمان عقبه عقیده ترتیب و اینی صورت بست که یک
 نظرو اوله و ستیقه بر جم اعلام ایشان شد و توس سپهر بد لکام کجام ارات رام کام و مراد ایشان گشت نظم سپاهی بر آید است صاحبقران که از
 انبیش اسکان سر اسر مکان در دوششیر زن بجان رزم خواه و بدل تمنن رزم سپهرین کرده امین جبا در این بنان گشته سرتایا و از آن
 جانب ایلدرم با برید بر ترتیب و آراستن سپاه قیام نمود و زمین سپهر براس افروختی را که برادر زنیش بود با بیست هزار مرد شمشیر زن باز داشت و
 نشان ایشان مجموع مجلس بلباس آل عباس بودند و در سپهر سپهر بزرگتر خویش اسلان حوی لشکری کثیر از رزمی میان جلالت نشان زمین کرد و خود در
 عقب جای گرفته سپهر دیگر موسی و عیسی مصطفی را در عقب قول مقر داشت و محمد علی که ارشد اولادش بود و دیگر شیخی مشهور شده بود با سایر برادر مشهور
 مثل بال فوج پاشا علی پاشا عید بیکت و تهور اس و فیروز عیسی بیکت و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و نسکری برمش و احمد و محمد
 و محفل و غیر ایشان از شجاعت و دل درواضع مناسب قرار گرفتند و باقی دولشکری که بجز این بود که در آن بودند قزو و شکوه میان بود و
 این بنا یکی کوچه از شهر فنا ذکر محاربه امیر تهور کورگان با ایلدرم با زید و گرفتار شدن فقیر تقدر پروردگار محمد
 صباح روز جمعه از دی بجز شهر اربعه و ثمانه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه چشم دگین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند در یای اخضر از
 سر سرود توج آمد و فرج سوزن و غیر با وج طکت اشیر ساندند و صبر و شکیب از دل مبادان رسیدن گرفت و مرغ تیر از آستانه مکان پروردگار افغان
 سپهرین قهر و بار و افکنده سخت روی پیش آورده و شعله سان پهلوی پهلوانان زبانه کشیده زبان ملحن دراز کرد و شمشیر ننگ آبنگ زنده در اسکان
 حیات جوانان انداخت و کز کران سنگ سرگردان کشان زرم ساخت نظم چکا پاک شمشیر بر بند خرق زمین را بددیای خون کرد و خون
 بساخن که از مارک ابل و س برادر و سر چو توج خروس چنان بر بخت کوبال برورد بخت که کوشی ابابیل میر بخت سنگ و در آن روز بخت
 امیرزاده ابابکر کزین مسابقت در میدان مبارزت رانده و از قبیل بر افغان سپاه حضرت شایخو افغان خاندان تاخت و از زخم پیکان حدنگت اسکان
 ناموس اسلان حوی را چون بگنبد علی از ضرب سنگ در هم شکست و امیر جهان شاه و امیر قرا عثمان نیز بر بجانب حمله کرده دست چپ و در میان
 بر هم زدند و محمد علی که ولاد شده فقیر بود و دیگر شیخی شهنشاه یافته بود در آن سر که تیر و او بر سبب از اظهار نمود و چون دانست که مقاومت با سپاه
 مقدور است پشت بر معسر که کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان بهرمان صاحبقران کشورستان بهر دو افغان شتافته برق شیخ چنان
 سوزش بر فرق بر افغان دشمنان تافت و براس افروختی در برابر شاه زاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کت از بر و طرف کرد و فرج و فوج
 نظم کوی تند و یای توران زوج رسانند آسیب طوفان با وج کوی تیش و میان گشت تیر بصوق بر کرد و دو دستیر آفرال امراتار صنف در
 جانب رومیان چنان گشت و صاحبقران کیتی تان تمامی اعیان سپاه حضرت نشان را فرمود تا یکبار بخت پیش برند و شاه زادگان و امر حمله
 حمله کرده بیت دولشکری یکبار بختند و کیتی قیامت برکنینند صاحب تیغ از بس که خون افشانده کرده از فضائی سر که شیخا فرزند نشاند و شعله
 جان نشان چنان و خندان بر افروخت که مرغ روح گشتگان را در جوف هوا پر بوجت بیت سان آتش کین بر افروخته پر مرغ را در هوا سوخته
 و مان همین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان شش قشون از رزمیانی که بر زبانه ایستاده بودند رانده بجای ایشان بر آمد و ایلدرم با زید با سپاه کول

نشد

صفت حمله

و در این زمان

بر شاهزاده حمله کرده و او را بپایان رساند و خود بر آن بنده می نایستاد و لشکر و ممالک و زمینها را با خود می برد و
 جرت بر قیصر متولی شده بار و یک سو او را بپایه بسیار بوی بویستند امیر تیمور کورگان ایلام را با بزرگواران بر آن بنده می دید و با اتفاق میرزا شاه بیخ و امیر
 زمان سلطان حسین و امیر سلیمان شاه بد بخانبخت ناخت و چون یکت منور آن پشته را احاطه نموده قیصر تا آخر روز پای عبادت و شب است غمگین و در هنگام خواب
 که وقت روز آل اشباب اجلاس بود از مقابله و معاینه عاجز گشته ترک مستی ترک گفت و راه کریش گرفت و چون میل مردم از آن بلاروی بنیاد شد
 سپاه منصور که چه دادند و دست به تیر و کمان برد و شبیه آواز کردند بخت شایسته پیکان الماس کون بد بار ساینده سیلاب خون و قیصر
 بسان با در صحرای آن دریای خونخوار خود را بخت کشیده بهر جهت بر چه تا ترسافت می بود و سلطان محمود و خان بوقی از بهادران بگامش می آمدند
 با بزرگ اسپ بر کفچه بوی رسیده و او را گرفته بود وقت ششاید که گاه مظهر نور آورد و بخت رساندش به ترکبانی بخان بد که صاحب نظران زمان
 در مظهر ناله و طلع سعدین مسطور است که چون صاحب نظران منور گشتند که قیصر را دست بسته بنده متنبه حاضر گردانیده اند فرمود تا دست او را کشاد
 بنیاد کرد که تا سرده آوردند و در مقامی لایق نشاندند تا حضرت محمد می روحی ابوی در روز وقت تصفا از اوله بزرگوار خویش سینه خاوه شد شاه محمود
 فعل نمودند که سیدی احمد در قلعه که در انشب یکی از ماضیان مجلس صاحب نظران بود گفت ای پلدم با بزرگوار دست بسته بسیار کاه بسته شد و در روز
 و حضرت نخست قیصر انخمان در پشت گفت آنگاه فرمود تا دست او را کشاد بنشانند و با اتفاق مورخان امیر تیمور کورگان همان مجلس بنیان
 عتاب از روی رقی قیصر گفت بر چند خور و خور و شرم و متعلق بار او را و خوار و خالی بشیر است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که
 بنور سیده تو خود کرده زیرا که در جنون خرنیالی که از تو انکاس کردیم اگر ضایعه نپذیرم و می بینیم با بنین طریق موافقت مرعی می بود و بود اسطه بود که
 منصور کرد مطلق بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذلک ممکنان را معلوم است که اگر خستیده بگس واقع میشد و تر افتاد
 و حضرت دست سید او را تا مظهر غضب تو چو امور نا تلایم در باره من و منتجان بوقوع می انباشد کنون بشکر از این منسج و فیروزی در حق تو
 اولاد تو فرزندگونی خواهیم اندیشید هیچ باکت مداد و دفتر بخانه طریقه مدد ایلام با بزرگواریم خویش محترم شده زبان بد عا و شایر کشاد و امیر
 بنور کورگان مرام حسروانه شاطحال قیصر گردانیده و طبعی پادشاهانه در قامت قابلیت شایسته و بود های میل دل پریشان در اجمع ساخت جمله
 با بزرگوار چون آن مواضع و اشفاق مشاهد فرمود و معروض داشت که فرزندانم مصطفی موسی و سمرک با من بودند اما سیدانگه طار زمان در گاه مظهر حال
 ایشان شهنشانی فرمایند و هر کدام نازنده یا بنده من رسانند و در ساعت تو اچیان بجزان حضرت صاحب نظران با طرف و عهد بن ناختند و بعد از
 چند روز موسی ما پیدا کرده باستان باقبال ایشان آوردند و مکارم اخلاق صاحب نظران قیصر زاده را نیز طاعت خاطر تو شایسته و نزدیک فرستادند و در
 انام زو بیکت بسیار گاه فلک شهبان خراکی تکلف چه قیصر برافراشته بودند و من بیکت بر این با بزرگواریم با مظهر شایسته می نمودند تا
 ذکر ششم از احوال محاکات روم و انتقال قیصر و امیر زاده محمد سلطان سجود حضرت حق قیوم چون امیر تیمور کورگان بن
 بجوم سپاه روم فراغت یافتن قیوم و حضرت در مرغزار انکور نیز زول ابلال فرمود و یعقوب کونوال کلبه قلعه انکور به باستانه قلعه آورده سال تا
 از آن بگذرید بجهول سوخت و بعد از آن ایام فرمان بایون نفاذ یافت که امیر زاده محمد سلطان و امیر زاده ابابکر و امیر نور الدین و امیر سونکیت سیر
 که در آن زمان تحکام قیصر بود و در روز و امیر شیخ نور الدین اموال و خزاین ایلام با بزرگواریم ضبط کرده و امیر زاده محمد سلطان با سپاه بزرگان تا
 کنار آب سر قیصر ناخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیر زاده اسکندر و امیر زاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و ستم ظنا بوقاه
 سید خواجه و پیر علی سلطه و خلیف کیم فارم فونیه و اق شهر و قراحصار و علانیه و عالیه کردند و این برده طایفه منور بجهت شایسته به جا رسیده اند که حال قیصر
 ظاهر گردانیدند و امیر زاده محمد سلطان تا کنار آب سر قیصر ناخت کرد و سپهر کلانتر قیصر سلطان جمعی را که با یکاگر کشید و غلبه از آن بختگان فرا هم کرد
 بجز بزرگوار تا از آب بخار گذشته با سر قیصر رفت و کوشش سپهر شده بدست افتاد و امیر زاده محمد سلطان مظهر حضور با خنایم منصور در جهت
 در مرغزار یکی شهر قرار گرفت و در آن زمان و دو دختر قیصر و دختر سلطان احمد جلایر که در یکی شهر بنیان شده بودند بدست هسا که امیر شیخ نور
 الدین افتادند و سلطان احمد خواجه سابق مسطور گشت از بغداد بروم رفته بود و فرار یوسف نیز در وقت طلوع ماه رجب علیه بر آن قیصر تیاری

و در این زمان

از بر سا برفت علم شافعی بود و اعطای میر شیخ نواز الدین زینبند اموال برسا و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت و خراج این بلده هم بایزید با
سنگو او و شنبه بنت براس فریخی و دخترش بایزید و در حساب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال سلطنت محمود خان که یکیش دروغ و غارت
یافت و امیر محمود را شنبه بنت با جراه صلیب بند زبان بکله ستر جاع بکشاد و از برای رزق روح او خیرات و عبادت با فقر و مساکین داد و فرما
فرمای طاد و جواد از نواحی انکووریه کوچ فرمود و همگامی سوری حصار را از زوال بیاورن غیرت افزای طبعه فرزند کار کردن ساخت و در آن ایام
امیرزا و خلیل سلطان و امیر شهبانو دولت نمود را بسره ترکستان ارسال داشت و چون امیر قوجو خاور هرات و غارت بافته امیر مضر را کور
بجای آورد و آن فرمود انگاه با بچه دایه اش ابش عتاب عقیسه از سوری حصار در سیر آمد و چون وصول بر کوه نهمی انداخت و بنا بر آنکه آن بلده با طاعت
بها و عذوبت ناموهوف بود مدت یکجا مضر بر سر دقات حوت کشت بعد از آن امیر توری کورگان عسکرم مقور رنج فرموده از کوه نهمی و غارت
و چون بجای التوت شاش سید روزی بزم عیش مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانید و بلده هم بایزید را انستور نظر گرفت ساخته بدین
صحت جنت صفت طلبید و چون دوری چند گذشت و در باغ کما جغرافی از نشاء می از خوانی گرم کشت اصناف لطاف در باره حقیر انهار فرمود
از بکله کی توفیق سلطنت ملکوت روم بود بعد از آنکه خاطر خلیفه حسره و جان کیز از نهمی بزم عیش باز پرداخت بار دیگر تو به تمام بر سر انجام جهات
انداخت و مولانا بده الدین محمد و دلشچشم الدین محمد جزوی را برسم رسالت بجانب هرات فرستاد و بلاک فرج پیغام داد که جیبا بده خلیفه و سکه در آن
و بار باکم و انصاف بیاورن تا آرایش یابد و املش از قید نجات یافته بدینجا رسد و الا باجمی ایامی کشور کشا بعد از مراجعت از ولایت هم
متوجه آن مرتزوم خواهد بود و معارف آن کمال علی تا کور حاکم قطنطنیه که اکنون با سبیل انشای یافته بدینگاه فالینا به سید و اشرفی پیشتر و کتف
بسیار بگذرانید و جرات طاعت فرستاده خود بر من رسانید و صاحب قرآن حضور اورا خلعت عفو پوشانید و اجازت مراجعت از دانی داشت
و چون موکب بیاورن و مقور رنج نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایدرم بایزید منصباً بجهت تقاضا با شغل خلیفه وزارت جمع کرده بود از
پیش سرش مسلمان علی برسم رسالت آمد و تبرکات لایقه و منقحات رایتی پیشکش نموده گفت اگر لطف بادشاه از منم عفو بر حقیر برید مقیر
کشته قدم از سر ساخته بخدمت شتاب میر میر شیخ رمضان بنظیر کیمیا اثر گردانید گفت مسلمان را بگوئی که آنکه در پاره غیب خود بود بجز آنکه
مضی مضی مع که گفته اند بزرگان که از گذشته گویند بید خنده با بیجا نبی باید آمد تا جیبا مخالفت از اینینه موافقت سمت بجای ببرد شیخ رمضان
با پیغام گاه و گره اسپ و نذ محفوظ بهره ور کشته حضرت معاودت یافت و چون حریف خریف آغاز دم سردی کرد لشکر بر دست برد
بنیادت باغ و بستان بر آورد و صاحب قرآن کاروان حسین پورت قشلاق اشغال فرموده قاصدی نزد امیرزا و محمد سلطان فرستاد که رایت ظفریت
بجانب دست نامست بر افرازد و بر کس سر خلاف داشته باشد از بنیاد بر اندازد و در شهر مضی سپاه قشلاق کند و شاه حساب العزود و با طرفیت
و پورمت قشلاق میرزا شاه رخ که در جوا انصار بود ولایت کر میان علی مقرر شد و با بچه علام حضرت انجام از مقور رنج در حرکت آمد و بعد از قطع منای
شهر تیره را که از شاه میر بلا روم است مانند قعه کرده و روشن ساخت و مدتی آن مقام محل نصب خیا م عساکر حضرت انجام شد و سلطان صیبه
حاکم مدین که از کرد و پیشان کشته بود در آن منزل با بی اطمینان باستان سپهر اقتدار آمد و میرزا شایخ فقیل شفاعت و مسجده عنایت شد
اور در لباس گناه کاران سر بر بند پای تحت صاحب قرانی آورد و التماس عفو کرده امیر توری کورگان طمس شاه زاده را بمذول داشته خلیج رحمت
بر سر حاکم مار دین بکسند و قامت قابلیتش با بخت خاص بسیار است و تاج و کراغ نام خود و دختر او را از امیرزا و با بکر فرموده در آن پیش
که داخل شویم منتهی ثمانه بود بسیار علی بر چو بست که در کنار دریا صحنی است بجایت حسین و سه طرف آن باب دریا اتصال دارد و بجای
بخشکی و صبی کثیر از کفار فرنگت انجا میباشد و آن قعه را از میر خوارند و از مواضع شهر که میدانند و بسافت یکت است خن از آن حصار و قعه
دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانان است و آن زینب میر خانی نامند و میان ابالی از میر سلیمان و کسبلن داریم نیزان قتال اشغال دارد و بنا بر آن که
فرنگیان را بیکانه و دشمنی از میر کربان انجام بسیار است تا غایت یکس از سلاطین اسلام بر آن قعه دست نهافته است و چون بر تو شو صاحب قرانی
مقصود بجای حالات انقلبه شاه و حق مصیبت در حرکت آمد بدینجا نب شافت و در عرض و بفته از میر کربان اسخر ساخته کنار ابدار البوار فرستاد و حصار

بازین هموار کرد و غایت استواری آن را تمام محاصره آن ازین طعمه که در غنچه است و چون چویند و طعمه از امیر خراب گشت از امیر تیمور نمودند
 کبر و انحصار که شاه نکند برکنگه اش گشته تخریب جنگ که بهشت سال قبضه نشانند بران جنبه تغییر بگرفتند و کندش زین شد بدو
 یافت تیمیر اینست کمال کماری بازوی قوی چون ند پسر و چون صاحبقران کشور گیر از تمام از امیر کبران باز پرداخت نمودند از امیر سلطانان
 پیش نهادیمت عالی بهمت ساخت و ایشان را اسلحه بسیار و آلات و ادوات پیشا بخشید تا اگر گناه فرنگت بفرم جنگت متوجه ایشان کردند و در غنچه
 معا بله و محال نوانند آید و در تقاضای این حالات شیخ ز رمضان کرت دیکر از نزد مسلمان چلی بدگاه ملک شهباه امیر پیش بسوار از اسپان را بجا آورد
 و جانوران نگاری و آتش نغشیه لغو نامحدود همراه آورد و بوسیله امر نظام شرف بساط بوسی صاحبقران کردند و در غنچه کیفیت اخلا
 و در تقاضای مسلمان را بشرف عرض رسانید و منظور غنچه است در رعایت کشته فرمان بجایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت اسرعیق و توابع
 و مضامینات مخصوص تعبیر زاده باشد و درین باب برینج جان مطاع بالاعتقاد بجایون رسید و شیخ رمضان با تمام خلعت فاخره و اسپ مکتل بزین ند
 سرافراز شده حضرت انصاف از انی یافت و بعد از آن ایام از پیش سپرد و کبر مقتدر علی رسولی قطب الدین نام بپایوس صاحبقران آفتاب چشم سپید
 و از نیزه اش یافته باز کردید نگاه راست غنچه زاده از امیر مراجعت کرده سالی تقاضای بر تغییر حصار انی بر لقی انداخت و در اشد جنگت در جهال قریه
 بسینه امیر حلال الاسلام رسیده شهبه کردید همان لحظه طعمه سحر گشته قاصی مردان انجانی را بقبل رسانیدند و عمیال و اطفال در اسیری افتادند و انی
 بر لقی با جاکت یکسان شد بعد از آن که در نسبتین سمن توجه صاحبقران غنچه قرین غنچه گشته حکم سایر قلاع انچه و گرفت و در آن اشد از پیش امیر زاده محمد سلطان
 سپرد مشیر بخدمت صاحبقران توده آثار رسیده عرض کرد که شاه زاده را غنچه قوی طاری شده است و ازین جهت دهنده بجای طر نور راه یافتند
 بر خراج استحال بار دوی امیر زاده محمد سلطان فرستاد که کسی دانسته نبرسته تا کیفیت حال انچه یعنی باز نماید و موکب جهان کشای از غنچه رسید
 اقی شهر و حرکت آمده در خلال این احوال تغییر سعید بلدرم بازید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه شمس و ثمانه در آن شهر بر عرض خاق و ضیق نفس
 گذشت و امیر تیمور کورکان در اشد راه انچه شنبه نفاست محزون و متالم شد و معان انحال دانه خواجه امیر زاده محمد سلطان آمد و تقریر کرد
 که مولانا فرج بلعیب شاه زاده را مسهل داد و معنی یافتد بلکه مدد ملت شده مرض بصبح انچه لال خاطر بجایون سمت از دیاد پذیرفته داد
 خواجه را دو اسپه باز کرد ایند که تا رسیدن موکب فرخنده بد انچه جنب خبری دیگر ساورد و غنچه نفس آن شهر شافته از غایت عاطفت باز ماندگان
 ایطدم بازید را دلجوی نموده جاها پوشانید و سپر شمس موسی چلی با خلعت خاص و کمر شمشیر مربع و ترکش بسند و بار طلا اختصاص داد و یکصد سپه
 اسپ با و پانچ گشتید و برینج موشق بالمعنی بجایون کر است نمود و فرمان فرمود که مقبره انچه پیش بدوزد که در آن شهر با نیت گذاشته بودند با این غنچه
 بهر سار برد و در غنچه انی که خاص از برای این معنی ترتیب داده بودند و من گنند و چلی انچه بوجوب تقدیم رسانید و امیر تیمور کورکان ان غرق ما در آن شهر گن
 بر خراج سرعت سوار و روی بار دوی امیر زاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاه زاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و ازین
 جهت عالی عظیم بر انچه صاحبقرانی تالی شده بعد از آن روز چهاردهم غنچه خرابانیده کوچ فرمود و چون سده مر علی از قرا حصار گذاشته فرود آمد و در شهر هم
 شعبان سنه شمس و ثمانه فرغ روح امیر زاده محمد سلطان ان غنچه غالب بجانب عالم اخرت پروانه نمود و در واقع انچه گبری صاحبقران سعادت انچه
 اصطفا ساز دست داد و لالی آبدار انچه دیده فرود پاشید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر بجایون کسوان رسیدت سران ملک پیر
 در بند دم و پال سوزان را بریدند و از آن امر بقضار صناداده تجیز و تکفین شاه زاده سعادت قرین مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهادند
 و تابوت را در غنچه تقدیم کرده حکم شد که امیر الیاس خواجه با و دست سوار از احمیان فرود کاران که بر نفس را بسطایند برود و در عزای نزد کور قیدار
 پیغمبر علیه السلام بعد از خاک سپارد مدت عمر امیر زاده محمد سلطان بست و در سال بود و یکی از فضلا در تاریخ انچه انچه با
 گذشت بر بزم شاه شعبان سلطان جهانیا محمد سلطان چون نور قسبه گنمی میبام تاریخ وفات کردت جمعیان ذکر
 رسیدن لطیفان مصر باستان اقبال ایشان امیر تیمور کورکان و بیان مراجعت رایت حضرت نشان بصوب عراق و
 و آذربایجان چون مولانا بدر الدین محمد و سایر فرستادگان امیر تیمور کورکان بصره رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود

تاریخ
 که اقبال
 کور کور
 تیره

محل

باقیه بود بر تفریح روم و سایر بی غیر و توقف یافته بجهتین دانست که در مخالفت صاحبقران و افراسیاب حضرت صفر فرزند دینار آن بچیان را با صناعات لطیف و نوکری
 کرده با طلاق آتش کشیدن در آن بکوه و آبادی که خود طلبید و مردم را بکوه رسانیدند و از تقصیرات سابقه خود خواهی نمود و در تمام بلاد مصر و
 شام خطبه و سکه با هم صاحبقران کردند و مقام امراستند آتش را با دو کس از اعیان طایمان خویش عهد و پیمان تمام بجایب شده سدره مقام روان ساختند
 و بر سر شکیبش اموال و فرود نمودند و در حدود و دهر خود را با برودت و آتش فخر و شکر بای مصری و اسپان تازی ارسال داشتند و قبول نمودند که بعد از این بیخ و
 و خارج بخرانده حاره رسانند و آتش را بمرایان در نواحی آن شهر بخدمت صاحبقران حضرت قرین رسیدند و زمین بحدیث طلب ادب بوسیله نذر و بزرگان
 سلطان مصر را که در این کیفیت طاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت اطاعت و اطاعت و اشتقاق نموده فرمود که چون ملک تاصد و مصرین از بزرگان
 پدید آورده گشته رعایت حال و بر دمت بهت پادشاهانه واجب میدانیم هر آنکه چون بر جاده اخلاص ثابت قدم باشد غنیمت است او را بفرمان رسانید
 چنان خواهیم کرد که جز اغیار در ملک خویش سلطنت ناپدید بخدمت حرمین نشینند زاده اما اندک شرف و عظمت و کرامت فرماید و احمد واقعه رعایت
 و عظمت و زور و کلاه و کراختصاص داده و محبوب ایشان همه ملک فرج یافتند و مکرر برقع فرستاد و چون از آن امر فراغت یافت مردم مراجعت از ملک تمام
 بزم فرمود و خاطر نور بر کوچا بیدن قوم قزاقان را قرار گرفته الویه خطه خطبه بجایب بود نهایی ایشان که در مصر ای ماسید در راضی قیصر بود حرکت نمود
 قزاقان قومی اند از اراک که بلا که خان ایشان را از موستان باریان آورده بود و جهت شورش آن بملکت روم فرستاده و بختیله سی جل پزار
 خانه و ادب و دزد و مواشی و مراعی و اغنام و اموال بسیار داشته العقیم چون با بچه پادشاهت بجایون بر تو وصول بر جاده و مساز قزاقان را زداخت و دو
 کس از کلانتران ایشان امینی حرکت و مرده است شتافته بملکت طلا دور و کز در بحار مصر فرار شده و برضن باور را التهر نامور کشته طواع
 و کز زبان بقبول نشودند و امیر بنویس که در کان فرمانداد که ایشان گرن گرن و چون بوق ساخت بر امر او توان تقسیم نمودند و با تمامی کله در مر که با بید
 روان شدند و بر پنج مطاع نهاد یافت که بچکس از ایشان کوفتند و چهار پای بخرد تا سبکیار شوند و خیال فرار کنند آنجا عثمان بکران صاحبقران
 ستان بجایب اوق و آفتد بایجان العطف یافت و مثال لازم الاقتال سلطانیند سالفت که حضرت عالیات سز بملکت خانم و توان آقا بملکت
 ملک آقا و خان زاده که والده شاه زاده سید محمد سلطان بود با سایر غایبان و شاهزادگان صغار تا حد و قلعه او نیکت جز بجایون خان استقامت
 نمایند و چون ریایات نظریات سعادت و اقیال از سیواس بگذشت مراجع خسرو از امیر قزاقان با بصوف نوازش سز فرار کرد اندیشه حضرت
 فرمود که بولایت خود رود و بکران مردم بر طی بودی مواظبت نموده در فرار از بخان امیر طبرقن لوازم مددکاری بتهجیم رسانید شکیبش کشید و
 منزل دیگر براهی کرده بازگشت و در اندر روم در تی سپهر سلطنت و کامکاری امیر زاده الخ بیگ و امیر زاده ابراهیم سلطان امیر زاده محمد جاکگیر
 و امیر زاده سعد و خاص رسیدند و صاحبقران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیر زاده محمد جاکگیر برادرش بوجرت واقعه جانسوز
 امیر زاده محمد سلطان تازه شد و حضرت عذرات بر رخسار غایب الاوار صاحبقران فرود و دید حضرت عالیات در او نیکت بکوب بجایون
 انوار صفری بزرگوالده شاه زاده مرحوم غازاده شنوانیدند و دستر علیا مانده مای در شبکه مضطرب کشته بره جی تصریح و زاری و گریه و بجزاری نمود
 که ملک زنگاری که توانسی برود و دلش اشک کلگون می افشاند و تمام غایبان بلبس سوکادی پوشیده بمواظقت غازاده بر پلاس نام نشسته
 و تقریبی در غایت عظمت داشته و جهت بروج روح شاه زاده سعید بجمالت کلام ملک عظام و طعام صنفا و ایام قیام واحد نام نمونده بعد از
 فرمان عالیان نفاذ یافته و مردم از شمار ماتم پرده اندزد و عواطف حسروانه همه را با غزاد و اکرام عظمت و انعام بخواست و جهت امر از مسو
 عظیم کز حستان را پیش نهاد بهت ساخت و کز نهضت رایت حضرت نشان بصوب ولایت کز حستان و تعوض
 ایالت بعضی از ممالک بشاه زاده عالی مکان چون با بچه لوا کتوکشی از ممالک روم بازگشته بر تو وصول بر جاده
 کز حستان نداشت و ملک کرکین با تمام اخلاص و بحدیث بکوب بجایون را استقبال نمود و بصیبت دین و غیرت پادشاهانه باعث آنشد که امیر
 تیمور کورگان بار دیگر مردم کز حستان جرم کرده بطرف منگول روان گشت و در آنوقت امیر قزاق بوجی با تبرکات لایحه بد کلاه عالیناه رسید و بخت
 او کز بخت بدیل برادر ملک کرکین نیز ساخت بستان دولت ایشان را معتقد و ملوم گردانیدند و همین در بهر منزل سردان و حکام بخدمت ایشان

احسانت می پذیرفت و کلمات لطیف و حکایات بدیع میگذشت روزی سخن بد کز نصیحت علی احسانان علو مرتبت و شایان الهی نشان بخشد امیر تیمور کورگان گویا
 که آن صحبت بجز کشتار و قتل با این علما استخوان احوال بلا با ت و کیفیت همیشه حکام و دراز و حکان فرمود بر یکت آنچه از نیکت و بد خود در مملکت
 خود معلوم داشتند بر من رسانیدند و امیر تیمور بتدارک احتلال کتابت استغفال نموده در باب رعایت رعیت و زیر و شان غایت سی و ایتام ممد و فل داشت
 و بعد از آن اوقات صاحبقران جنبه صفات طایفه از صاحب درس و فتوی را که بزرگتر از خود و فتوی تمنا و مستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت صاحبان
 هر دو نظر از ایشان را بظرفی از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مآت حکام و عمال نموده و از مظلوم از ظالم بسنند و ستمکاران را بجزای ایشان
 برسانند از وقایع آن زمان دیگری آن بود که امیرزاده عمرو گیلان را از امیرزاده که در مرقعه بسیر سپرد و حسب فرمان مطلع متوجه درگاه پسران تغلق گشته
 از وجهه غزه مجادی الاوی شسته و ثمانه بشرف پاپوس سعادت یافت و سلب طلب شاه زاده آن بود که ایالت ولایت از بهایمان با تواریخ و
 تواریخ برای و در قیام و تقویین باید دیگر آنکه در آن اوان مولانا قطب الدین فروغی صمد که در شیراز بر پنج ملک سلوک نگردد بود و او اخذ و معینه گشت و در
 انصاف صاحبقران جنبه اوصاف تحمل اعتبار او در نوشته چنین استیصال آنکه در آن اوان که در ایالت حضرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران
 مولانا قطب الدین را حقه استخوان اموال شیراز و فرغ محاسبات انولایت تعیین فرمود و جناب مولوی بدایه جانب شافیه بهانه شاد و شکیبای مسلح
 هزار دینار یکگی از زحایا و محرفات بشانند مولانا صاعد که در آن زمان از فارس آمده این همچون از بعضی رسانید حکم شد که شیخ در ویش آبی پنجاب براد
 شایخ در ولایت کرده بشیر از برود آن وجه را تمام از وی گستانند و بعد از آن سال سازند و نوگوش از غون نام که با مردم نقدی بخود بود از خلق گنج
 شیخ در ویش حسب حکم متوجه شیراز گشته چون مقصد رسید نخست از غون نام را برود اعتبار گتید و در جمعه که کرده انجوی در مسجد جامع قریب شیراز جمع
 آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای شیرنگین بازولان آهین و دو شاه چون حاضر ساخت و مولانا صاعد بر شیراز آمده شمه از عدل احسان حضرت
 صاحبقران بسایع طوایف انسان رسانید و بیت خود را و فقیران اندک تغییر کرد برین پنج خواند بیت اگر خواب شد این مملکت ز شامه
 که نزد مردم و اناگناه مولانا است و از اطراف و جوانب غلظت و عاوشنار با دشا و عدالت انجا گوش ساکنان عالم بالار سیده فرج و سرور ز رفیک
 و در مصاحف و تزیاید کرد به کوشش در ویش در مدت دو نگاه صمد هزار دینار یکگی را بوقوف قضایه و اعیان مختصرد کسور بخداندان اموال بسیار
 و در آن باب محضری شیخ بخلوط اشرف و ایمان درست کرده غمان بطرف اردوی بجایون مخطوف گردانید و میرزا پیر محمد شیخ بند از مولانا
 قطب الدین برداشت و او را بجانب مرقعه فرستاد و پادشاه باین داد چون از تعمیر سلیمان فراغت یافت جهت قتلان بغراباغ امان شتافت و حکم
 بجایون نافذ شده اکثر امراء شاه زادگان و ولایات بر رسم قریبانی حاضر گشتند تا محکم توفیق ایالت تحکامه ایاکوخان با امیرزاده عمر تسلیم پذیرد
 در آن شامه میان بسایع جاه و جلال رسانیدند که اسکندرشاهی ولد از سیاب جلای که حسب حکم الی فرزند کوه و دماند بود خیال از تو و عیال دارد
 فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه کجایت آن مهم رعیت نماید اگر اسکندرشاهی را پسر فرزند خردوار بدایت نماید
 مقدم مذم از ظلمات صلاست بیرون آید کام جان او را از آب حیات عنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی کرامی سرگردان ماند پیدا دکان آنکه
 جمیع او روه جنیادش را بر اندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بوجوب فرموده عازم گشتند مگر در آن اوقات قدوه اولاد خیر البریه سیده بود که
 از جانب اند خود و ببلاد ماوراء النهر خان زادگان ترده و مشایخ اسلام خواججه عبدالاول و خواججه مصداق الدین و خواججه فضل کشی پسران شیخ الاسلام
 کش خواججه عبدالرحمن و خواججه عبدالحمید بارودی بجایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان تقدیم رسانیدند و چون ملوک حبال دایله و شیر
 کیلان تا آن غایت نبوده سدره ثمرت نیامه بود و بجز در سال گفت و جدا با اکتفا نموده در انولام بوجوب اشارت علیه امیرزاده شامه فرج
 و کاظم امرانند امیر جهان شاه و امیر شیخ ابیم شروانی و سیده خواججه رستم غیاثی و فایض کیلان روان شدند بعد از وصول بقران تغلق حکام کیلان
 بسلی خلیفه بر رسم فرخ در سال داشتند و جناب سیادت آب بر فتوی انتساب امیر سیده رضا کبیا با اتفاق امیر محمد رشتی که از جمله عاظم حکام کیلان بود
 بیایم سلطنت حیرت یافته در زبان انگسار و اعتدای باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بوزن ششصد پانزده هزار من بر رسم و بخت هزار
 و سه هزار گاو فرود آزند و صاحبقران که تر نو از مشارالیه باران غلظت اتفاقات ساخته حکم فرمود که آنچه از این جمله رسیده امیر رضا کبیا و امیر محمد باطن

تغلق

باشد از طرف ضعف شخص که داند و نمیداند ایشان دانند و اندر سار ملوک کیانات علمی معاف دارند و سید رضا کیا و امیر محمد ماضی و شاکر
 و عباسی و محمد بیار و خوشی کشیدند و معارف آن مخالف سید سوره جمال میر سید بر که بر که ذات شریف از عالم کشف باز گرفتند بعضی حدیث انتقال نمودند از
 جهت خاطر حاجت چون کشته حکم فرمود که نفس مغفرت تاب ما باند خود برده برسم امانت و فن نمایند در کار و قایم قراباغ آنکه صاحبقران علی بخش باج شاکر
 اولیست محمدان و نهادند و در مورد مواضع لگو پیکت را با میرزاده اسکندر بن عمر شیخ خنایت فرمود و در آن زمان زستان سلطان عیسی حاکم مایه
 بار دیگر بخارزست خسرو شمشادین آمده مخدنه را که نامزد امیرزاده ابا بکر کرده بود و همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان در رسید اندک فوات شده بود
 سعید محمد سلطان کیبال که شته بود فرمان واجب الاتصال نهاد یافت و امر او را کان دولت تبرقیبایش و طعام خرد و مساکین قیام و اوقاف نمود
 و آن مجلس را بهر آن کلام ملک عظام و دعوات صاحبان تمام فرمودند و خارزاده اجازت یافته متوجه سلطنت شد که نفس و لدر حرم خود را از آنجا بفرستد
 نقل نماید و بعد از آن یام پادشاه کرد و آن احتشام بخار فرموده کار و اشراف اطراف را بصلوات و احکامات اختصاص داد و حضرت انصاف
 داشته آنجا هست و حاکی و شناخت آن روی بد و خوش آوردند ذکر نصنت را بیت ظفر سپهر و تقویض مملکت ایلخانی با میرزا
 چون سز و کیتی ستان اسطانی ستان با سپایان رسانید و خان خنایت به خوب او ایل بر اصل شرف و کارانی مسخوف کرد این صاحبقران آقا
 از جهت قتلان نصنت نموده ۶۱۳ مبارک رمضان از باب اسرین فرمود و قریب نعت آباد که از قرنی شهر براس است پس بهت خنایت مکرر
 ساخت و میرزا شاه نوح که در کمر کیلان با کشته بود در آن مقام موکب جایون پیوست و بعد از آن یام تمام بارگاه ملک خنیشام طوسی پادشاهان
 و خنیشام و از ترتیب فرموده در کچکینه نسبت و پنجم ماه مذکور صاحبقران حضور و هوای اردبیل مملکت و اوقاف هم و ادب با بجان و آران و موغان و کرستان
 در مینده و سوبات آن با میرزاده محمد و میرزا امیر شاه مسلم داشت و در پنج عالم مطامع موش با متقا جایون بشاه زاد خنایت کرده فرمان داد که سار
 شاه نادگان که حاکم فارس و عاقبتن باشند بجای میرزاده محمد حاضر شوند و از امر عظام امیر جهان شاه جاگو و امیر ستم و امیر موسی و امیر کل بود جاگو
 و جنبه بود لدا و در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که عمل و عقد و قبض و بعد امور آن ممالک مابرای ریزین و عقل دور پس امیر جهان
 موقوف دانند و گوش بوش شاه داده را بدهد مواظف و لیسند و مصالح سودمند کرانبار گردانید و تمهید بسیار عادل انصاف و اندام اساس
 و انصاف و اجتناب از مساکت و اسراف و وصیت فرمود و لا تجلس بک مخلوق از غنکات و لا یسها کل البسط و قامت قابلیت شاه ناد و میرزا
 عمر تاج و خلعت طلسم و کمر قیاس آرایش است و با تمام اسپرین زمین زمین مقرر گشته خان بطرف بلاق آلتان نقت و همچنین سایر حکام ولایات
 بکسلیج فاخره و صلوات و افره سز فرزند و عباسی کشیده روی بوضع خویش آوردند و امیر ستم و کورگان کنار آب خلق با که بیلا در و د شهر است کل
 نزل موکب جایون ساخت ذکر فرار اسکندر شیخی از امیرزاده رسم و امیر سلیمان شاه و سخر شدن قلعه فیروز کوه بعد از
 وصول ایت ظفر شاه سابقا خانه سخن گذار اجازت نموده بود که میرزاده رسم و امیر سلیمان شاه جهت تحقیق اجازت اسکندر شیخی متوجه می کشند و این
 بعد از حصول مقصد انستند که اسکندر کفران صحت صاحبقران والا که جایز داشته عصابه عیسان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروز کوه در حکم خنایت
 و سپه خود را با فرجی از نازنداریان اجا گذاشته و خود کجوبستان چلا و دستدارگر کتیه بنابران امیرزاده رسم و امیر سلیمان شاه سپاه کان نم و کاشان
 و او و ساوه جمع آورده و متعاقب اسکندر رسم در بر ستم داشته و ملک کیومرث را که از قلعه فیروز کوه آمده بود و بدیشان پیوست گرفته نزد
 اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن تورا مواخذ گردانیده ارسال داشتیم تا قایت خنایت ما را نسبت بحال خود دانسته بخارزست
 مبادت فاشی اسکندر در حال ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته آن سخن انصاف نگرد و بیجان سخت و محبتات پر رحمت تحقیق جست و صورت
 واقعه از انبار امیرزاده رسم و امیر سلیمان شاه که کنار آب خلق بعضی امیر ستم و کورگان رسیده قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر ضرور
 جاگو بر راه سارخی ایل خرم ندیم اسکندر نماید و ایضا فرمان جایون نهاد یافت و امیرزاده اسکندر و امیرزاده شاه ملک از خود میانه بجای
 در آن کشند آنحضرت از کنار آب خلق نصنت فرموده پرچم علم حضرت شیم سایه و مولی بوضع سرچم انداخت و از آنجا تیر کوچ واقع شد و چشم شود
 سلطنتی کل نصب مرادات حرث و جلال کشت و چون بجای فرودین ضرب خنایت عساکر ظفر فرین شد امیرزاده ابا بکر که از بغداد دو اسپه پانده بود و در

خلافت

روز نهم بدان منزل رسید و بفرستاد بدین جهت که از استعدادهای خود و باقی سپید سیر یکت خانم و امیر شیخ لوزاقین در خواست کرد که بدین شهر را امیر شاه در
 عهد با او باشد و عین و سبب و دل آنها و صاحبان در باغ و احوال چهار صد هزار دنیا که یکی نقد و صد و شصت سزاسپه میرزا امیر شاه و همیشه از آن
 گرفته شرف و عظمت اندانی داشت و صاحبان بر تحقیق در سوق بلاق امیرزاده ابابکر را دوست سزاسپه و صد هزار دنیا که یکی نقد و شصت
 انعام فرمود و فرمود که پیشتر از م دفع اسکندر شده با میرزاده رستم بودند و شاهزاده حسب حکم تقدیم رسانیده و دیگر با میرزاده رستم و امیر ایلخان
 محی کشت و شاهزاده امیر امیریت روز دیگر بود چون دیگر لشکر عقب رسید و فرمان افند کرد و بیدار عقب اسکندر روان گشتند و در جنگستان
 درخت انداخته راه میساختند و در دست و جوی اسکندر بر طرف میساختند و مویکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز دوشنبه و دوشنبه و دوشنبه
 بفرمود که رسید مسا که فروری تا از فلقه را که از غایت شهادت حاجت بفرستاد و مانند کلین در میان گشتن با عاظمه نمودند و با فروختن آتش
 جنگ و انداختن تیرو سنگ پرواخته و ابل فقه را از صولت سپاه غریبانه دست و دل از کار رفته غیوشا مل صاحبان عادل اشجع جرایم خود
 ساختند و پیش اسکندر با اتفاق اعیان از آن حصن آسمان نشان از اوج عروج و کجین عجز و تصور آمدند و در روز دوشنبه ماه مذکور باستان اقبال ایشان گشتند
 امیر تیمور کورگان رستم تجاوز و اخص بر همه احوال ایشان کشید و کوه تالی فرود کوه را با سزاسپه کی تونی مغرض کردیدند و در خلال این حال کت کردن
 خود فرمانار و در ظاهر و معانی است فند و طینان آتاسین و صبیان بر آوردند و تگری پریشان که مستعد کوی چاییدن ایشان بود چند زخم زدند و آنجا کینه
 کردند و چون غیر بسیار که بنا رسید همین طریق سلوک داشتند و امر از غلام مثل سوختن با در و امیرش الدین عباس و امیرش شاه ولی و غیره و امیرش
 محاسبان خود خلقی کثیر بغیر رسانیدند طایفه از آن قوم جان بکشت با بیرون بروند و زمره در جنگ اسار کشتند و امیرش ایشان بیادگان
 و ناراج رفت ذکر توجه صاحبان و الا کبر از عقب اسکندر امیر تیمور کورگان بعد از فتح فرود کوه حضرت عالیات و تفریق
 همایون با کباب سمرقند روان ساخته علم حضرت بدخ اسکندر بر فراخت و در اثنای راه امیر شاه رخ را عارضه طاری شده حضرت توجه بکام
 هرات یافت و حضرت صاحبان در روز جمعه ششم بقعه بکلاد رسیدند و بوضع انجامید که اسکندر و امیرش کتیم دره که بخت اند و آن بخت است بخت
 شکت و پرورخت و پیوسته انجامید که آب بزرگ همین که اسب از آنجا بشناختند که شت از میان اندر میگذرد و بود اسطغان
 بخت دره استهتار یافته لقمه صاحبان نهاد از عقب اسکندر بران بدتره در آمده چون آب در کور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشت
 و بران کرده لاجرم پیشین بل شدت فرمود و فرمان بران بوجوب فرموده و علموند روز دوشنبه بیست و ششم ماه مذکور بخت چهل با در که فرود
 بودند بران بل بگشتند و متعاقب بوسف برلاس و سید خواجه امیر سلطان حسین شیخ نوزال الدین عبور نمودند و بسالای کوه چیم دره بران بگشتند
 میرزاده و علی مسافت کرده در آن غلظت بجای آب جوان بکنند میبایدند و در دوشنبه ۲۶ ماه مذکور شاه طاعت برلاس و صد برلاس و غیره از فرود
 با اسکندر رسیدند و با آنکه بیست نفر پیش بودند و اسکندر دوست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم در آن راه فاش
 کش خود چند اشت مشبه کرده او را منهرم کرد و ایندند و بوسف برلاس و سید الفوک حاجی عبدا نقه عباس از عقب رسیدند و قبول اسکندر از دست
 نمودند و امیر سوختن که بطرف دیگر شتافته بود هم زاده اسکندر را اسب و دیگر مستطغان او با خود همه را اسیر کرد و امیرزاده سلطان حسین
 و سید خواجه بر فرود لان پس گرفته در کنار و در بای طرم خود را با اسکندر رسانیدند و بسا و شکر آتش قتل مشعل گردانیدند و اسکندر کت دیگر
 یافته باندک روی بطرف کیلان گریخته بود ایستی که در غمرانه مسطغان است و دیگر از وی جزئی پدید نیفتد امیرزاده سلطان حسین امیرزاده رستم
 زاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیر غلام محی کشته با اتفاق کنار کتیم رستم سرفرخ بطرف کیلان رفته و فرود آمدند و در آن منزل امیر غلام
 جا که بر حسب فرمان بالشکر از اسان بر راه اعلی سار می آمده بود با ایشان پوست و نوبت دیگر آن شیران مشبه جلالت بان بکل در آمده و طلب
 اسکندر می نمودند و چون از وی جزئی نیافتند بدرگاه عالمینا و بگشتند و کعبیت حال عرضه کردند امیر تیمور ایشان را معاتب و تهنیت ساخت
 و حکم فرمود که بطرف کیلان رود و بهر نوع توانست اسکندر را به دست آوردن ایشان چنانچه در غمرانه مطلع سعیدین مذکور است کیشانه روز دیگر
 میان جنگل آب ولای سمرقند آن شده بی آنکه اسکندر با بیانه بویکب همایون در اجست نمودند اما سینه غیر در تاریخ طهرستان بر قوم کت است

حکایت بیان کرده پس که چون امر او را بفکار بلا دست صاحبقران خلعت افتاد با گشتند و خندان اسکندریه ابرض رسانیدند حضرت برایشان
 غضب فرموده بپو کند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورد به شمار اسپاسی بلخ خواهیم کرد و لاجرم امر او را در راه افتاده بولایت تکاب بردانند و در
 نزد سید هادی کیا که در آنوقت حاکم آنجا بود و فرستاد به پیام دادند که اگر خواهی که به ملک تو تفرخی ز ما اسکندریه را گرفته تسلیم کنی سید هادی
 استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آن مردک را نمیدانم و ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از جنگها این ولایت سرسهمی و بد حال میکرد و مناسب
 نشاید که کتایب کار رود توقف نماید تا من کس فرستاده او را پیدا کرده بگیرم تا گاه سید هادی کیا همی از اهل جلالت را طلب اسکندریه را بجزایر رسان
 داشت و سرود و بجاخت را بهر اسپاسی که گفتند سید هادی که من نیز اسپاسی محمد را دیده ام و خود ندیدی شنیده ام که گفت چون در آن جنگ
 و جوی مشغول گشتم جمیع از کاشان نشان دادند که حالا در غنچه از نندانی با یکت عورت و دو طفل فرود آمدند و خوردنی خواستند و حاضر می بود و چون
 باین پیشه در آنجا لشکر تیدی الحالی ناخسته با یکت رفتند چون اسکندریه را تصور است مشاهده نمود و طفل را بکشت ما در اطفال آغاز نوحه کرده
 او را نیز بغل آورده خود با یکت نوکر در پای درختی نشست و سپاهیان سید هادی کیا با او رسیدند اسکندر بزخم بچکان جمعی را مجروح ساخت و آن
 مردم بروی ناخسته با یکت کارش تحصیل دادند و سرش را زود سید بردند و سید آن سر را پیش امر او صاحبقران روانه کرد ایند تا پیشکرم و الا که سید
 مؤلف نظر نامه گوید که اسکندر ز نسل سهرن بن کیو بود و در میدان مبارزت از ستم دستان کوی مسابقت میر بود مع ذلک بواسطه کفران نعمت
 با خیر بختها سید چون اهل موعود فرار سید ازین همه بپلوانی فایده ندید و باقی بکون و مکان چیزی از خیر و شر ز کفران نعمت بدان میوم تر ز کفران
 نعمت چه آید جز این یکم غضبان عراست و حشران دین ذکر منقضت حیرت بما یون قال بر سبیل استیصال کجایب مستقر سر بر سلطه
 و اقبال چون خاطر بما یون فرمان ده برح مسکون از و غده شر اسکندر فراغت یافت از کتایب جهم در بیکجا کلا داشت شافت
 و در آن منزل امیر سید علی ولد سید جمال الدین بن سید قوام الدین را برت تربیت رسانیده ایالت ولایت امل بومی داد آنجا به پیشکرم
 عزیمت ما و در آن شهر فرموده شاه زادگان و حکام عراقین و آذربایجان شرف حضرت از زانی داشت و امیر سوخت را لازم امیرزاده با یک
 کرده امیر سعید بران و محبوب میرزا ستم محبوبان جهان روان ساخت و ما بچه لوا می کشور کشای بر روز سه شنبه ۲۳ ذی القعدة بر تو وصول بر فرود
 کوه انداخت صاحبقران عالیجاه امیر سلیمان شاه را بکلمت رمی و فرود کرد بجنب فرمود و کلمت طلا در دگر گاه صبح سرفراز گردانیده اجازت
 داد و روز چهارشنبه عزه محرم سنه ۸۰۳ و ثمانه بر بنیاد پور بود و بکنار آب بحران شافت و در آن منزل میرزا شاه رخ جلالت رسید شکستهای
 با و شاهانه گدایانده همان روز حضرت اطراف یافت و موکب بما یون کمران و کامیاب بکنار آب بر غاب فرامیده و عایاد اجمالی از و در
 چپکتو باقی کلبه شکایت کردند و قهرمان قهر قتل او حکم فرموده فرمان بران پای او را سوراخ کردند و سر کون او بختند با بر و در ایات حضرت آیا
 و در محلی مسافت سر عمتان کرده بر آمو جوید فرمود و خانه خازنه علامت کردی محل منزل بما یون کشته خازنه لوازم حوی شکست
 تقدیم رسانید و از آنجا صاحبقران کشور کشاکش رفت افسر ازین محکم جهان را عزیمت افراد اسپه خضر شد چون باغ قرا تو چهل نصب میرزا
 سلطنت گشت سادات و قصبات و اکابر و اعیان بفرقه بفرستوس رسیدند و آن سروچین کاروانی از قصر بلخ قرا تو به سیاه چنار فرامیده از آنجا
 مانند جان و دین و روح در بدن بفرستد و آمد و بعد سه میرزا محمد سلطان که تا عمارت یافته بود نظر اثر بران بنیاده بود در فتنه شرط زیارت
 بجای آورده بیای چنار بود و بساط نشاء و عشرت مبسوط گردانیده به تخریج اذخاج مالا مال اشتغال فرمود در آن نشاء بلخی آید که از طرف دست
 آمده شکار و بیلا کاست گدایانده و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانید و همچنین از پیش فرمای مالک فرنگت قاصد این داستان صاحب
 اخبر و از نکت رسیده بترکات فخر و تنوقات ما و بعضی رسانیدند تا بکنار رود باقی عقل مستور بود که نظیر آن در اینده حیالی هیچ صورتی بر کز
 حال نمود باغ در لطف و صورت آن حیران بانه نالی و الحمد لشکر الله و بسبب القاصد و المعانی ذکر طوی فرمود و صاحب
 قران کمران جهت ترویج شاه زادگان عالی مکان علوتت صاحبقران کتیستان طبع کلام بجز نظام مملو اندامین و
 بهمواره بعضی آن بود که فامی محمد و بلاد جهان در کتایب حضرت بندگان آستان در آید و بهای حیرت بما یون فاش در فامی بساط

بکنند

خبر ایسان شاه بزرگ پسر او از آفتاب در فضای حضرت فریاد میفرمود مشارکت جزئی ال اقبال کبک باشد بنا بر عملی بداد آن و لکن از پورس منبت سالها
فرمود روزی چند دست خندانست نمود و ظاهر عالی مآثر بران قرار گرفت که لشکر کبکی گشای کبابند و بدختای بود و لوازیم جاد و خوارت بقیم مسایله
کسب اوشان در مقام و قتل اصحاب کفر و ظلم قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجیه بدان مغرور و کتاب موجبات خوف و خطر مقتضای کبک بود
در تکرار بجای آورده یعنی از شاه زادگان کامکار را با خدات سرزده هفت ده سلکت از دو آید و بد بنا بران فرمان قضا جبران نغادر یافت که توجیه
قرمحت با شراف اطراف ایران و توران جابر رسانند که بقدرت کبکی حاضر کردند و از خسرو زادگان چسبیکری نزد تازی و افغان و تاشکورد و
عوض داشت کردند که چنان سینه ماید که در این طوسی اسپرنا ده پیر محمد جانگیر از غزنین و میرزا شاه رخ از خراسان بیانند حضرت صاحب
در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاه رخ متعین مصلحت ممالک نیست چه حکام عراق و آذربایجان بوجود خودی دل و نظر مدعیان
طلب میرزا ده پیر محمد جانگیر توجیه غزنین گشت و حکم پایون بر تریب اسباب جلی و سرور و سر انجام محاسن طوی و سرور صادر شد و موضع کبک
برای آن کار تعیین یافت در روز یکشنبه در بیج الا اول سنج و ثمانه پادشاه در یادل کبان کل رفته فرانشان چابک دست چالاکت همه مسکن خلاص
بجا یون چهار سرزده به پیران صحرا و با موی کشیدند و خرگاه دو سوت سرئی با وج فلکت سینلو فری مرتفع گردانند و عبت یکی بار کای و چینی
سپهر کشیدند بر طام ماه مهر و دوازده پای عالم آرامی که خلا برش از سرزده هفت رنگ و با غنش از کفل فرنگت بود و بعد با بهای ابریشین
منقش نگین تزیین داشت در عرض یکت بخته بر فراشتند و وسعت آن دوازده پای برشته بود که کجایش ده دوازده هزار گن داشت عبت
سپهری بصفت بر افروخته جان در جهان سایه انداخته و برین قیاس بری خواجهن بعضین آیین و شاه زادگان سعادت قرین و خطا ارا و طام
سر را علی آفتاب خیمه و خرگاه و سرزده و بارگاه بر افروختند که عرصه زمین زمانند سپهرین از نو اکب کبک بر سا خند عبت از خیمه و خرگاه تو
کونی که سپهریت بر کوکب در خنده همه کوه و بیابان و در آن مکان از انجار و اقطار ترکستان و خراسان و سیستان و بلخستان و جرجان بلخ
بلا ایران و توران چندان خلاقی مخرج کشند که شرح آن تیسرید نیست و در آن ایام سنگی و فخر حاجب که از امر فلکت طا بر سلطان بر ترقی کبک
صنوف کمالات انسانی و حفظ کلام منجر نظام جهانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و انصاف با و صاف از باب عرفان و تحقیق و استعدا و کما
اصحاب با بغان و توفیق بیچاره نام داشت از پیشین سپهرش ملک ناصر سلطان فرج بر هم رسالت رسید و انواع کف و تسوقات از خود وجود
واقعه خارخه غیر عرض رسانند و از جمله نوادر یکت در آن روز ششترخ علاوه آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده
پیر محمد جانگیر از بلخستان شافه بعبادت دست و دستوس رسیدند حضرت صاحب از اطاقات امیرزاده پیر محمد برادرش محمد سلطان بیان
آدمه مثال از قبیل بهار کران شد و چون هنگام سوره و کارانی بودند وقت ماتم و اشکت فشانی حضرت صاحب از ان شاه زادگان آفتاب و در جاب
زنگار پوشانند و لباس مشکام او چون پرده ظلمانی شب بخیر نوزانی روز بر هم در آیند و تا مپایم پیش در آمد و بشادست حضرت صبح و شام کوش
طام و طام رسانند و صنایع و پیشه وران ایران و توران و مصر و شام و آنان چهار خاتمه به تعبیه های کوناگون ساختند و ابواب فرج و فتح گشای
لبهای غریب و شعبه های عجیب گنجینه مجلس من و بساط نشاد با حسن و جوی انبساط یافت و انوار رحمت و مسرت با طبع صورتی بر وجنات گنایان
ماقت عبت نشاد و سرور انجمنان عام شد که رسم غم از دهر کنسام شد و از برای تزیین شاه زادگان عظام مجلسی در نهایت اختتام منقذ گشت
و جمعی کثیر از علماء و فضلاء و قضاة و وای و اشرف و اعیان و ابالی در پایه سر سلطنت صیرر گشتند و امیرزاده الفی سبکت و امیرزاده ابراهیم سلطان
سیران میرزا شاه رخ و امیرزاده پهل بن میرزا امیر شاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا ابی القاسم میرزا علی با کریم و دو دان سلطنت و
خواجه خاندان خلافت عقد بستند و در آن مجلس شیخ شمس الدین مجرزی در عبت شتر بود و کرده بفرات بت خطبه کج بر گوید و عدالت حسی متعال فرمود
و کلمات بحباب و قبول نقاضی انصافه سرفه صلاصالح الدین متعلق بوده و در کار زبان تعلیمت و دست شاکر گشاده ند و کو هر شپاره و در مد و بیای
سبب از شاه گشت عبت چنان افشاند که بر دست مردم که کفنی از فلکت بسیار و انجم حضرت صاحب از ان بر سنده جانانی بر آید و خواتین
بعضین آیین سپهری سیاه و بره چین اطراف آن بارگاه سپهر تزیین به حضور نور و صفا بخشیدند و جای شاه زادگان جیشد قرین و نونیان و انگریزان

پیر محمد

امیرزاده

و از غلبه و سادات عظام و قصه اسلام و اکابر و اعیان در سایه دوازده پایه معزز گردانیده نسبت صفت حاجیان بر صفت کلاه بجزمت ستانده در
 پیشگاه و سایر خلایق از امر او اعیان در ده کار و اشرف بر بلاد و دیار مقدار یکتیر بر تاب از دوازده پایه دور نشینند و سیادان بهرام توان
 غلبه های طلا دوزی در بر کرده و بر اسپان تازی سوار شده و وظایف خدمت بتقدیم میرسانند و جلایان کوه پیکر بر منظر را به طبع کونا کونا آراستند
 و بر پشت هر یک تکیه در جای مناسب باند داشته خوان سالاران از شیرین دین و همین شکل بر او انی رقص آفتاب حاضر آورده اند که نطق عظیم
 از اعلا آن بجز تصور اعتراف نماید و اصناف اعظمه نذیه و اشرف بطبیعه و ثمار عطا شده آثار در آن طوی خانه چندان موجود بود که خبر بر شرح نتوان دانست
 و سوچیان عشرت اندیش از انواع مسکرات پیش ترتیب نمودند و بغیر شیراز سلطانی چندین خم خردانی پرازانده صاف آماده کرده صلاهی عام مدو داشت
 و ساقیان کفندار کس در جاهای قدیم بر کف عبورین گرفته از کیفیت باهنگام و فرخنده فرخ انجام هر دل را سروری و یکدیگر بر منزل انوری عزیز
 گردانیدند و هر یک از مجلسیان داله و حیران کفنداری شده مضمون این معانی در زبان گردانیدند رباعی در بزم طرب جام لبالب چه خوش است
 از دست نکاریم غنچه چو خوش است هر روز بگلخنی صبحی چه نکوست کام ز لب لب لب لب چه خوش است و در آن ایام از غایت الطاف
 عام نظم بر نموده شاه صاحبقران منادی کردی شد بنیادت دسان که ایام سوز است و هنگام عیش می تاب نوشید از جام عیش درین
 جشن کس را کوه سینه بخت اگر تیره روز است اگر نیک بخت چو این مردگان بر دم رسید کل شادمانی ز دلها دمید گرفته اند آن سوره بر کس در دم
 ز دو و سه روز ساقی و جام آواز ز دو و سه روز و مطربان غنچه بر دوازده تختیان خوش آواز نامیدند بر صحن آورد و نوای نامی و قانون و صد
 خود و از غنچه و در منبر بر آن چنگ بست و جوانان چنگ زلف تاثیر کرد نظم می نانی گویم نیک بود ز نیکو چو شیرین کار تر بود نوای اهل خون و
 ناله چنگ از آن منزل رفتی تا بفرسنگ و چون جید و ضعیف و کپور فنی و فقیر بنامی و نوش و خوش گذرانیده صبح را بعبود و حقوق را بصورت
 متصل گردانیدند صاحبقران در یادلی شاه زادگان و امر او نوینان و ایلیچیان مصر و شام و فرنگ و بلاد هند و دشت تبتان و سایر اکابر و امرا
 را بخلعت کرانید و انعامات موفوره مباحی و مسرور ساخت و بساط طای و مناسی باطلی کرده تمثیلت معملات امور مملکت پرداخت و بسبب تمسک
 را با جوار امر و حرف و منی منکر اشارت نمود و خلایق را از آن کتاب شراب و سایر منیبات نامشروع منع کرده بواجب سانس انبی اقدام فرمود و از
 المنعم المنان و علیه الافعال و النکاحان ذکر استعدا و سپاه ظفر سپاه جهه یورش خست و اجازت یافتن حکام و ایلیچیان
 اطراف و ایلیچ صاحبقران بفرمود چون از طوی کان کل فراغت یافت با شاه زادگان و امر او طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر فرخنده
 مازجه احوال مشورت فرمود سفر چتر خست قرار داد و فرمان بجا یون صادر شد که تو اعیان سپاه ما بزرگوار شمار کرده هر جا قابلیت اخصا و اخصا
 باشد از تحقیق سان زیاد کنند و در رفتار ثبت نمایند و امر او چو از میران بزرگ و صده چلیکاستانند که بچه براق و دستور بپوش آیند و نوینان
 و نو اعیان بوجب فرموده کار بند شده حکام و ولایات و مسروران اطراف بعد از قرار رسان جهه جمع آوردن هر یک متوجه واضح خویش گشته سفر
 اکثر سوار حصین بار روی که بیان بومی بپایند و امیر تیمور کورکان از کان کل سمرقند در آمده در مدینه سمرقانت خانم نزول اجلال فرمود و در آن بصره
 نامه پیر محمد جانگیر را با اسپ و کر و خلعت و افسر معزز و موقر ساخته رحمت داد که بزبانسان مراجعت نماید و امیرزاده سعیدی احمد بن علی شایخ
 که مادرش در خانه شاه زاده مشارالیه بسر میبرد و خود در طوی مذکور در خورش را خواسته بود بمراه او ساخت و ایشان براه همراه متوجه قندهار
 شدند و امیر تیمور کورکان علی سلطان مصر را نیز خلعت و کراندانی داشته و از انعامات و بکنیز محفوظ و بهرور ساخته دستوری داد و سولانا خسته
 کسی را با جمعی رفیق او گردانیده کتونی بعضی شده که در طول نهما و کر که باب زد غمی شده بود بکنیز مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی بند کیر تبریزی که در حسن
 خدا از سایر خوش نویسان از زمان انبیا داشت با هم مکت فرج و صحبت ایشان ارسال نمود و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان
 جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم هر چه اشاعت علیه نفاذ با بدد باره ایشان بتقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور در جواب آن نوشت که سلطان
 احمد را معتقد نفرستند و قرا یوسف را از قید زندگی بجات و بپند و کتف کرانند و نغایس از صند بار رسول و نامه ارسال داشت و برین قبایس
 سایر ایلیچیان اطراف را اجازت معاودت اندانی فرمود و نگاه از حد شده سمرقانت خانم نکوست سر که بنا کرده معاهدت بسته نمیشود و فعل نموده

سیادتی

از پیش

ایلیچ

و امر عالی بنیاد پویست که امیر بر بنیاد قتل شکران بنظر استیجاب آورده معلوم کند که دین برین چند هزار کس لازم رکاب حضرت شتاب خواسته است
امارت بانی تقصیر و تخمین نموده بروی که در نظر نامه مطلع سعیدین مطر است هر چند داشت که بر وجهی سانس که در کان کل قرار یافته از بلاد ماوراء
و ترکستان و بلخ خوانند و بدخشان و خراسان و مازندران و قباای قزاقان و دو بیست هزار سوار و پیاده نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود
و چنانچه حضرت محمدی ابوی مروی در وقت الفضا نوشته اند روزی میرزا سلطان محمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا امیر شاه میفرمود که دفتر سنان
قرآن کسینی سنان پیش منست و از آن دفتر موضوع می پوید که ملازمان حضرت در حین توجه بکتاب حسامی سعید و هشتاد و دو هزاره ششصد و دو
نفره شمار آید بودند و در مجموع سپاه نظر در آن نفره شصت هزار سوار و پیاده میرسد و العلم عند الله الکبیر لستاق سنی جمیع الاموات و الاحوال
کثیر در بیان منصبت ربایات نظر آیات جمله پور شش ختامی بقشلاق اقنولات چون بقصنای قضای سجای تقضای
تقدیر ربانی در شان کتور کبری و ملک سنانی لشکر قیامت از حضرت صاحب جفرانی از کتاب بعضی از مور باید مانند غارت و دستمراعه نموده بودند
در آنوقت که آن مؤید مظهر لو از تخییر محاکم نوزان و ایران و شام و روم و کره جان و هند و سنان فارغ گشته بدار السلطنت سمرقند نزول جلال فرمود
تبعین سعادت ازنی و الهام کرامت لم یزلی عن هم حسروانه بصمیم افیت که خسته ندرکت جرایم و ثامی که از خدام عالی مقام در خلال استعجال باشتعال
خشم و قتال بصلصال منال اقبال اصحاب عامه و حلال صدمه یافته فرودجا و کفار غنالت آثار قیام نماید تا برین کریمه آن لحسات زمین التیاس
آن محاسن و زلات بعفو و انعامت مستایل گردد و ان الله یغفر الذنوب جمیعا تباه علی هذا بعد از فراغ از طوی لای کل
و بران سپاه پر دل فرمان واجب الاذعان عاز یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده محمد علی و امیرزاده حسین و امیر شمس الدین عباس با گروه
دیگر از امراء نظر اقتباس تبا شکنت و شاه بر خیزد و میرام شافنده در آن دیار فشتان کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه برانفار و ده سی
و هجرتن رشتان کنده و صند سمرقند جهده اخونشاه شد و محافظت خزان شمشیر چهره تعلق گرفت و ربایات جهانگشای ۲۳ جمادی الاولی سنه
سج و ثمانه از سمرقند منصبت فرموده و متوجه قشلاق اقنولات شد و پامی مبارکت در رکاب سعادت شتاب آورده و لشکری که قاده عمل نماید
گتیت مد آن عاجز بود و کسبت اندیشه از طی مسافت اصهار آن بصورت اعتراف می نمود روی بر آه نهاد غلبت روان سده در آن راه چندان سپاه
که شدتک صحرا و کشد کسب سلح زمین از بار سلاح مواکب زلال پذیرفت و صفحا آسمان از غبار کبر است ظلمت گرفت غلبت بند زمین
نوزده ما جایگاه نماند هوا باران اندر راه و ما بچه ربایات اقتاب شرق بر آه قزاق منصبت نموده بعد از قطع منازل سایه وصول بر باطن انداخت
و چون خورشید در او اسطخوس بود ناگاه دم سردی جو در وجه کمال یافته سر بر پاره کتاب کران کران آسمان در احاطه کرده باد می تند و زمین گرفت
برف و باران عظیم بارید غلبت طوفان روان در مد عرض شان و برق نیز وزد و آه چشم حساب است اشک بریزد و موکب حضرت نشان اند
انجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده با اقنولات زلال جلال فرمود و حضرت صاحب جفران و شاهزاده کان و نوغیان و قومیان که
قبل از آن بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مطر گشت امیرزاده خلیل سلطان تبا شکنت فرامید و امیر
زاده سلطان حسین بصبران و بی منزلی که در صحرا جفران پسندیده صفات در اقنولات امیر بر بنیاد فرمود که تبا شکنت رفته برای سپاه
کشور گشای تعار ترتیب نماید و چندین هزار فرود غلام مقرر شد که با ربا بار کرده همراه برده در راه نداعت نمایند تا وقت مراجعت لشکر
جبهه آردن تحقیق نیابند و چند هزار شتر آسین در اردوی جایون موجود بود که هنگام حاجت بیشتر موجب قوت و قوت لشکر قنده قدرت
شود و لغت کثرت و شوکت و حشمت و کنت اردوی جایون در اقنولات بر تبه رسید که گردون کار دید پیش از آن انقدر سپاه با آن
استعداد و آراستگی در ظل رایت بیج پادشاهی ندیده بوده خلاصی با او شایده به کمال عظمت لوی کان کل در نور جمیعت اقنولات و در وقت عظیم در
عاطفانه از ظهور صحنون از آنم اردوی نصند اندیشه تمام داشتند و از اسلب جین کمال تسبیح صبح و شام نقش روی دوام اقبال از آن
سپه عشام بر لوی خارجی نکاشتنند ذکر توجه ربایات نظر کار از اقنولات با هزار در او اسطخوس سنان که اقتاب تابان
درا و خرمی بود و از شدت برودت روی چون بجز شده مانند نقره تمام می نمود از بسباری برف طرکه گوه و قضای صحرا و سپاه با همون

بر ملاحظه
کتابخانه
ادبیات
و تاریخ
وزارت
فرهنگ
و تفریح
تهران

در وی در باطنی شده بود با هم مساوی و اندو فرود طوفان و باران کرده خاکت خدیری چمنه و نواحی جبال و تلال را در یکجا و صاحبقران مغفروا از غایت حرمت
 بر احرار سوابت غزا از اقولات کج فرموده مویزه نزار شد و در اشتهار داده دست و پای جمعی کثیر از مجرمان و صنفها را سر مبارد در روز چهارشنبه در ابر
 در حبس در نزار سرای پیری بیکت بر آتش خیزد از قتل با یون طراوت صورت خانه چمن پذیرفت و معادن اصولی از کجای آنش در
 خانه گرفته مشغول شد اگر چه طایران در ساعت آب سنگین بر آن آتش زده اند اما از آن جهت پیشانی خاطر روی سازد و بنا چه در آن اوقات آب
 در صاف خود بسیار بولناک میدیدند و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود و غایت تیر سینه و شکستنا جعفران در آن ایوان موسی کمال را
 فرستاد که شخص غایب که از راه پسین میوان گذشت بانه او با تمثال امر ساعت نموده بازگشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگر را بطرف پیر
 و عقبه خان بهمان کار روانه فرمود و او نیز رجعت نموده گفت که در آن عقبه و نیز با لارف افتاده درین اثنا قراخون از پیش تو قش خان که از دور
 باز در پشت و صحرای سرگردان بود بدگره پادشاه سلاطین پناه آمد و در روزی که صاحبقران در دیوانخانه نکلن بر بنده است و کامکاری داشت
 در شاهزاده کان چسبگری نزار و تازی او غلان و نامشهور غلان و جگره او غلان بر دست راست آنحضرت نشسته بود و در طرف دست چپ
 فرود آمده امیرزاده ابوبیکت و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت امرای عظام قراخون در پیش پایوس رسانیدند و او بر زبان اعتماد
 عرض کرد که تو قش خان میگوید که مدتی شده که در جواد میمانی و بجزای کفران نیست سرگردانم و بغیر از این آستان اقبال آستان مرجع میدانم امید آنکه مرا هم
 حسروانه کرت و دیگر شامل حال این بکشته بال کرد و تا پای در دایره اطاعت و انقیاد ننهد بعینه ایام حیات بتدارکت ما غایت تمام ما هم لطف
 عمیم صاحبقران بجهت اطمینان قراخون از او استمالت داد و گفت که انشاء الله تعالی چون این بوردش باز کردیم دشت حقایق و الواس حرمی
 خانزاد نوبت و دیگر از خاندان غلان بر آسته بوی سپاریم و کفران بکشش به تو پیشتر از آب تیغ زخم بیکرنا ضرورتان سازیم و در خاطر خیر حسروانه
 صغیر خیان بود که بعد از چند روز قراخون با بیلا کات ناحی و تنو قات کرامی نزد تو قش خان ارسال دارد و از زار علم ظفر شارب کاتب خفای
 در حرکت آمد و تا نگاشته ظفر تقدیر مخالفان این اندیشه و تدبیر بود العبد یذو الله بقدر ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور
 کورگان از حبهان گذران بختان جاودان چون بنیاد بنیاد خدایه غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران
 مویزه حضور بود در آن زمان که از یوس هفت سال بعد از معاودت فرمود خاطر خیر و منیر آفتاب منیرش متوجه آنشد که من بعد از اوقات نخست
 ساعات را با بری صرف سازد که موجب کفایت ایام آباء سابقه کرد و در محو غموش زلات و عیشت مصنوعون بایون و بهوالذی استیلا
 حق عباده و بیغورن استیانت بطور پیوند و لاجرم پیش آنکه بچانه تمام در مشرف بر سلطنت آسایش نماید غم غمزه کفایسین و خفا غم کرده در
 وقت شدت سردی هوا و کثرت بارندگی و سردی از هر جهت فرودس مانند کباب از اینصفت فرمود و چون صورت واقعه که بر کز
 هیچ کسی از اهل اول آن گزیر نبوده و نیست آنحضرت را در آن سردی بود و بر ایند بر طبق و من بخرج من بنیه هما جبر الی الله و کرمول ثم بد که التو
 فقه وقع اجره علی الله رحمت بنیاد آبی بر آن غنیمت که مقصود ادراک ثوابت جاود در شب خواهد یافت و انوار حضرت ناقتنای اینصفت
 ان الله یغفر الذنوب عیبار و جنات حال آنحضرت خواهد یافت با سعه که چه نکانه بنجو خواهد بود و آن یاز غریزند خواهد بود از غیر
 محض بزرگوئی ناید خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود کیفیت حال پس از اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلطان احتشام خاطر اقبال بر آن
 فرود آمد و خود تین بعلت آسین با بجا بست هر چند باز کرد و بنفس نفسین ناز را کج فرموده غنیمت بودش حقا با مصداق سازد میل بخرج کرده چند روز پیش
 جام پیش از دست سابقان نوش لب بکرفت و هر شب مجلس بایون از فرود آمده همراه شجاع صاغ صبا صفت روشنی می پذیرفت در آن ایام
 در غنیمت عوق فرمود و بری آورده در نیک آب و بصفت آتش و لبور مذاق و در شبانه روز دیگر صاحبقران و الا که چنان برون نشو
 که اسلامیل عام فرمود بنابر آن مزاج بایون تغیر شده عیشت اندیشان آن معتبر در حمل بر خار کردند و یکد و جام دیگر آوردند و لطف حرارت برنگین
 یافته چون در طبیعت در آن شراب اثر کرده تب اشتداد پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان شنبه و تا غایت مرضی صاحب روی نمود و یک
 از در غنیمت خود که از علاج کی و بزرگوئی بجهت جمع گشت و با آنکه از هر راه طلبا مولانا فضل الله تبریزی در طاعت بود و در مذاوی به بیضا

و معروض
دشت

و بصورت
بمحضرت

میتواند و در آنجا بقیاده و اصلاح او فاسد منقطع گشت و بنا بر آنکه اختلال بقوی و باغی راه نیافتد بود و صاحبقران سعادت مند بعین است که طایفه
نوع دیگر است و نقد حیات در تصرف قاضی قضا و قدر لاجرم بر تیغ توکل قطع رسته طایفه کرده و با اعتقاد درست و وقت راست از صبح مهیئات
نوبه فرمود و کسب آفات منافی اشارت نمود و جزا تین و افغانیان و امر او نوغنیان محسوس کرده گوش پوش ایشان با بدد موافق و اضلاع سودمند
از ایشان داد و بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد و صمیمیت کرد و منصب ولایت همد و حکومت سمرقند را با میرزا ده پیر محمد تسلیم داشته امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و دیگر امرای بزرگ را گفت تا عهد و پیمان در میان آورند که از مطاوعت شاه زاده کردن بزیچند و سرکلیقه مناجش برآوردند
پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با دوشی عظیم و ولی از بیم و در نیم زبان بیاز و تسلیم عرضده داشتند که اگر فرمان
با میرزا و خلیل سلطان و امر او نوغنیان که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالیشان آیند و سعادت طاعات همایون در پدید
بواسطه وصیت ولایت همد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که گفته اند هیچ از دیده بی فرق بود تا بشنیده آنحضرت فرمود که وقت تنگ
رسید و مجال گفتن امثال این مقال نمانده غایبان حاضر نمی توانند شد و شمار نیز دیگر دیدار امیر شیخ نور الدین شد بعد از بیرون رفتن امر او فی عظیم و بصیرت
عظیم جلد کرد و با آنکه از بیرون حرکت و حفاظ و موالی بقدرات کلام ربانی اشغال داشتند اشارت علیه صدر دریافت که مولانا بصیرت بقدر و کمال
عید افتد بدرون حرکت در آید بر بالین همایون بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون بسبب غیبت حسرت خاور می موکب
کو اکب لباس سوگوری پوشیدند امیر تیمور کورگان میان شام و دمشق چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بر زبان الهام بیان کرد اینده داعی
و الله بدعوالی دارالتلام را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قلب شکسته بجانب ریاض حدس پرواز نمود آفتابی که از پرواز نور عیانیش عالمی
در سایر امینت بغراعت نموده بودند کمال اقبالش صفت زلال گرفت و کامیابی که از میان آثار عایش جهانی در جهاد عدالت و استقامت
منجورند جمال خورشید مثالست خود بپذیرفت چهر همایون عاقالی که غیرت شاد و روان کرد و در صحرای ناکوسار گردانید و لواهی
بجای اساس صاحبقرانی را که نظر طایر در پناه خورشید می سود عقاب قضا از اوج ثریا تحت الرئی رسانید نظم در بیخ آن خداوند و بهیم و تیغ
که او بود آیین دین را در اوج در بیخ آن جهاندار پاک اعتقاد صلاح و پناه بلا و عباد و این واقعه عظمی و دایره گبری در شب چهارشنبه
بمخندیم شبان سنج و شانمانه در وقتی که آفتاب در ششم درجه شوت بود روی نمود افاضل روزگار این تاریخ را جبارت خسته نظم کرد و ماند از
جمله مولانا بسلا لیدین حاجی گفته که رباعی سلطان تو را که هر چه را دل چون کرد و ز خون صد روی زمین گلگون کرد در بجنده شبان سو
علتین باخت فی الحال رضوان سر و پا پرورد کرد و دیگری گوید بعبت شهنشاهی که ما وایش بهشت جاودان آمد و دایره شهرای می کرد
و تا بخشش بیان آید ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمان فرمای مشرفین و بیای می شدن امیرزاده سلیمان
حسین در آن شب ظلمت سرشت که تیر عالم افروز سلطنت پر تو عنایات از جنات روزگار باز گرفت و خط از علامت روزی نشانی
و نمونده صور اسرافیل صفت ظنور پذیرفت نظم بر آید ناله و آه از چپ در است زمر و وزن فغان و نغمه برخواست ز فریاد و نغمه سپردن
امارات قیامت گشت پدید شاه زادگان عالی مقام اخسرت بر خاک مذلت انگندند و خواتین جنت آیین روی زمین و کیسوی سگین
به دست بطایقی بر کندند تیغ سر روی کینه و زهره کیسوی برید امیر ملک آراگی جا برد و در مسینه چاک چاک ساختند و خواص پادشاهی را علی
از بسیاری گریه و زاری غلغله در کسبند افلاک انداختند و در آن شب بواسطه اصحاب صیبت خاک نیز شک افشان بود و از فواید دیده
مقام تا صباح نظرات باران سیلان سینو و چون بخیال محال بودش خست اعظم امر اینچو استند که آن واقعه با یله ظاهر کرد و بیگام صبح خواتین و
آغایان ماند گریه و شیون و تضریر لباس منع نموده روی بجهت دیگر کعبین صاحبقران حضرت فریاد آورند و بموجب وصیت امیر مرحوم بند و شاه
حازن با غسل برود اخته مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ آن امر نوغنیان عالیشان و سپه سبک سنا
بوغاه برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجهر و سفا و غیر هم با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سالک طریق مناجات نکرند
و از خصمای وصیت حضرت صاحبقران در نگذردند و تحت سمرقند با امیرزاده پیر محمد سپاه انداختند تا طایفه تاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان

جایگزین

نویسنده
۱۳۰۰

خلیل سلطان و امرای که در طاعتش بودند ارسال داشتند تا خبر آنرا به بدیشان رسانیده انعام نمایند و دیگری پیش امیرزاده سلطان کعبه بنام بی فرستاد
و پیام دادند که عرض حضرت صاحبزادگی بصورت تمام پیدا کرده باید که جریه بود و علی توجه نماید و خبر فوجین بجانب قرنین روانند که امیرزاده پیر محمد را
از طاعت حضرتش و وصیت منصب ولایت جدا گاه کرده اند تا بر خیاج اشغال بفرستند شاید شیخ محمود فوجی بجانب هرات و علی در وین که بکنت بک
اشهرت داشت بطرف تیز تیر گشتند تا امیرزاده شاه رخ و امیرزاده عمر از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب خطا کتبت شریک و وصیت
بجای آورده و از آنمور بهین کار روی بعبدا آورد و دیگری بجانب صفهان و شیراز روانند و در شب پنجم بهیم ماه مذکور عبور امر او خواجه
تا بوقت محو فوج بر سمت حتی لایوت را در محله نموده اند از راه پیرون آوردند و در همان شب از آب خنجر بریزند که گشته در و فرسخی از راه فرود آید
چون کرمان افش بدست بنا شیر صبح صادق چاکت شده مثل آنده در کانون درون محزون بصیبت از کان بوجی برافروخت که فرمن صبر و
سکبانی مردوزن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را یکبار بپوخت نظم آبی کاست کاش این غم بکس بپوخت وین برق جانکه از همه خشک و دروغ
مرغ سپیده دم که خبر دادی از سرور اکنون نمیند به گزشتن بل در پوخت شیخ صبح عشر و فرخ اگر در عالم انصر ظهور انجامید و فضای در جهان افتاد
که صدایش از بغت کینه افلاک تجاوز کرده و چون فرخ از غده اعتدال در گذشت و گریه و زاری سالکان طریق بقراری بعد از غروب صبح
مصلحت اندیشان ساکن گشت امر او ارکان دولت و نویشان و محترمان حضرت با خواجه بن طغیست گشت و محذرات تن عصمت طریق مشورت مسکو
داشته خاطر بر آن قرار دادند که نفس مغفرت آید با بجانب سمرقند باز گردانند و در ملازمت امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان
عزیمت فرود خنجا با مضار رسانند و در همان صبح محضر را محبوب خواجه یوسف و علی فوجین روانه سمرقند ساختند و ایشان تا پنج ۲۲ شعبان
بلده در آمده حیدر مظهر را بر قد عطر سار رسانیدند و بعد از چند گاه بوجوب وصیتی که آنحضرت کرده بود دستبر گردانند خود را عمل نمودند بر حضرت
صاحبقران دلاک در فتن کردند و امیر شیخ نوزادین و امیر شاکت بعد از سالان توبت مغفرت آید حضرت عالیات را متعاقب با امیر
باز در الخ پکت بجانب سمرقند کسبل کردند و خود در خدمت امیرزاده ابراهیم سلطان بجانب حسامی کوچ نموده از آب چون گذشته در جانب شرقی
از راه فرود آید در بنو لاشعبه باز پیر مضروب بر کفایت که عقد آن جمعیت از بیم فرو کفایت بیان سخن آنکه چون خبر توبت صاحبقران مرحوم با امیر
زاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ زد که با او بود پراکنده ساخت و اسپان یعنی از سپاهیان را گرفته و واسطه خادم سمرقند شد تا خود
به شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت بخرکت مسامح امیر شیخ نوزادین و امیر شاه طاعت رسیده فاشه بجا که سمرقند که از خوشنما بود
فرستاد یعنی بر آنکه امیرزاده سلطان حسین بجای استقلال متوجه بجانب گشت باید که در محافظت شهر سمرقند سعی طبع نموده او را مجال دخول مذبح
و اگر توند خدمتش را گرفته مضبوط کرده اند و قاصدی نزد امیرزاده الخ بیکت حضرت عالیات ارسال داشتند و از قضیه امیرزاده سلطان حسین ایشان
آگاهی دادند و انعام نمودند که هر جا رسیده باشند توقف نمایند تا در بدیشان رسد و برین قیاس نیز نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرای ما شکست
ایطی فرستادند بعد از آن امیر میردی بیکت در از راه توقف نموده امیر شاه طاعت و امیر شیخ نوزادین و سایر امرای اعیان در ملازمت امیرزاده
ابراهیم سلطان بطرف سمرقند باز گشتند و در وقت عبور برابر بچون شکست شتر خزان با آنچه بار داشت آب فرود رفت و او در بنزدیک
آب چون فرود آید از آنجا بشکیر کردند و روی توجه بفرستاد آوردند ذکر برداشتن امر امیرزاده خلیل سلطان را به
با دشامی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت سپاسی چون امر انجام که در آن زمان در گنجینه
بوده از کیفیت امیرزاده سلطان حسین و خوف یافتند بر اس عیاس بر صفا بر ایشان ستولی شده امیرزاده اوسینی و یاد کار شاه ارلات و شمس
الدین عباس و برندق بمس باقی امیرزاده احمد بن شیخ شاه زاده خلیل سلطان را که در آن زمان بصیبت و کمال بود سلطنت برداشته و
دست بصیبت با جناب داده و صایا امیر تیر کورگان را با خود گذاشتند و این خبر در اثنای راه بحضرات عالیات و امیر شاه طاعت و امیر
نوزادین رسیده نهایت شگفتی گشتند و بغیر و سرفروش نامه نوشتند و بجانب شکست فرستادند و مخلص سخن آن که چون صاحبقران مغفرت فرستاد
مخمس ولایت عمده را با امیرزاده پیر محمد جاکر فوجین فرموده ما اطاعت فرمان امیرزاده خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن نویشان کاروان

مؤذ که بدین زودی دفتر حقون ترتیب صاحبقران با بر طاق نسیان نهاد و تجویز این امر ناپسندیده جبارت نمودند باینی که اگر دیگری مثل این عمل
در میان آوردی منع و زجر و مشغول گشتندی و چون آن مکتوب با مراد رسید از کرده پیمان شده امیر بندق مانده حضرت عالیات و امیر شاه
و امیر شیخ نور الدین فرستادند و پیغام دادند که باستی که با امیرزاده خلیل سلطان کرده ایم بجهت ملاحظه استقامت دولت و انتقامت مملکت است
و کمان ما چنان بود که شما این امر جداتان بشید و اکنون که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از ان صحبت پیمان شدیم و بر چه
شاید باب مضار و صایا آنحضرت محصلت دادند بجهت امیر تیمور و امیر بندق از آن فتولات بار و وریده بعد از اقامت مراسم عزیت با امیر
شاه ملک و امیر شیخ نور الدین خلوت کرد و نامه امیرزاده داد و یادگار شایه ارادت و امیر شیخ نور الدین عباس با که مثل پیمان مذکور بود پیمان نمود
و نو از محمد پیمان در میان آورد که از مقتضای و صایای صاحبقران حضرت پیمان دادند و بغیر از امیرزاده پیر محمد جانکی کسی را و لیله آنحضرت
نفرند و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین بار دیگر در آن باب مکاتیب با مراد تا گشت نوشته با امیر بندق تسلیم نمودند و او را اجازت
دادند و می بجا سب مکر قند آورده و بعد از قطع منازل بوضع فرج رسیده از آنجا امیر شاه ملک با استقواب بگلستان پیشتر نظر بمر قند شافت
و شهر را محبوس یافت چه از غوغوشاه بنا بر مواعید میرزا خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود و امیر شاه ملک بدر و از آن چهار راه
که امیر خواجه یوسف و از غوغوشاه و سایر سرداران مکر قند با بجا بودند رفته التماس نمود امیر از غوغوشاه دست برد بر سینه طمس امیر شاه ملک
نهاد و جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را بر اسم امانت بمن سپرده خاطر بران قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد
و لیله حاضر نشود بگلستان را در شه نگذارم و سر کار او شاهزاده سارم قند را در سارم نگذارم تا آنکه دست او را از آنجا بردارم

و لیله

و در آن ایام چندین حمله و طغیان نمودند که فاطمه جمیع این ستمها را در پیشگاه پادشاه
 و ناله و آرزوی پشیمانی پاره ساختند و از کار بنیاد خستند و گاه امیرزاده خلیل سلطان و شاهزادگان و خواتین و نو نینان را که گویا
 بیرون آورده قلمت قلمت بجهت بختهای فاجعه و جوارح را در دوزخ و بیابان است و ابواب خزان کشته نموده و بجزایر دور
 که رسم خلاص از جهان برآمد و کیفیت اسراف و انفاق شاهزاده و زوال اقبال او و تخریب است که بر خواهد یافتند ان شاء الله تعالی
 ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران و الاثر او از اولاد و گور صاحبقران مغفور و در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر موجود
 بودند بنحوی که از نسل امیرزاده جهانگیر یازده چو از اصل جوارح است و آن محمد سلطان سه سیر مانده بود و محمد جهانگیر نه ساله بمحلی چینی رسیده
 و قاضی شش ساله و امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بر سر سلطنت کابل و غزنین نکل داشت با هفت پسر و نه ساله خالد
 به هفت ساله بوزیر سعد و قاضی بقر جهانگیر و از نسل عمیرت چهارده پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمیرت
 هفت ساله رستم بن عمیرت بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی کیسان اسکندری بن عمیرت بیست و یکساله احمد بن عمیرت بیست
 ساله سیدی احمد بن عمیرت پانزده ساله با پسر ابن عمیرت دو ازنده ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی هفت پسر و غیره داشت
 ابابکر بیست و سه ساله با دو پسر بلکیر نه ساله عثمان علی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و سه ساله خلیل سلطان بیست و یکساله اهل ده ساله
 سی و شش ساله و میرانشاه پنج در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی نمود و هفت پسر داشت امیرزاده افع بیست و دو اسیم
 سلطان برود در سن یازده سالگی اناغ بیست و پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود با بیست و هشت ساله بود و پسر شش ساله محمد جوکی ساله
 جان و فلان دو ساله بازوی کیسان و از بنات مکررات صاحبقران مغفرت سمات هفتده و هفده در پرده محبت می نمودند و صبیحه صلیبه
 آنحضرت سلطان بخت بیگ بود که در جبال کجیح امیر سلیمان شاه پسر میرد و از امیرزاده شهبان عمیرت چهارده سیر مانده بود و از محمد سلطان
 سه هفتده و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاه رخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان بیست و یک ساله
 زاده سلطان حسین دخترزاده صاحبقرانست و مادرش که یکی بود و پدرش محمد بیست و یک ساله امیر موسی و الهی خداوند تعالی و شاکه
 ذکر اسامی خواتین و سراسر می حضرت صاحبقرانی مغفرت شکاری خانم غنیمت شامه از نسب نامه که در زمان خانان
 سعید عالیشان میرزا شاه رخ تالیف شده نقل نموده که صاحبقران هفتده صفات در تمامی وفات حیات برزده زن بجبال کجیح و در آورده و اسامی
 ایشان اینست اولی زکانه افغان بنت امیر سلطان امیر و غنیمت که سلطان بخت بیگ از دست او زده خان زاده پاک سراسر هکت خانم بنت قرا
 سلطان خان بوزیرش خانکه مادر میرزا جهانگیر و اگر یکی از نسل او آفا و وفات کرد از آنحضرت دختر می داشت سعادت سلطان نام توغدی بی سالی
 صوفی قنقرات نومن افغان بنت امیر موسی با بخت بیگ خانم بنت خضر خواجه خان دولت زکانه افغان سلطان افغان بان فالوس افغان بنت امیر پیر
 سله و زغانی بیگت افغان و در افغان پان ملک افغان بنت افغان سلطان امای افغان بوزیر افغان و در سراسر آن مهر پسر پسر امای اسامی بیست و
 دو نفر برده اند برین موجب غنای زکانه افغان که از قوم قراخانی بود و میرزا شاه رخ از وی تولد نمود جهان بخت افغانکار و بیج بروما خانم
 آغایی بیگت افغان و بی افغانکی بیگت افغان بی قربانی که والدیه امیرزاده میرانشاه بود و او کار سلطان افغان و از او آفا توغدی افغان که والدیه
 میرزا عمیرت بود و بنت بکار افغان ملک ان شاه افغانی لونی ذکر بعضی از نسل او است و مشایخ و علمای او که بر که با صاحب
 قرآن معاصر بودند بر شمار باب اجناس ظاهر و آشکارا خواهد بود که نامین ذکر کنیم ایشان و طایفه متالی کان می کثیر می مغفور در زمان خاندان
 نشان صاحبقران کینی سستان امیر تیمور گورکان نامدارند بر بانه طایفه جهان و در حصار پیمان و دوران ما بوج و شریف مشرف داشتند و کیفیت عالی
 نامی لطیفه از کتب تاریخ بوضوح می پیوندد و لا جرم بر ذکر جمعی که شمه از احوال ایشان باقیم این نشان از معلوم شد انحصار خواهد داد و من الله
 الهامیه و ارشاد مولانا جلال الدین محمود و زاید مرغانی معلوم ظاهر می شمارد و مولانا نظام الدین مبروی بود و در متابعت
 سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم می پیوسته بود و مع و تقوی کمالی داشت و بمباره علم ادای طاعت و عبادت می فرماشت

نقل از معتمد
 آفا و وفات
 مراد کتبی
 برز و نیت
 محمد علی خان
 دل فرمایان
 برافغانی
 کتب
 سوره
 خصال
 پیران